

کابینه جمهوری تشکیل جلسه داد

متون نخستین فرامین جمهوری

Ketabton.com



بناغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم افغانستان گفتند :

نظام نوین با خواستها و آرزوهای جدید آن

وظیفه من و رفقایم را سنگین تر میسازد

روزنامه جمهوری

بامیان آمدن نظام نوین جمهوریت و استقبال شکوهمند مردم از آن ، وظایف و مسؤولیت های سنگین عرض وجود کرد . مطبوعات که در نظام کهن مکدر بود و نمی توانست خواسته های مردم را آنطور که لازم است برآورده سازد . اکنون درخشش دیگر پیدا نموده است .

و برای بسر رساندن رسالت بزرگ انقلاب است که ستاره روز نامه جمهوری در افق نوین مطبوعات کشور بحیث ستاره صبح زندگی نوبه نور انسانی آغاز نمود .

اهداف این روز نامه پر ساختن خلایق بوده که در اثر سنت گراییهای کهن و خواسته های نوین در عالم مطبوعات ، طی چند روز بمیان آمده بود .

مادرخشش این ستاره روشن را به مؤسس و بانی جمهوری و تمام قهرمانان سرسپرده آن از زرفنای قلب تبریک میگویم .
(ژوندون)



نخستین جلسه مجلس عالی وزراء دایر شد

جمهوری در افغانستان که طبقات مختلف مردم از آن با خوشی و اشتیاق استقبال نمودند فصل جدیدی را در تاریخ افغانستان باز نمود که خُطره آن به حیث یک ارمغان بزرگ تاریخ در اذهان باقی خواهد ماند ، نظام نوین باخواست ها و آرزوهای جدید آن وظیفه من و رفقایم را سنگین تر میسازد . بناغلی محمد داؤد علاوه نمودند که آغاز یک رژیم جدید و تکامل و قوام آن مطابق به هدفهای عالی در قبال آن قرار دارد کار سهل و آسانی نیست .

اولین جلسه مجلس عالی وزراء به ساعت ۹ صبح روز یازده اسد تحت ریاست بناغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم جمهوری افغانستان در وزارت امور خارجه دایر گردید . بناغلی محمد داؤد ضمن بیانیسه افتتاحیه خود فرمودند که برای پیشبرد مقاصد و مرامهای حکومت جمهوری پشتکار در وظیفه ، سعی و فعالیت بی گرو و ایثار و فداکاری در راه خدمت به مردم لازم است . رئیس دولت و صدراعظم افغانستان گفتند تغییر رژیم و آمدن نظام نوین

سعی و مجاهدت و فدا کاریهای لازم مضایقه نخواهند کرد . وزیر عدلیه علاوه کرد که برای رفع مشکلات موجود اجتماعی و اقتصادی کشور و تامین عدالت اجتماعی مطابق به آرزو ها و نیت عالی رئیس دولت و صدراعظم جمهوری افغانستان پیوسته از صداقت و جدوجهد لازمه کار گرفته در راه بر آورده شدن آمال ملی و رفع گرسنگی ، فقر و بیسوادی مردم این مملکت تحت شعار های عالی نظام نوین از هر نوع قربانی و ایثار خود داری نخواهند کرد .

کابینه جمهوری افغانستان تشکیل شده

روز چهارشنبه کمیته مرکزی جمهوریت افغانستان تحت ریاست ښاغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم تشکیل چرسه داده و اعضای کابینه را که از طرف صدر اعظم معرفی شده بود به اکثریت مطلق تائید نمود که ایشان عبارت اند از ښاغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدر اعظم که وظیفه وزارت دفاع ملی و وزارت امور خارجه را شخصاً بعهده دارند - دکتور محمد حسن شرق بحیث معاون صدارت ، دکتور عبدالمجید بحیث وزیر عدلیه ، ښاغلی سید عبدالاله بحیث وزیر مالیه ، ښاغلی فیض محمد بحیث وزیر داخله ، دکتور نعمت الله پژواک بحیث وزیر معارف ، ښاغلی پاچاگل بحیث وزیر امور سرحدات ، دکتور عبدالقیوم بحیث وزیر معادن و صنایع ، ښاغلی غوث الدین بحیث وزیر فواید عامه ، انجنیر عبدالحمید بحیث وزیر مخابرات ، پوهاند دکتور نظر محمد سکندر بحیث وزیر صحتیه ، پوهاند دکتور عبدالرحیم نوین بحیث وزیر اطلاعات و کلتور ، ښاغلی غلام جیلانی باختری بحیث وزیر زراعت و آبیاری و وزرای پلان و تجارت بعدا تعیین خواهند شد .



ښاغلی محمد داؤد رئیس دولت صدراعظم وزیر دفاع ملی و وزیر امور خارجه



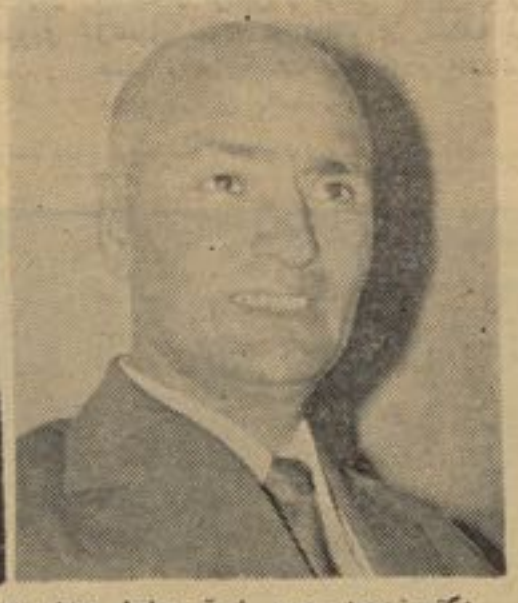
ښاغلی فیض محمد وزیر داخله



ښاغلی عبداله وزیر مالیه



دکتور محمد حسن شرق معاون صدارت دکتور عبدالمجید وزیر عدلیه



ښاغلی غوث الدین وزیر فواید عامه



دکتور عبدالقیوم وزیر معادن و صنایع



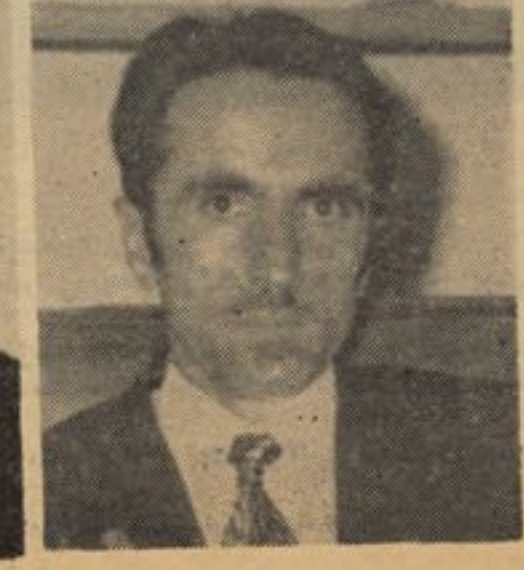
دکتور نعمت الله پژواک وزیر معارف ښاغلی پاچاگل وزیر امور سرحدات



ښاغلی غلام جیلانی باختری وزیر زراعت و آبیاری



پوهاند دکتور عبدالرحیم نوین وزیر اطلاعات و کلتور



پوهاند دکتور نظر محمد سکندر وزیر صحتیه

دپلوم انجنیر عبدالحمید وزیر مخابرات

نخستین فرمانها

بسم الله الرحمن الرحيم :

هموطنان گرامی ! طوریکه همه مستحضرانند به تاریخ ۲۶ سرطان ۱۳۰۲ در افغانستان رژیم جمهوریت اعلام شده با اعلام جمهوریت در افغانستان رژیم شاهی با همه نظام حقوقی آن از اعتبار ساقط گردید . به منظور اینکه افغانستان در حالت یک‌خلای قانونی قرار نگیرد و موسسات حقوقی دولت از نگاه عدم موجودیت قانون دچار مشکلات نشوند رئیس دولت جمهوری افغانستان فرامین جمهوریت آنرا رسماً به اطلاع کافه ملت عزیز افغانستان میرساند :

فرمان جمهوری شماره اول تاریخ ۱۳۰۲ره

بسم الله الرحمن الرحيم :

رئیس دولت جمهوری افغانستان مندرجات ذیل را اعلام میدارد :

اول - افغانستان دولت جمهوری بوده و با روحیه حقیقی اسلام موافق میباشد .

دوم - احکام قانون اساسی نسیم میزان ۱۳۴۳ از تاریخ اعلان جمهوریت از اعتبار ساقط است مگر آنکه رعایت آن بوسیله فرامین جمهوری اعلام گردد .

سوم - مندرجات فصل دوم قانون اساسی نسیم میزان ۱۳۴۳ مربوط به یاد شاه ملغی بوده و از تاریخ ۲۶ سرطان ۱۳۰۲ از اعتبار ساقط است .

چهارم - صلاحیت های مندرج ماده نسیم قانون اساسی نسیم میزان ۱۳۴۳ به رئیس دولت جمهوری الی نفاذ قانون اساسی جدید انتقال می یابد .

پنجم - مندرجات فصل چهارم قانون اساسی نسیم میزان ۱۳۴۳ مربوط به شوری ملغی بوده و از تاریخ ۲۶ سرطان ۱۳۰۲ از اعتبار ساقط است .

ششم - صلاحیت های مندرج فصل چهارم قانون اساسی نسیم میزان ۱۳۴۳ به رئیس دولت جمهوری الی نفاذ قانون اساسی جدید انتقال می یابد .

هفتم - احکام سایر قوانینی که بارزیم جمهوریت و محتویات فرامین جمهوری متناقض نبوده مری الاجرا میباشد .

هشتم - هیچ قسانون دیگری نافذ شده نمی تواند مگر آنکه بعد از امضای رئیس دولت جمهوری رسماً به اطلاع عموم رسانیده شده باشد .

نهم - حکومت برای تنظیم وظایف خود به اساس فرامین جمهوری و قوانین مقررات وضع میکند و بعد از امضای صدراعظم نافذ میگردد .

به تمیل مندرجات فوق حکم صادر گردید .

امضای محمد داؤد رئیس دولت جمهوری
فرمان جمهوری شماره دوم تاریخ ۱۳۰۲ره

بسم الله الرحمن الرحيم :

رئیس دولت جمهوری افغانستان مندرجات ذیل را اعلام میدارد :

اول - صاحب منصبان و منسوبین اردو و تمام مامورین ملکی و قضات دولت در صورت حلف وفاداری به جمهوریت افغانستان در وظایف خود مستقر میباشدند .

دوم - صاحب منصبان و مامورین دولت که به اراده دولت جمهوری از وظایف شان سبکدوش شده اند ، مطابق به احکام مقررات اردو و قانون مامورین دولت در حالت انتظار قرار میگیرند .

سوم - صاحب منصبان اردو و مامورین دولت تابع قوانین و فرامین جمهوری بوده و به اساس آن ایفای وظیفه نموده مطابق قوانین مسؤلیت دارند .

چهارم - صاحب منصبان اردو و مامورین دولت در حوزه مینة وظیفه خود به امضاء سند وفاداری ذیل به جمهوریت مکلف میباشدند .
الف - متن سوگند اردو جمهوری افغانستان .
سوگند به خداوند بزرگ و شرافت فراتکریم که به جمهوریت افغانستان مسلمان وفادار بوده و جهت دفاع و حفظ نوامیس ملی و تمامیت خاک وطن در خدمت پر افتخار اردو و لوای آن تحت قیادت رئیس دولت جمهوری جان خود را فدا نمایم .
متن سوگند مامورین ملکی :



کندهار دزمری ۱۰ «ب» په افغانستان کې د جمهوریت رژیم دنمانځلو په خاطر په کندهار کې پرون لوی مارش اجرا شو .
په دغه مارش کې د کندهار مرکز او لوسوالیو له خلکو ملی او عسکری مامورینو نه نیولې د پوهنی تر شا گردانو او منسوبینو پوری له پنځوس زره تنونه زیاتو کسانو گډون کړی ؤ .
مارش دسپار په اتو بجو د کندهار د ښار په پارک کې د ژوندی دی د جمهوریت مؤسس اولاد ښوونکی ښاغلی محمد داؤد ، تل دی وی د جمهوریت نظام ، مردمی وی دگرانی افغانی خاوری د ښمنان او آزاد دی وی پښتو نستان په نارو پیل شو او د کندهار د بازار دواتونو په اوږدو کې د شپه اتو ترچوکه پوری په ۱۱ بجو پای ته ورسید .
دباختر خبریال له کندهار څخه خبر ورکوي چه په دغه مارش کې په زرگونو کسانو ملی بیرونه په لاسونو کې درلودل او د وطن پالنې او جمهوریت غوښتنې له احساساتو نه د دغو شعارونو په بدرگه کې هغه پوځی .
مارش کوونکو څو کیلو متره لاره طی کړه او د دوی له دلی څخه یوشمیر پوهانو ، شاعرانو او لیکوالو خپل مضامین او شعرونه ولوستل .
د بازار په هر څه کې خلک د جمهوریت په زرهاو شعرونه او بیرغونه درولی ؤ .

جمهوری صادر شد

به تکمیل مندرجات فوق حکم صادر گردید.
امضای محمد داؤد رئیس دولت جمهوری
فرمان جمهوری شماره سوم تاریخ ۱۳۵۲
بسم الله الرحمن الرحيم :
 رئیس دولت جمهوری افغانستان مندرجات ذیل را اعلام میدارد :

اول- مندرجات فصل هفتم قانون اساسی نهم میزان ۱۳۴۳ مربوط به قضاء از تاریخ ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ ملغی قرار داده شد .
 دوم- صلاحیت های مندرج قانون اساسی ۹ میزان ۱۳۴۳ مربوط فصل قضاء که بسمه پادشاه تفویض گردیده بعد از ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ به رئیس دولت جمهوری انتقال می گردد .

مجلسی عمومی عدلی وزارت عدلیه تعیین نماید .
 تعیین اعضای موصوف به پیش نهاد وزیر عدلیه و منظور می صدارت نیز صورت میگیرد و اعضای مذکور عضویت مجلس را حاصل کرده بکار های دولتی دیگری اشتغال نمی ورزند .

هفتم - تمام محاکم افغانستان عبارت اند از :
 الف- محاکم عمومی که صلاحیت رسیدگی به تمام دعاوی را دارد مگر آنکه قانون صراحتا صلاحیت رسیدگی آنها به محاکم دیگری تفویض نموده باشد .

۳- محاکم کار و کارگر .
 ۴- محاکم ابتدائیه اختصاصی مأمور پس و سایر محاکمی که عمدها ایجاد به پیشنهاد مجلس عمومی عدلی وزارت عدلیه و منظوری رئیس دولت جمهوری تأسیس میگردد .

هشتم - صلاحیت قضا عبارت از رسیدگی به تمام دعاوی امرت که در آن اشخاص حقیقی یا حکمی بشمول اجزای دولت بصفت مدعی علیه قرار گرفته و در پیشگاه آنها مطابق قانون اقامه دعوی شود .

مقام ریاست دولت مورد ادعای هیچ یک از اشخاص حقیقی و حکمی قرار گرفته نمی تواند .

دولت مقرر میشوند .
 یازدهم - قضا نیکه قبل از نفاذ این فرمان صلاحیت قضایی رامطابق قوانین قبلی داشتند با اعلان جمهوری مکلف اند حلف آتسی را بنام جمهوری افغانستان بجا آورند و صلاحیت قضایی خود را حفظ نمایند .

بنام خدای بزرگ سوگند یاد میکنم که وظیفه قضا را به امانت و شرافت اجراء نموده و اساسات مقدس اسلام و دیگر ارزش های جمهوری افغانستان و قوانین دولت را احترام کرده اسرار وظیفه را حفظ مینمایم و به دولت جمهوری افغانستان وفادار می باشم .

سوم- صلاحیت های مختص قضائیه مندرج فصل هفتم قانون اساسی ۹ میزان ۱۳۴۳ بعد از صدور این فرمان جمهوری به وزیر عدلیه تفویض میگردد .

چهارم - صلاحیت های مربوط به سترو محکمه که در فصل هفتم قانون اساسی ۹ میزان ۱۳۴۳ مذکور است به مجلس عمومی عدلی وزارت عدلیه محول میگردد .
 پنجم - مجلس عمومی عدلی وزارت عدلیه مرکب است از وزیر عدلیه لوی خاتون ل بحیث رئیس و رئیس تمیز معاون لوی خاتون و معین اداری وزارت عدلیه بحیث اعضا .
 ششم - صدراعظم صلاحیت دارد بیک و یا چند شخص خیر دیگر را نیز بصفت اعضای

این محاکم عبارت اند از مقام عالی تمیز محکمه عالی استیضاف مرکزی ، محاکم ولایات و محاکم ابتدائیه و سایر محاکم که عمدها ایجاد به پیشنهاد مجلس عمومی عدلی وزارت عدلیه و منظوری رئیس دولت جمهوری تأسیس می گردد .

نهم - قانون صلاحیت و تشکیلات قضا فی دولت که فرمان ن تفسی نافذ گردیده با تمام ملحقات آن بعد از تاریخ ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ ملغی بوده و احکام مندرج آن که با رعایت احکام این فرمان متناقض نباشد بنام قانون صلاحیت و تشکیلات قضایی دولت جمهوری افغانستان مرعی الاجرامی باشد .
 دهم - قضاوت دولت جمهوری افغانستان به پیشنهاد وزارت عدلیه و منظوری رئیس

دوازدهم - محاکم در قضا پسای مورد رسیدگی خود احکام فرامین جمهوریست و قوانین ذلت را که با ارزش های جمهوری متناقض نباشد تطبیق میکنند و در صورتیکه حکمی در حالات فوق موجود نباشد بسمه پیروی از اساسات کلی فقه حنفی شریعت اسلام در داخل حدودیکه به هدایات فرامین جمهوری وفق میکند در چنین احوال حکمی صادر مینمایند که در نظر شان عدالت را به بهترین صورت ممکن تأمین نماید .

سیزدهم - تمام فصله های فطعی محاکم که از تاریخ صدور فرمان هذا صادر می گردد واجب التعمیل است مگر در حالت حکم به مرگ شخصی که تکمیل حکم محکمه مشروط به توشیح رئیس دولت جمهوری می باشد .

دوازدهم - محاکم در قضا پسای مورد رسیدگی خود احکام فرامین جمهوریست و قوانین ذلت را که با ارزش های جمهوری متناقض نباشد تطبیق میکنند و در صورتیکه حکمی در حالات فوق موجود نباشد بسمه پیروی از اساسات کلی فقه حنفی شریعت اسلام در داخل حدودیکه به هدایات فرامین جمهوری وفق میکند در چنین احوال حکمی صادر مینمایند که در نظر شان عدالت را به بهترین صورت ممکن تأمین نماید .

سیزدهم - تمام فصله های فطعی محاکم که از تاریخ صدور فرمان هذا صادر می گردد واجب التعمیل است مگر در حالت حکم به مرگ شخصی که تکمیل حکم محکمه مشروط به توشیح رئیس دولت جمهوری می باشد .

مادر طبیعت به زمین ما ، از قبض قدسی ، فرزندی برو مند ار بهمان آورد .
 و چون تر آنروز گاران ، چنین آیند گسان به سختی مورد قبول بودند ، این فرزند برومند نهان از نظرها آمد ،
 و زمین ما ، یکبار بر خود لرزید ...
 او به آیین فطرت ، راه رفتن ، دویدن و تلاشی می خواست ...
 اما ، میدید سر زمین او ، سر زمینیکه سخت الفسرده بود ، و خورد و خمیر شده دیگر طاقت پای او را ندارد .
 هنوز قوام او زیر است ...
 نه صخره های سخت کو هساران دور دست ، نه جنگل های تیره دست ، نخورد او نمی توانست بر هیچکدام پا گذارد .
 ما در وطن نمی دانست با این فرزند تیشگر و نا آرام چه کند ؟
 مصر ما نیل نداشت تا موسی آرزو ها را به آغوش آن بسپارد و در موج پر تلاطم زمانش رها کند .
 شب میشد و روز ...
 این موجود بی آرام و جو لانگر را تماشای قتل شامخ و سواد شیر و دهکده ها الفسرده میساخت .
 به روشن فلکی دید
 به دنیای ستاره وانجم .
 بال و پر تکان داد ، گرد خود چرخید و بلند شد و رفت .
 رفت بسوی روشنی ها
 دیار وسیع آفرینش ...

عمری پشت این ها نشست .
 بر امواج توفنده نپیچ زد ...
 اما : هر جا میرفت ، همچون شامخ همین همت چشم از آسپان خود بر نمیداشت .
 محبت وطن ، دانش میکشید .
 می آمد - تازدیدگی ها ...
 زمین را تیره می یافت و ناگوار میدید ، هنوز هم جایی برای پای او نیست !!
 غمگین و مایوسانه دو میشد به اطراف می نگر بست .
 میدید که تازه نکتک ، مسافری ، دروازه بر ماه می گوید .
 یاد کوجه مریخ سر گردانست .
 مسافر ما نیز چون ایشان آواره بود و :
 شب میشد و روز ...
 دعاها مستجاب میشود ...
 خداوند بشر را باری می کند .
 دستی از غیبی برون آید و
 راه او را از خسرو خشمناک پاک کرد .
 محیط جشن گرفت ، محاط رقصید ، طناب از خیمه های خواب و اشک .
 نوح طبیعت جانب گشتی دويد :
 گشتی نجات !

محب وطن

و این مسافر گرانقدر و پرشکوه ، همراه با کاروانی از پیک آوران خوشی و شادی ، حریت و آزادی ، پر افشان و گران وزن بر زمین نشست ، و - سر زمین مایکبار دیگر بر خود لرزید ...

بدوید ...
 بدوید ...
 بسوی او بشتاید !
 او ، از سر زمین های روشن و آفتاب ، سر زمین ماه و خورشید ، از سر زمین های حریر و ادا بر ها ، برای شما :

برای شما پیام حیات و زندگی آورده ...
 دیگر دیار شما را ترک نخواهد گشت .
 ز بران دیگر زمین شما به قوام رسیده و او با خوشی و خوشیاشی مردم ، با آرزوی جمهوری ، با اشک های شوق زنان و مردان با گل بیزی کودکان و گلبله پیران و جوانان بادیده بوسی های عسکر و رعیت و گل بستن عروسان مقبول تانک و با نغمات موزیک زندگی بغش ، در روشنی سپید ، با نسیم صبحگاهی و رقص شبنم در سحرگاه ۲۶ سرطان نزول اجلال کرده ، دیگر دیار شما را ترک نخواهد گشت .

یا او -
 شب میشود و روز ...
 او فرزند برو مند جمهوریست !
 زنده باد وطن
 پاینده باد جمهوری

(تولیع)

چهاردهم - قضا نیکه مطابق احکام دولت جمهوری مقرر میشوند صلاحیت قضایی رامطابق احکام این فرمان حاصل مینمایند .

پانزدهم - قضائیکه از وظیفه تخلف می ورزند و یاد اجرائی و طایف قضائی شان مرتکب جرم میکنند مطابق احکام قانون به جرم آنها رسیدگی بعمل می آید و در پیشگاه محکمه مربوط به جزای اشد قانونی محکوم میگردد .

شانزدهم - مأمورین اداری و دیگر منسوبین اداری قضا تابع احکام عمومی مأمورینست دولت و مقررات مربوط آن که مطابق فرامین جمهوری نفاذ آن اعلان میگردد مینباشند .

هفدهم - احکام قوانینیکه قبل از نفاذ جمهوری در افغانستان مرعی الاجرا بوده بشرطی نافذ شمرده میشود که با روحیه فرامین جمهوری و قوانین مربوط آن متناقض نباشد .

هجدهم - استفاده از صلاحیت های مذکور این فرمان الی نفاذ قانون اساسی جدید مرعی الاجرا مینباشد .

به تکمیل مندرجات فوق حکم صادر گردید .
امضای محمد داؤد رئیس دولت جمهوری

ژوندون

شماره ۲۰ شنبه ۱۳ اسد ۵ هجرت المرجب ۱۳۹۲ - ۴ اگست

ارمغان تاریخ

ناز وصف رخ زیبای تو مادم زده ایسم
ورق گل خجل است از ورق دفترا ما

بانا سیس واستقرار رژیم جمهوری در کشور، فصل نوینی در حیات ملی ما گشوده شد. فصلی که دیباچه احیای مجد و شکوه اعدا استبان و سر آغاز تحقق آرمانها بزرگ ملی ما است.

باغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدرا عظمی جمهوری افغانستان در نخستین جلسه مجلس عالی وزرای کابینه جمهوری در این معنی چنین فرمودند:

تغییر رژیم و آمدن نظام نوین جمهوری در افغانستان که طبقات مختلف مردم از آن باخوشی و اشتیاق استقبال نمودند، فصل جدیدی را در تاریخ افغانستان باز نمود که خاطره آن به حثیت یک نادر مغان بزرگ تاریخ در اذهان باقی خواهد ماند. نظام نوین با خواست ها و آرزوهای جدید آن وظیفه من و رفقایم را سنگین تر میسازد.

واقعیت امر همچنین است زیرا هر جنبش و تحول بزرگ نیاز مند فداکاریها و مساعی بیسابقه و بزرگ و همگانی در سطح ملی باشد همانگونه ای که کافه مردم افغانستان از این سینه سیم ایدهها، بگرم جوشی و با اشتیاق فراوان استقبال کردند و استقرار رژیم جمهوری را بعنوان پیمان رنجها و آغاز یک زندگی نوین ملی با شادمانی پذیرفتند و تجلیل کردند. باید بهمان مقیاس میان مدت را مرادنه بر بندند و رسالت تاریخی خویش را در راه برآورده ساختن آرمانهای این نظام ایفا کنند و نهالی را که باغبان برومند جمهوری و رفقای فداکارش ز غرس کرده حراست نمایند، پرورش دهند و بارور سازند.

بقیه در صفحه ۶۲

زموئن جمهوریت دنو پو افکارو په رڼا کښی

په هیواد کښی جمهوریت دنظام داعلا میدوله بختوری نیتی څخه دادی دوی هفتی تیری شوی او اوس مونږ دخپل نوی عصر دریمی هفتی ته ورداخل شوی یو. په تیرو دوو هفتو کښی مونږ له هرڅه نه زیات خوشحالی او ویاړنو مظاهرو لیدل حقیقت هم دادی چهددی نوی تاریخی پېښی سره هرډول ویاړنی او خوشحالی تناسب لری.

ددی پیری یو غوره خصوصیت دادی چه احساساتو طوفان د فکر د پادنفوذ مخه نه نیسی بلکه فکری چه احساساتو ته لار شپوده کوی او زموئن خلک نیکمرغه دی چه جمهوریت نوی نظام دخپلو خوشالیو به منطق و پوهول او زموئن دولتلی په قلمزم کښی نوی دانوی څپه د فکر په رڼا کښی تجلیل او تجزیه کړه.

له کومه وخته چه جمهوریت د لومړی ځل د پاره دکتابونو د تعریفونو او تعبیرونو له چوکاټ نه راوتلی اود خلکو په ذهن نقش شوی اوبیالی ماهیت عملارا څرگند شوی دی دنوی بیلو بیلو ولسونو په دی لار کښی د پیری قربانی وگرځی دی اود جمهوریت قیمت نوی دېبول شوی وینو داندازو له مخی تعیین کړی دی.

له دغه ښکی څخه مو نیردا انتباه اخیستی شوچه زموئن ملی لیدر شپ دنکامل یوی داسی لوری سر حلی ته رسیدلی چه په هیواد کښی دیوی مدبرانه سپینی کودتا له عهدی څخه په بریالی توگه وواته.

زموئن افغانانو دایوملی او تاریخی خصلت دی چه په ډیرو سختو او شیقو شرایطو کښی هم خپل ملی لیدر شپ پاللی شی.

دهیروکو وړنده چه په ۱۹ پیری کښی دوه ځله استعمار دملت ترستونی لاس ورساوه اود ملت دسر او نورو غړیو تر منځ یعنی درژیم او خلکو تر منځ نسی را بڼه قطع کړه خودهمدغسی یو سخت اختناق په وختو کښی هم زموئن ملت دوزیر محمد اکبرخان اوغازی محمد جانغان غوندی ملی مشرانو او مبارزینو لیدر شپ دموقیت درجی ته رسولی دی.

زموئن جمهوریت دنظام مشران هماغه گمان ووچه په ډیر سخت اختناق کښی نوی ملی زعامت دنکامل مرحلی ته ورساوه اود ملت په مخ نسی د نیکمرغی دروازه پرانستله او دنجات لاره ئور وښوده ...

دی نوی پېښی مونږ ته دافکارو نوی مبادی په لاس را کړل او اوس زموئن خلک کولی شی چه په راتلونکی نیکمرغه ټولنه کښی په فعاله او کامیابه توگه دژوند کولو او په اجتماعی ژوند کښی دښی برخی اخیستلو د پاره د کړو کړی او یوازی په افکارو خان ستومانه نه کړی بلکه په ملی پروگرامونو کښی چه ملی حکومت به ئی وخت په وخت اعلان کړی فعاله برخه واخلي.

جمهوریت دنظام دنوی ژوند لار ښوونکی دی او مونږ هغه وخت ددغه نظام ترسیوری لاندی ښه ژوند کولی شو چه خپل اخلاق او خدمتونه دجمهوریت دمترقی اصولو سره عیار کړی شو.

دهیواد پالو عناصرو څخه زموئن هیله داده چه په خپلو زړونو کښی جمهوریت دیوی بللی کړی او دخپلو افکارو په مرکز کښی دجمهوریت دنظام حکومت جوړ کړی ترڅو چه دهر فرد لاسونه او پښی ښه او سترگی دجمهوریت دمترقی اصولو په حکم وچلینی او په دی توگه ملت ته دوامی خدمتونو جوگه شی.

(آدین، وردگ)

صفحه ۶

نامه به سر

از آنجاییکه بعد از اعلام رژیم جمهوریت در کشور عزیز ما امیدواری فراوانی در دل های پیر و جوان کشور پدید آمده و حال همگان

به بهبود امور و نظم و نسق دسیلین اعتقاد دارند رعایت نظم و دسیلین در هر لحظه و هر گوشه کشور ضروری بنظر میرسد. در سینماهای شهر حتما می دانید و دیده

اید که تکت گرفتن به چه شکل و توزیع تکت بچه صورت جر بیان دارد گرچه این مطلب قبل برین هم در همین مجله ژوندون و سایر روز نامه ها و جراید تذکار یافته و از آن انتقاد بعمل آمده بود اما خوبست اگر یکبار دیگر جدی تر این مساله مطرح شود.

تماشا گران فلم ها اگر بنا بر این یحساب چنین رژیم و زندگی جدیدی که آغاز گردیده موقع گرفتن تکت بصورت صف به نویت استاده شده از ایجاد ازدحام خود دا ری کنند، و اگر مالکان سینماها بصورت واقعی از ایجاد بازار سیاه و بی نظمی خود داری نمایند، عملا نظم و ترتیبی بوجود آمده و این شیوه برای همه عادت شده در موقع بالا شدن

به بس و پایین شدن از بس هم شیوه را از یاد نبرده مد نظر بگیرند. البته درین قسمت هر کس وظیفه ای دارد یعنی هم خودش در رعایت نظم و دسیلین و رعایت نوبت کوتاهی نکند و هم دیگران را به احترام این نظم تشویق نماید.

با احترام احمد ولی

کارتون هفته



7

پشت ای گپها نگر، هر وقت که داکتر نو کربوال نباشد بیادرت خودش سر میسر ما داکتری میکند.

ژوندون

بار دیگر

دختران شایسته سال را

انتخاب میکنند.

ژوندون در نظر دارد امسال نیز دختران شایسته سال را انتخاب کند.

از تمام دو سیز گمان افغان که بخواهند در این مسابقه اشتراک کنند خواهش می شود مواد ذیل را در نظر بگیرند:

- ۱- ارسال خالص سوانح.
- ۲- ارسال یک قطعه فوتو.
- ۳- توضیح علاقمندی در رشته های

علوم، ورزش، هنر و تدبیر منزل. توضیح معلومات در شقوق مختلف و مورد علاقه.

برای دختران شایسته سال جوان یز ارزنده داده میشود.

به بس و پایین شدن از بس هم شیوه را از یاد نبرده مد نظر بگیرند. البته درین قسمت هر کس وظیفه ای دارد یعنی هم خودش در رعایت نظم و دسیلین و رعایت نوبت کوتاهی نکند و هم دیگران را به احترام این نظم تشویق نماید.

با احترام احمد ولی



نه جنگ نه صلح !!

در شرق میانه

سادات معتقد است جزا راه جنگ

نمیشود سرزمین های اشغالی را آزاد کرد!

جنگال تکسی
 دیروز بمطابق اینکه بتوانم خود را به شماخانه
 برسانم واز دوست مریضم عیادت کنم از
 تکسی استفاده کردم .
 تکسی دیروز ابتدایول زیادی از من
 خواست وبعد به مشکل او را راضی ساختم
 تاده افغانی کمتر از آنچه تقاضا میکرد از من
 بگیرد . چه میشود اگر مقام مربوط بانتظیم
 لایحه ویا بانصب تکسی میتر به اینگونه
 جنگال ها خاتمه بدهد .
 محمدرور غزنیوال

نویسنده محمد بشیر رفیق .

فکری بحال این خانه ها شود

من در شهر کهنه زندگی میکنم ، اگر چه
 خانه من هم آنقدر خوب نیست اما بهر حال
 خطر انهدام آن فعلا وجود ندارد ولی هسایه
 ماکه مرد حقیری است ویک خانه شکست کرده
 دارد اگر دیوار خانه او سقوط نماید علاوه
 ازساکتین آن خانه خانه مامم در معرض خطر
 خواهد بود ، به هسایه ماکه پولی دربیضا
 ندارد انصافا چیزی گفته نمیتوانم ولی خوبست
 مقام مربوطه درین قسمت توجیسی نموده خانه
 هائی را که درمعرض خطر انهدام قرار دارد
 تخریب وبه صاحب آن جای دیگر در نظر
 بگیرد ویا درساختمان خانه اش کمک بکند .
 نجیب الله ستاری

حالا دیگر باید جدا تو چه شود!

مرجه تذکر این مطلب اضافی می نماید
 ولی بفاطر آغاز یک زندگی نوین در کشور ما
 وبفاطر اینکه درین مرحله حساس بیش از
 هر وقت دیگر زمینه اصلاحات فراهم شده این
 مطلب را برای بازدیدگر تذکر میدهم . امید
 است مقامات مربوطه در زمینه توجه واز مشکلات
 مردم بگاهدند .
 در بسیاری از مناطق شهر بس های
 شهری حتی بفاصله نیم ساعت یکی بی دیگر
 حرکت میکنند و بس در ایستگاه آخری
 هرلین ساعتها منتظر می ماند در حالیکه اگر
 پروگرام جدیدی برای شان تنظیم شود همان
 تعداد بس برای همان لین در صور تیکه
 تحرك بیشتر ایجاد گردد کافی خواهد بود .
 مشکل در اینجا ست که بس ها را عهد
 ساعتها به استراحت و امیدارند .
 غلام علی شکوری

چرا چنین میکنند ؟

باوجودیکه معاش من به سختی مخارجم را
 کفایت میکند و نام خدا بیرو بار خانه ماز یاد
 است بازمم زلم از بعضی اضافه خرجی ها
 دست بردار نیست وشدیدا مسایل سیاسی و
 شریکی را در نظر میگیرد ، حالا مرا محکم
 گرفته که حتما باید درسالگره غلام نقشبند
 یسرم دو هزار افغانی مصرف کنم ، شما که

همیشه کمز خدمت برای تنویر مردم بسته اید
 لطفا این مطلب را در مجله چاپ کنید تا اینگونه
 زنان متوجه اعمال خود شده کاری نکنند که
 از آن اقتصاد فامیلی برهم بخورد .
 غلام صلندر مزاری

درد . وبقول سادات رئیس جمهوری مصر
 که در نطق اخیر خویش اظهار داشت :

**جنگ در شرق میانه برای رهایی سرزمین
 های اشغالی امری اجتناب ناپذیر میباشد .**

در مذاکرات نکمین و برژنیف نیز موضوع
 شرق میانه ستون اساسی مذاکرات وانشکیل

نمی داد زیرا شاید این دو قدرت بزرگ قبلا
 درین باره به تفاهم رسیده باشند .

حالا برای عربها دوره باقی مانده است
 راه اول اتحاد کامل و بسیج کردن تمام نیروهای

چنانکه انتظار میرفت این فیصله نامه باوتوی
 ایالات متحده مواجه گردید واز مذاکرات
 شورای امنیت مانند گذشته نتیجه بدست
 نیامد .

ناظران سیاسی از آغاز می دانستند که با
 حمایت بیکی ایالات متحده امریکا مذاکرات

شورای امنیت موسسه ملل متحد بر نتیجه
 خواهد ماند . جمهوری عربی مصر نیز نتیجه

مباحثات شورای امنیت را در قضیه شرق میانه
 از آغاز می دانست ولی عقیده داشت که درین

شورای امنیت موسسه ملل متحد در دور
 مذاکرات خود پیرا مون بحران شرق میانه
 نتوانست به نتیجه مطلوب برسد .

اساساً وقتی فرار شد ملاقات ریچارد
 نیکسن، لیونید برژنف مطابق پروگرام

معینه دور از سایه اقتضای واتر گیت
 صورت بگیرد سادات رئیس جمهوری عربی

مصر خواست یکبار دیگر موضوع شرق
 میانه در شورای امنیت ملل متحد مورد

بحث قرار بگیرد تا دول بزرگ درین اورگان
 موسسه ملل متحد پیرامون این معضله
 جهانی به بحث بپردازند .

در مرحله اول مذاکرات شورای امنیت
 نمایندگان دول عربی و اسرائیل به مباحثات

مطلوب پرداختند و بدون اینکه این مذاکرات
 به نتیجه مطلوب برسد بحث درین موضوع
 به دور دیگر معطل شد، درین دور نمایندگان

کشور های بیطرف مسوده پیشنهادی را
 ترتیب کردند که با اساس آن باید اسرائیل

مطابق فیصله نامه مورخ ۲۲ نومبر ۱۹۶۷
 از تمام سرزمین های اشغالی در قلمرو عربها

خارج گردد تا راه برای صلح باز شود و
 مذاکرات اساسی پیرامون صلح آغاز شود اما

موقع بحث درین مورد لا اقل این حسرت را
 خواهد داشت که یکبار دیگر توجه ملل جهان به
 این بحران بزرگ جلب خواهد شد .

ایالات متحده امریکا قبل از آغاز مباحثات
 در شورای امنیت پیرامون بحران شرق میانه

این مباحثات را غیر لازمی وانمود میکرد و
 نماینده امریکا در شورای امنیت حتی تهدید

کرده بود که شاید بحث جدید در پیرامون
 این بحران اساساً ارزش فیصله نامه ۲۲

نوامبر را که امریکا و اسرائیل آن را قبول
 کرده اند از بین ببرد .

با این وصف ویتوی ایالات متحده امریکا
 در قبال فیصله نامه کشور های غیر منسلک

در شورای امنیت امر پیش بینی شده بود .
 با آنچه گفته آمد قضیه شرق میانه همانطور

لایحل باقی مانده و اوضاع در آنجا در آنسو
 لجاجت اسرائیل چنان تشویش انگیز است

که همیشه خطر اشتعال یک جنگ دیگر وجود
 دارد .



شان به مقابل دشمن مشتوک میباشد که درین راه
 نفت بحیث یک عنصر و عامل بزرگ میتواند
 نقش مؤثری در انعطاف پذیری سیاست امریکا

داشته باشد زیرا جهان از حالا کمبود انرژی
 را احساس میکند و احتیاج روز افزون ایالات

متحده به این ماده می تواند عرب ها را به این
 وادارد که ازین عنصر برای به ثمر رسیدن

مطالب خود حد اعظم استفاده را بکنند ولی
 این امر مستلزم آن است که عربستان سعودی

بیش از هر کشور دیگر درین مورد بر امریکا فشار
 وارد آورد .

اگر عربها درین مورد به توافق نرسند راه
 دوم جز جنگ نیست و این جنگ که باید آنرا

برای عربها جنگ سرنوشت نامید باید با
 تعقل و تدارک های فراوان صورت بگیرد که البته

این کار وقت میخواهد ، لهذا تا به امروز سینه
 یکی ازین دو عجلاناً حالت نه جنگ و نه صلح

که سراسر به نفع اسرائیل و به زیان عربها
 است در شرق میانه عربی دوام خواهد یافت .



انور السادات



دین یک ضرورت است

فضل من الله، فضل

چه کسی میتواند به عهده گیرد و از انقضای نسل هم تنها به این شکل نیست که اصل نژاد انسانی از بین برود بلکه خطرناکترین شکل آن انقضای معنوی آن است و انسان این هر دو جنبه یعنی حفظ صوری و حفظ معنوی نسل را به عهده گرفته است. در قسمت بقای ظاهری آن هدایت فرموده که چگونه باید نسل به وجود آید تولد و تا سل تحت چگونه شرایطی صورت گیرد و از چه نوع مضرات برای وقایه آن از امراض و حفظ صحت آن پیروی شود و در مورد بقای معنوی آن دستاویز اخلاقی و وجدانی را وضع کرده که متکفل صلاح و تکذیب اخلاقی آن میگردد و زمینه را برای قبول مبادی عالی و ملکات فاضل انسانی برای آن آماده میگردد.

ارزش ها و مبادی اسلامی را میتوان به نکات فوق الذکر خلاصه کرد و به ملاحظه آن میتوان گفت ادعای آنکه باز بین رفتن مبادی دینی همه چیز از میان میرود یک ادعای بجا زمین منقرض شود و وظیفه خلافت زمین را است.

اینکه علاقه به خود در فطرت انسان نهفته است و اسلام هم یک دین فطری است که اقتضای مثبت فطرت را تأیید میکند دوم اینکه خودشناسی حیثیت یک جزء از اجزای اجتماع را دارد که باز هم منجبت یک موجود اجتماعی بایست برای بقای خود بگو شد اسلام این غریزه را نیز بدرستی تنظیم کرده و به انسان حق داده و حتی او را مکلف نموده که وسایل بقای خودش را تأمین کند آهانه به قسمی که بقای او به فتنای دیگران بیانجامد زیرا دیگران هم به نوبه خود حق دفاع از نفس و تأمین وسایل بقای خود را دارند و اسلام تنها وظیفه رهبری و تأمین سعادت یکویا چند طبقه و افراد محدود را به عهده ندارد بلکه ساحه هدایت و اهداف آن شامل كافة بشریت است.

در عین حال موضوع حفظ نسل نیز از نیازمندی های اساسی جسد بشریت است به جهت اینکه اگر نسل انسان از روی زمین منقرض شود وظیفه خلافت زمین را است.

مادعا میکنیم که اسلام در همه موا رد انسانرا رهبری میکند یک ادعای بدون دلیل نیست ، ما ملاحظه میکنیم که اسلام در مرحله اول عقیده انسان را طرف بر رسی قرار می دهد و او را به دانش مکتوبه سالم، عقیده پاک و غیر متزلزل دعوت میکند و این عقیده را در مرحله اول بصورت یک مکتوبه خدایی و ماوراء الطبیعت به وی تلقین میکنند تا نشود قبل از آنکه عقل و دانش او رهبری گردد و بدرجه بختگی و کمال برسد و صلاحیت قضاوت یابد درباره موضوع عقیده قضاوت کند و از اثر نارسایی دچار اشتبا و تردد نشود و وقتی عقیده مطابق هدایات اسلامی عیار شد عقل را طرف توجه قرار مید هد و به وی توصیه میکند که نباید این استعداد معنوی یعنی عقل را تا مل بگذارد بلکه باید در بر تو دانش و کسب علم و فضیلت به آن نیرو بخشد و تا حدی نیرو بخشد که صلاحیت قضاوت یابد و به انسان بصورت مطلق اجازه نمیدهد که ما هم به دانش و تعقل خود قناعت کند و بیشتر از آنچه دارد نخواهد و این اصل از توصیه چوبی اسلام بتحصیل دانش از گهواره تا گوربصراحت آشکار میگردد که منظور از آن رسا نیدن موهبه عقل به سر حد کمال است تا نجات دهنده انسان دچار خطر ها ، لغزشها و اشتبا هائی نشود که به موقف و کرامت ذاتی او صدمه میرساند .

انسان درجهان موجودات موفق برجسته و ممتازی دارد بنا برداشتن امتیاز عقل و دانش و استعداد معنوی است که سایر موجودات بادر نظر داشت اینکه انسان همیشه در معرض خطر احساسات و خواهش های نفسی قرار دارد به پایه او رسیده نمی تواند بزرگترین موفقیت انسان در این است که این احساسات را به نیروی تعقل و در پرتو هدایات آسمانی تحت اداره حق قرار دهد و حتی می توان گفت اگر این صفت یعنی کنترل گرایش در انسان وجود نداشته باشد کرامت و امتیاز خود را از دست میدهد .

هدایات دینی و به خصوص دین مقدس اسلام این صفت را بشکل معتدل و منتهی در وجود انسان تأمین و تنظیم میکند و به همین اساس این ادعا بجاست که گفته اند دور شدن سلطه دین از یک جامعه با دور شدن و از بین رفتن موجودیت آن جامعه مترادف است .

این قضاوت و فیصله تنها متکی بر مزایای متافیزیکی دین و نتایج اخروی آن نیست بلکه علاقه بشر به حیات سعادت مند چه در ساحت فردی و چه در ساحت اجتماعی انسان را به این قضاوت مجبور میسازد ، زیرا هیچ قانون و مقرراتی نمیتواند این سعادت را به اندازه دین تنظیم کند ، و به قسمی که قابل تعریف و تبدیل نبوده برای همه مایه راحت و اطمینان خاطر شده بتواند .

اسلام بصورت عام حفظ پنج چیز را برای انسان تضمین میکند او را در تعدیل و تهذیب آن رهبری می نماید .

انسان بصورت طبیعی به ضرورت های ذیل نیاز مند است عقیده عقل ، مال ، نفس و نسل یعنی در این امور پنجگانه نیاز مند رهبری و توجیه است و بایست این همیارات را خالی از هرگونه عوامل منافی در دسترس داشته باشد زیرا ادامه زندگی فردی و اجتماعی او بدون آن امکان ندارد انسان بدون عقیده بدون عقل و بدون مال نمیتواند زنده باشد ، همچنان نفس و طبیعت انسان و نسل انسان برای او یک امر بیگانه و یابی ارزش نیست که در باره آن بی اعتنا مانده بتواند .

کمال شینواری

په اسلام کنسی دجمهوریت نظام

خرنگه چه پول بشر دیوه پلار دیوی اود رئیس القوم خادمه، حقیقی مصداق مور اولاد او دیوه نسل شخندی نو تنظیمت و اوسی .

ابا بکر صدیق «رض» خلافت دتلا کلو و روسته پخبله وینا کنسی داسی و ویسل دای خلکو ره چه تاموپه خلاف و منسلم نو زوتر تامو بهترینیم که مانبه کول کومکیان می شی او که بدمی کول مخه مرو نیسی ریتیا ویل امانت دی او دروغ و بیل خیانت دی ... آبابکر صدیق «رض» داسلام دیر مختک په لار کنسی دتخان او مال نه تیروو او مرخه پی دمسلمانانو د آرامی لپاره وقف کری و. دصنر پن خطاب روایات دی. مورچه رسول اکرم «ص» امرو کچه خیل مال خیرات کری نو قصد می وکر چه نن باید دآبابکر صدیق نه مخکنی او پیش قسم شم نوماد رسول اکرم «ص» حضورته یوخه مال راو و. رسول اکرم «ص» و فرماییل په کور کنسی دی شمش پر بنود عرض می وکر دی ترخ کنسی آبابکر صدیق «رض» هم خیل مال تقدیم کریو رسول اکرم «ص» و پوخته چه په کور کنسی دی شمش پر بنویسی دی او که نه هغه په خواب کنسی عرض وکر چه :

خدا «ج» او رسول «ص» می پریشودل.

عمر فاروق «رض» وایی ما په دی وخت کنسی اقرار وکر چه آبابکرسره «خوگ سیالی او رقابت نشی کولی» .

پاتی په ۶۲ مخ

مور اولاد او دیوه نسل شخندی نو تنظیمت و اوسی .

له مخی یو بشریه بل بشر هیچ لور تیا او افضلیت نلری دا چه انسانان په غمرو او استامو کی سره ورته دی همدا راز په پولو بشری حقوقو کنسی یو شان او مساوی دی دیوه انسان لور تیا په بل باندی هلسه منخ نه راشی او یو په بل هله فضل گنیل کیزی چه دحیوانی غریزی اوج پی محکوم کری وی او هغه ملکوتی خصلت چه دانسان په خته کی پرورت دی قوی او غالب وی لکه قران عظیم الشان فرماییل و آن اگر مکم عند الله اتقاکم .

ستاسو زیات معزز دخواند تعالی په نزد ستاسو زیات پرهیز گاردی متقی دینه وایی چه دتولو مشیاتو نه پی خان ساتلی وی او داوامرو د اطاعت افتخاری گنلی وی نفسانی او حیوانی خواهشات پی پریشی وی او دیوه مطمئن نفس خاوند وی .

که دبشر تاریخ ولیدل شی نو دجمهوریت دنظام ابتکار داسلام دین او پیشوا یا نو کری بدی دا چه آبا بکر «رض» په لمری خل داسلام په رویشانه دوره کنسی د خلیفه په حیث تعیین شوله دینه په صراحت معلوم پی چه په اسلام کنسی دمشر توب حق دهنه چادی چه شخصی او نفسانی غریزی پی دیشو- لاندی کری وی دتولنی او دخلق الله د خدمت نه بله هیله ا و آرزو نلری آبابکر «رض» چه د خلافت دروند پارومنه لندی کبله ووجه دخلکو خدمت وکری .

موضوع مال نیز در اسلام ارزش ممتازی دارد که حتی در قرآن به کلمه (خیر) تعبیر گردیده (وانه لعب الخیر الشدید) یعنی انسان بدرستی سخت دوستو خیر (مال) است و این ارزش که اسلام برای مال و ثروت قایل گردیده بی چانیست زیرا مال سبب بقای زندگی بشر است و بقای زندگی بشر موجب عمران زمین است هما نظور که خلافت او در روی زمین از جانب خدا وند مقتضی است و بنابه همین نکته است که اسلام بادر نظر داشت محبت و علاقه شدیدی که انسان بصورت طبیعی به مال دارد و او در این میدان تنها وایی سروسامان نگذاشته تا نشود علاقه افراطی او به ثروت و مال موجب انحراف گرایش از راه راست و در نتیجه سبب ایجاد نظر و اختلال در جامعه انسانی گردد و تصادم منافع و برخورد آرزو ها آراهش و راحت را از اجتماع دور سازد و مردم را طوری به خود مشغول گرداند که موقعی برای اعمار زمین که از وظایف اساسی آنها است نیابند .

طوری که اجمالا متذکر شدیم انسان در پهلوی همه وظایفی که دارد به حفظ و حمایت خودش هم نیاز مند است از دو نگاه یکی

گنجینه هادر کوچه ها...

پنجهزار کتاب بادست خالی !!



مدخل کتابخانه مولانا فیضانی

پیشتر بوده همه همه دارای سوزنه های علمی - اخلاقی اجتماعی و دینی میباشد .
نمایندگی فیضانی !

تکفید که در تاسیس این کتابخانه تنها خون تان نقش داشته و با کسی دیگر هم سهم گرفته است .

خیر اگر خود ستانی نشود باید بگویم که سهم بارز از خودم بوده اما در همین اواخر عده بی از اشخاص علم دوست چند جلد کتابی آورده و آن را طور عاریت به کتابخانه سپردند که ما آن را با تشکر پذیر قسیم و هر زمانیکه خواسته باشند باز هم مالک کتب خود هستند چه کتابها باز دفتر جمع کتب دارد کتاب هر کس را به امش در آن قید نموده و رسید برایشان می دهد .

مولا نا عطاالله فیضانی یکی از علمای دینی کشور که مدتی رادر چار چوب معارف در پستهای معلمی و سر معلمی سپری نموده کتابخانه بی دارد که تقریباً پنج هزار جلد کتاب متداوله دینی ، اجتماعی ، اخلاقی و غیره در آن وجود دارد .

اگرچه این کتابخانه شخصی است اما در همین حالت ابتدا بی از نگاه کمیست و کیفیت میشود آنرا مجهز گفت ، بدین جهت خواستیم بخاطر مطالعه چگو نگران و نیز بخاطر تشویق دیگران در تاسیس همچو موسسات فرهنگی دایوری از کتابخانه موصوف تهیه و تقدیم خواهند گان نماییم .
خوب نمایندگی فیضانی !

می خواهم بگویم انگیزه اصلی ایجاد این کتابخانه نزد شما چه بوده ؟

سوالی جالبی نمودید . و باید هم اولتر از همه در مورد اینکه کتابخانه ما چگونه به وجود آمدو هدف از تاسیس آن چه بوده سوال میکردید ، فکر میکنم اگر به اصل موضوع داخل شوید بهتر است !

خوب باید بگویم که اولتر از همه چیزیکه باعث تاسیس این کتابخانه گردید این است که : یکمده جوانان که به مساجد و مدرسه های شخصی به تحصیل علوم دینی می پردازند به این مطلب را بخوبی میداند که آنها به چه مشکلاتی می توانند یک جلد کتاب مورد ضرورت خود را بدست آرند و راستش کسی هم به حالشان آتقدر توجه ندارد . اکنون کتابخانه ما برای مدرسان محترم و شاگردان از هر کجایی که باشند حاضر است کتب طرف احتیاج شان را بطور عاریت البته تحت شرایط خیلی ساده به دسترس آنها بگذارد .

همچنان به خاطر ارتقای سوبه متعلمان و محصلان در علوم دینی و کمک با یک عده

مأمورین و سایر اشخاصیکه آرزو دارند کم از کم در علم دین چیزی بفهمند دست به تاسیس این کتابخانه زدیم .
مولانا فیضانی به سخنان خود چنین ادامه میدهد :
چون در این اواخر دیده میشود یکمده جوانان کشور ما بیشتر ذوق مطالعه و تحقیق در علوم مختلف را دارند و ضمناً در میان خود شان مناقشه هایی صورت میگیرد که ایجاب می نماید معلومات شان درجه ۱۴ امور بالادست در علم دین ناقص نباشد لذا این امر نیز انگیزه ایجاد این کتابخانه بوده می تواند ، خوشبختانه ما توانستیم در طول کمتر از سه سال توجه عده زیادی از جوانان را به مطالعه و تحقیق در علم دین جلب نماییم .

فیضانی لفظه بی مکث می نماید و بساز حرفش را دنبال میکنند

بصورت عام اگر بگویم روی هم رفته بنا بر اوامر اکرید قرآن کریم واحادیث نبوی «ص» باید هر فرد با اندازه توان خود در تنویر اذهان عامه مسلمانان و همه اولاد بشر سعی بلیغ بخرج دهد که ما بنا بر تا بید این اصل عمده و بزرگ به این خدمت اجتماعی عملی دست زدیم و اما باید تذکر داده شود که نه تنها من بلکه همه مسلمانان چیز فهم و سرمایه داران بالایشان قرض گردانیده شده تا بقدر توان در ترویج علم و معرفت مخصوصاً در علم دین از هیچگونه ایثار و فداکاری شانه خالی نکنند .

گفتم داشته های فرهنگی تان در این کتابخانه چیست ؟

مولانا فیضانی نگامی به کتاب هایش انداخته میگوید

چیزی کم پنج هزار جلد کتاب درین کتابخانه داریم که بزبانهای عربی ، سدری و



ازین کتابخانه اشخاصیکه می خواهند در مسایل دینی معلومات حاصل کنند استفاده بیشتری نمایند

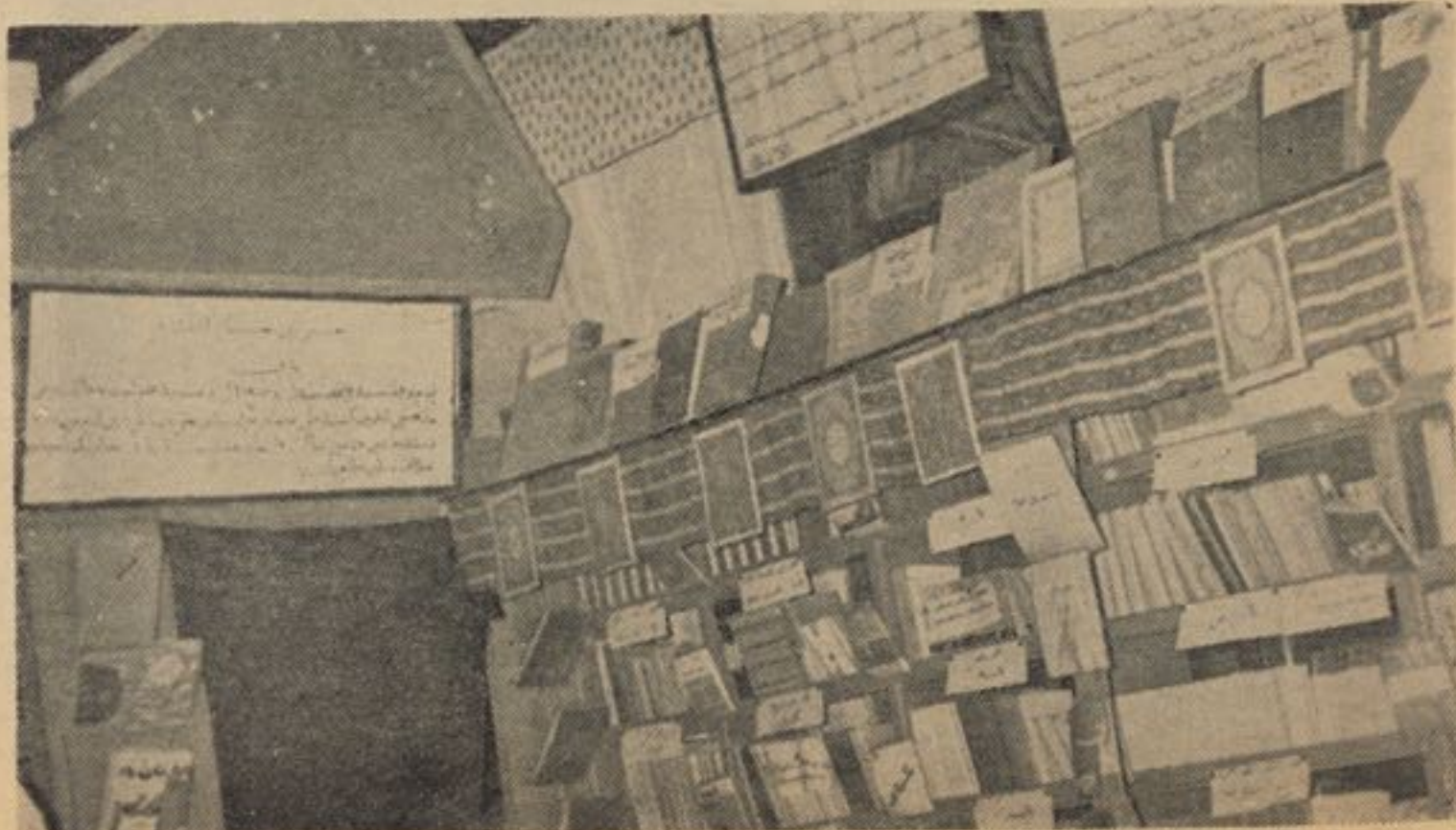
گفتم :
شما پول اینهمه کتب را از کجا بدست آوردید ؟

فیضانی در جواب بمن گفت :
بمن تجارت هم میکنم که سا زو برگشت این کتابخانه را از همان طریق بدست آوردم . البته تجارت در داخل کشور صورت میگیرد . شکر غنی هستم ، و خواستم تا سرمایه مادی را در خدمت معنویات بکار اندازم تا باشد از آن اشخاص دیگر نیز تا انداز . مستفید گردد .

علاوه از صاحب امتیاز این کتابخانه سه نفر دیگر بنا سپای کتابدار آمر کتابخانه و یکسفر مفتی گه هه از اقارب موسس کتابخانه هستند درین موسسه استخدا ام شده اند .

محل کتابخانه اصلاً از ملحقات مسجد جامع پل خشتی بوده که مدتی بشکل مخروبه بی باقی مانده بود اما نمایندگی فیضانی به ارتداد خواست و اجازه مقامات مسؤل آنرا ترمیم نموده در سال ۱۳۵۱ کتابخانه اشرا به آنجا نقل داده است .

بقیه در صفحه ۵۷



درین کتابخانه در حدود پنج هزار جلد کتاب گرد آوری شده و در نظر است به تعداد کتابهای آن افزوده شود . شماره ۲۰

در کارگاه استاد سیف

- از یک نوع سنگ و یک نوع گیاه کوهی ظرف‌ها همیشه می‌سازند.
- سیف‌انده همیشه سازاد عامی‌کنند که شیشه‌های ناشکن او به اندازه ظرف ناشکن خارجی مقاومت دارد.
- و یک ((اسبیق)) برای لابراتواری، داوطلبانه ساخت و چهار صد افغانی دستمزد گرفت



صنایع محلی هرچه باشد، به هر-
 پیمان نه بی که برسد در هر کج و
 کنار مملکت که تولید گردد بالاخره
 و لو کوچک و ناچیز به نظر برسد
 باز هم قابل قدر است. چه آنها
 توسط دستان هموطنان ما و با ساده-
 ترین و سایل ساخته میشود.
 باید این صنعت کاران تشویق
 شوند و زمینه انکشاف صنعت آنها
 فراهم گردد.

در گوشه سرای مخرو به بی در
 چهار راهی صدارت اتاق سیاه و دود
 زده جلب نظر میکند که ذرین روز-
 های داغ تا بستان از بامداد تا شام
 شعله های آتش در آن زبانه می
 کشند.

در وسط اتاق کوره کوچک و گلی
 است که بیننده در نگاه اول فکر
 میکند توده بی سنگ و گل را بالای
 هم ریخته اند، اما در حقیقت چنین
 نیست این کوره کوچک ساختمانی
 عجیب و پیچیده بی دارد که همه
 روزه پیش از ده ساعت در آن آتش
 زبانه می کشند.

این اتاق دستگاه شیشه سازی

این ظرف‌های مختلف شیشه‌های
 محصول کار استاد سیف شیشه‌ساز
 است.

شیشه‌ساز



خاکستر آلودش عرق پیشانی خود را پاک میکند، بعد میگوید: مخلوط پو در سنگ و شیرۀ خشکیده «اشقار» را در کاسه های مخصوص که درین داش ساخته ایم، میریزیم و به این ترتیب مواد شیشه سازی ما تهیه میشود.

سپس در حدود بیش از یکساعت داش را حرارت میدهم تا مواد مذکور ذوب گردد، از مواد ذوب شده میتواند هر نوع ظروف شیشه بی ساخته شود.

گرمی اتاق لحظه به لحظه بیشتر میشود، عرق پیراهنم را تر ساخته و حرارت آزارم میدهد. از سیف الله میخواهم تا دقایقی در بیرون دستگاهش با من صحبت کند. کمی به سوی کوره داش مینگرد، شاگردش چوب را تک تک در کام شعله های آتش می اندازد، می بینم جوان شیشه ساز نمیخواهد از کوره اش دور شود چیزی نمی گویم، در گوشه ای می ایستم و به تماشا می پردازم.

سیف الله از هرات است و با همان لهجه شیرین هراتی صحبت میکند اما در تمام مدت دستاش نشانی فلزی و چوب کوب تا می فعالیت میکند.

با هر حرکت دست خود مقداری شیشه مذاب را در نوک نی فلزی اش بر میدارد، بعد از شکاف نی به آن میدمد و آن نگاه است که با سرعت دستاش حرکات عجیب میکند،

شیشه مذاب در نوک نی شکل می گیرد، پستی و بلندی پیدا میکند و بصورت گیلان، بوتل، شمع دانی، قند دانسی و سایر ظروف دلخواهش در می آید.

از تماشای دستان این جوان احساس سرور می کنم چون می بینم هموطنان ما بدون قالب و ماشین های عظیم، بدون کارخانه های



که در بعضی رودخانه های کشور فراوان یافت میشود و ما آن را بنام سنگ «چقماق» یاد میکنیم شیشه میسازیم.

کمی تعجب میکنم، او بیشتر توضیح میدهد:



استاد سیف الله در کار گاهش ما این سنگهارا جمع آوری و بصورت پودر در می آوریم و بعد با شیرۀ خشکیده یکنوع گیاه کوهی که «اشقار» میگویند مخلوط می کنیم.

سیف الله با انگشتان سیاه و

است دستگاه شیشه سازان محلی ما، شیشه سازی که به کمک نی فلزی و مقداری آتش، از سنگ ظروف شیشه بی می سازند.

سیف الله، جوان لاغر اندام و قد بلندی است که چهره استخوانی اش را حرارت مداوم آتش تیره ساخته و داغ های چپک بصورت او شکل خاصی بخشید است.

کمی بسوی دست های او می نگرم این دستان با سرعت عجیبی بایک سیخ فلزی داخل کوره آتش بازی میکنند.

هوای بیرون اتاق گرم است و انسان ناچار میشود به سایه پناه ببرد، اما داخل، نزدیک دستگاه گرمای خفگان آور و کشنده ای است. آتش با شعله های خوش رنگ خود چهره این صنعت کار جوان را روشن ساخته، قطرات عرق از سر و رویش تک تک بر زمین می چکد و یکدم خشک و نابود میشود.

او یک شیشه ساز محلی است، شیشه سازی که عده آن ها در کشور ما از شمار انگشتان هم تجاوز نمیکنند.

او میگوید: ما از یک نوع سنگ

کوره شیشه سازی

بزرگ و دستگاه های عریض و طویل، بایک سیخ و مقداری آتش میتوانند ظروف شیشه بی را با هنر انگشتان خود بوجود آورند.

شیشه های رنگارنگ، ظروف کوچک و بزرگ و بالاخره تکه های شیشه در گوشه و کنار این اتاق دود زده و تاریک برای هر بیننده دلچسپ و تماشا بیست.

لحظه بی بعد با این جوان شیشه ساز در سایه دیوار مخروطی به یسی نشستیم، او گفتنی های زیادی دارد، از هر جا و هر چیز سخن می گوید، از پیشه اش، از زندگی اش، از تلخی ها و شیرینی های روزگارش گفتگو میکند.

سیف الله میگوید: من سرمایه ندارم، پولی اندوخته ندارم. تا چندی قبل سنگ های مورد ضرورت را میتوانستم تهیه کنم اما حالا اینکار را نمی توانم، برای اینکه بریشان و بیکار مانم، شیشه شکسته های خارجی را از بازارها جمع آوری کرده نخست میشویم، بعد آنها را از نگاه جنسیت از هم تفکیک مینمایم و در بین کوره میریزم.

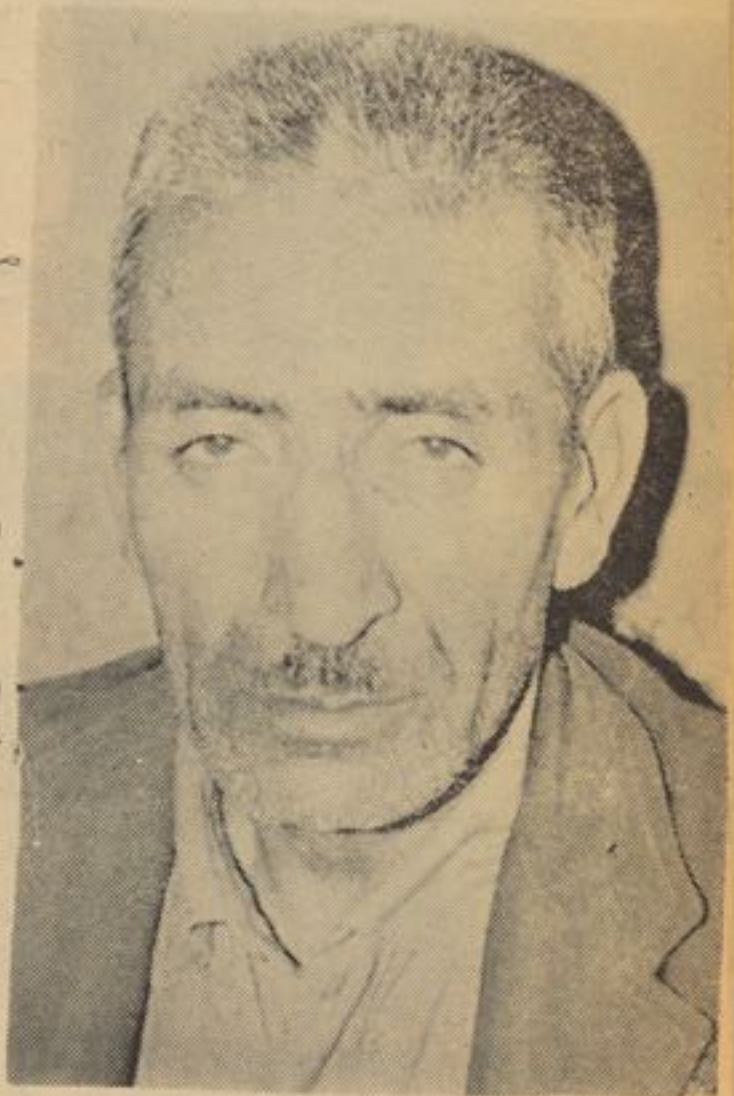
این دستگاه کوچک من سه کاسه

بقیه در صفحه ۵۸

پنجاه و سه سال در

● کو دکان قد و نیم قدم مرحوم غازی طبلمه نواز در کنار کای شان بسرسی بر ن

● لاله مستان: نمیخواهم فرزندان من موسیقی را پیشه اصلی خود قرار بدهند



و حویلی آن به وسعت سه متر مربع تو سط زینه های قدیمی و فرسوده به خانه های نشیمن وصل میگردد. خانه اش مثل همه خانه های خرابات و شهر کهنه، قدیمی و گلسی است. درون خانه ایکه لاله مستان را در آن ملاقات کردم با شطر نجر کهنه و ژو لیده ای فرش شده رخت خواب پینه بری در گوشه اتاق بنظر میرسید. در دیوار اتاق وسا رنگ

دلبر دیبا و محرو میت ها پیش می توان امیدی را در چهره او خواند. آن مرد هنر سازنگ نوازی را از مرحوم استاد قاسم آموخته است. چشمان گو در فته او که نمو داری از رنج ها و مشقتها ی فراوان زندگیش است در چهره او میدرخشد و آهسته باز و بسته میشود. منزلی که لاله مستان در آن زندگی میکند صرف سه اتاق دارد

لاله مستان سازنگی، چهره د یگری از هنر مندان (کو چه هنر) و یسا خرابات کابل است که از پنجاه و سه سال به اینطرف در خدمت هنر و سر گرمی عمو طنان قرار دارد. مستان دارای قد متوسط و چهره استخوانی است که اکنون شصت و سه سال عمر را پشت سر گذاشته و دیگر خیلی ضعیف شده است - اما مانند سایر آدم های زنده دل با تمام



لاله مستان خودش سازنگی را از استاد قاسم مرحوم آموخته است

هنرمند با عاطفه ای که همیشه به برادرزاده‌ها یش کمک میکند و در پرورش آنان سعی مینماید

پای سارنگ



اوبا اطفال مرحوم غازی برادرش زندگی میکند

جمع و جور نموده گفتارش را اینطور دنبال کرد.

هرگاه بیجا نه میروم در بازگشت از اینکه چشم اطفال بر او میفتد ، مرحوم بدرب دو خسته میباید شد ، حتماً با خود چیزی می آورد و برایشان میدهم... آخر آنها هم زمانی پدر داشتند و بهمین ترتیب منتظر پدر میماندند. تا چیزی از پدر دریافت نمایند.

لاله در حالیکه اشک چشمانش بخوبی مشهود بود رو بطرف طفلک سرو پا برهنه بیکه دهن دروازه چهار زانو نشسته بود اشاره کرده و او را نزدیک طلبید. طفلک ازین بقیه در صفحه ۵۷

چشمانش بنقطه پی میخکوب شد. سپس ما نند اینکه در خواب یکه خورده باشد تکان خورده افزود :
- ما چیزی گفتین صاحب.
- بلی گفتم آیا کسی و یا کد ام مر جعی ...

لاله فوراً میان سخنم دویده افزود:

- جز در بار خداوند دیگر چه کسی میتواند با در ماندگان کمکی را انجام دهد...

من خودم اگر راست بگو بسم خودم نمیتوانم حتی طور متوسط بسر و صورت زندگی خود برسم پس چسان میتوانم بحال شان مددگار باشم. اگر بخاطر داشته باشم با شیده ضرب المثلی است که می گویند:

«از کاسه بر میریزد»

تأثرش با تذکار این مطالب جان میگرفت. من خواستم تا موضوع صحبت را تغییر بدهم ولی قبل از آنکه سوالاتی مطرح نمایم خود را در کناری دیواری که نشسته بود



یگانه همراز و هم صحبت اوسار نگش است

ویرا نمایندگی میکرد بر سیدم که آیا بازماندگان (غازی) در چه شرا یطی زندگی میکنند.

لاله آه عمیقی کشیده افزود:

- حالا اولاد های قد و نیم قد غازی درست مانند (یتیمان) اند. آنها پس از مرگ پدر چندی ازین منزل بیرون شدند. مگر چون دیدم که نمیتوانم دیگر دوری شانرا تحمل کنم ناچار رفتم آنها را و پس آوردم البته هدف اصلی ام ازین حرکت آن بود که اگر گر سنه هم میماندند در تحت سقف خانه خود شان زندگی نمایند.

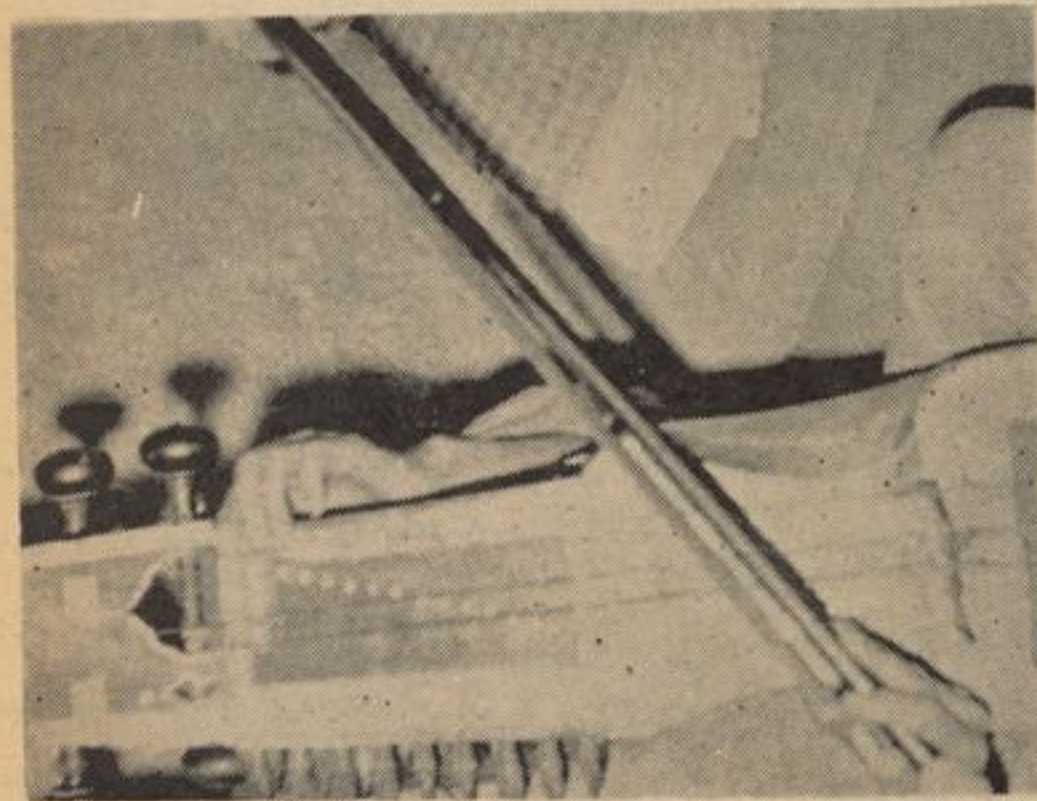
خوب آیا کسی و یا مر جعی است که باین اطفال قد و نیم قد کمکی را برودارد.

لاله لحظه ب فکر فرو رفته و

بایگانه همراز و هم صحبت و ی بچشم میخورد. سارنگی که شریک غم ها و شادیهای او میباشد و با گذشت زمان همچنان با او همراه او بوده.

این منزل کهنه و قدیمی با تمام غیر صحی بودن و تاریک بودن آن که هر لحظه بیم انهدام آن می رود ، متعلق به دو برادر است. یکی لاله مستان و دیگری هنرمند فقید (غازی طبله نواز) که زمانی با رادیو افغانستان همکاری داشت و در حادثه و حشتناک تروا فیکو راه کابل چاریکار همراه با شیدا و پسرش برحمت حق پیوست و تا حال خراباتیان و سایر هنر دوستان این تراژیدی را فراموش نکرده اند.

از لاله مستان که طرز گفتار و حرکات که در چشمانش رنج عمیق



باغبان

مدتها قبل، باغ خار و فرا موش باره آب به لغزیدن و غریدن افتاد، شده بی روی سپردند تا دست به آبادی آن بزنند. دید سبزه ها خشکیده و درختان تشنه لب انداما مجاری آب بسته است. خیا با آنها درهم شکسته و دیوارها در حال فرو افتادن اند...

بیاد آورد که این باغ در روزگار باستان به جها نیا ن میوه میداد چار راه بر خورد مد نیت های بزرگ بود و سر افتخار درختان پر حاصلش بکمشان میر سید. آنها در مجرای رود های کوچک و بزرگش میگریزند و عقابها قدرت پرواز شان را در ارتفاعات پر برف آن، می باختند و خیلی خیلی چیز های دیگر .

با دلی پر آرزو برای آبادی این فرا موشکده جهان، آستین بر زد و این مسؤو لیت بزرگ را بد و با ابزار آلات کار در ست، پذیرفت. خیابانها را تمدید کرد، دورترین نقاط باغ را بهمد یگر متصل ساخت. در بستر خشک جو ها و نهان هادگر

باره آب به لغزیدن و غریدن افتاد، شده بی روی سپردند تا دست به آبادی آن بزنند. دید سبزه ها خشکیده و درختان تشنه لب انداما مجاری آب بسته است. خیا با آنها درهم شکسته و دیوارها در حال فرو افتادن اند... کمتر از ده سال در سرا سر گیتی پر آوازه کرد. از راه های بسته که باز شده بود، ابزار آلات جدیدی فرا رسید و سعی باغبان بر تو سعه و آبادانی بیشتر باغ، هر روز فزونی گرفت، ولی همه اینها برای باغبان کافی نمی نمود. او می خواست شرایطی ایجاد شود که دیگر این باغ از همه گونه تشنه با د های حادثات در امان بماند و با سداری از آن از وضع دشوار بکلی خارج شود. طرح و تطبیق این شرایط ایجاب از خود گذری باغبان را می کرد. او این را کرد و بعد ابلاغ نوید شرایط جدید با سداری کنار رفت. روز کاری نه چندان طولانی بر این حادثه طی شد. تا آنگاه که

وی باری از کنار دیوار باغ میگذشت او لتر از همه درختان خشکیده را تجدید کند و بعد به سر سبزی زرخته دیوار شکسته نگاهش تا فراسوی دیگر باغ کشیده شد. نازو ها زرد شده، نسترنها خشکیده، خیا بانها در لجا فی از علفهای هرزه و وحشی رو پنهان کرده، بجای چهچه عندهای مست و بلبلان خوش الحان، مشتی پر نده نا آشنا بدرد عشق و دوستی، آشیان کرده، گلها را یکایک بامنقار خود می چینند و میوه ها را قبل از رسیدن بزمین می ریزند و برای ابراز شاد کامی ازین خرابکاری قار قار می کنند.

این مظهری تلخ و نا گوار از عدم علاقه آنانی بود که باید تمام سهم خود را صرف با سداری ازین باغ میکردند. اشک در چشمها نش در خشیدن گرفت. فکر کرد هنوز فرصت برای احیای مجدد این باغ باقیست. هنوز میشود از فرار آبیکه اندک اندک بستر خود را بیاب دیگری می کشید، جلو گیری کرد. تصمیم خود را گرفت. با دید

مجدد باغ پر دازد. رفت و از فارم دیگری که خود احداث کننده آن بود، نهالهای جوان و شاداب را دسته کرد و بسوی قبول مجدد با سداری ازین باغ بازگشت. اینبار بوی نگفته بودند، اینبار خودش خواست درختهای بی حاصل را برون کشید و نهالهای جوان را در حاشیه خیا با آنها نشاند تا هم باغ را تجدید حیات دهند و هم در با سداری ازین باغ باوی سهم شوند.

نسیم گوارا از دره ها و دشتها بوزیدن در آمد... گلها دگر باره بسوی مردم لبخند زدند و موجی از شادی و اطمینان، آرزو های بیشمار باغبان را در خود گرفت. - دیگر بیم و برانی دگر با باغ و لغزیدن بستر رودخانه از بین رفته بود... باغبان لبخند زنان به افق روشن آینده، نگاه میکرد.

دبایسکل سپر لی د طبیعت په غیر کبندی

سگرت خکول منع دی !!



دترافیکي ازدحام څخه گوشه د مونسټر تاریخي ښار څخه دبایسکلونو په سوړلی ډلی ډلی خلک وځي .

سره ددی چه دترا نسپور تی وسایطو په شمیر کی زیاتوا لسی راځی اوددی وسیلو په نوعیت کی بڼه والی او زیات تو پیر لیدل کیږی، مگر بیا هم په ځینو هیوادو کبسی دبایسکل څخه زیاته استفاده کیږی.

دمنال په توگه دلوید یخ ا لمان په مو نستر لیند کی اوس دبایسکلو علاقه لرونکی دیاد ولو وړ په اندازه زیات شوی په تیره بیا خوا نان او پیغلی دمیلو او سات تیرویو لپاره ددی نقلیه وسیله نه ډیر کاراځی.

یوازی دترا فیکي ازدحام څخه تینسته اود ترافیکي حادثاتو څخه دځان زغور لو مقصد پدی کار کی مطلب ندی بلکه خلک غواړی چه دسرعت چټکتیا دتم کیدو اوروانیدو له آزادیو څخه هم دبایسکلونو دسور لی په وخت کی بر خور داره شی چه داکار البته دنو رو ترا فیکي مقرراتو

له و جهی په بل څه کی سپری نشی موندلی . ددغو عرادو سوړلی والی چه دمو نستر لیند خوږه هوا او په تیره بیا پدی وختو کی دسړک په دواړو خواو کی دشنیلی بڼکلی او په زړه پوری منظری لهره حیثه دلیدلو وړ دی.

دغه آرزو هغه وخت تر سره کیدی شی چه سپری پلسی لاری شی او یا دبایسکلونو په سوړ لی دخپلو دوستانو او ملگرو سره یو ځای له نزدی نه دهغه کتنه و کړی.

داور گاډی یا دمو تر په سوړ لی هغه خوند لاس ته را تللی نشی چه دبایسکل په سوړ لی کی انسان ته فرحت او آرامی په بر څه کیږی.

فقط پنځوس ساتی متره دشینلیو سره نزدی حرکت خومره معطره بریښی.

دلارو په اوږدو کی دو نو نا زکی

پانی چه ورو ورو دمخ سره تما س نیسی واقعا زیاتو خوند و ره وی. په همدی اساس دهفتی دورو سستی ورځی رخصتی اکثره خلک دخپلو بایسکلونو سره له ښار څخه و ځی او یا دښار په حومه او نزدی ځایونو کی تر ناوخته پوری په میلو اوسات تیرویو مشغول وی.

دمونسټر دښار دترافیکو آمر «تیو بریدر» وویل چه پدی ښار کی دبایسکلونو شمیر نسبت شل کاله مخکی څخه زیات شوی دی «په داسی حال کی چه دکمبیت توقع پی کیده». نوموړی وویل چه دلسو نه تر پنځو سو کیلو مترو پوری په یوه دمه سره یعنی په یوه ساه با یسکل سپورو دخپلو ملگرو سره په عادی ډول حرکت کوی، ددوی تر منځ صرف دوه متره فاصله موجوده وی اوکه خورا بڼه انتظام سره بایسکل ځغلو ی چه دخطراتو اندازهی پیڅی کمه ده. په دغه ښار کی داور گاډی

«ترن» یوولس تم ځایو نو شته او په زیات شمیر دبنزین ټانکو نه هم دښار په مختلفو برخو کی شته چه دالمان کارگرانو علاوه خارجی کارگر

پاتی په ٦٠ مخ کبسی صفحه ١٥



په دی ډول د خوشحالی په ترڅ کی لاره لښوی

- ۱- اورته الولزکه ارولد ایملامتهم به قتل می باند
- ۲- ایلزه الولزکه گمان میرو بدست این کشته شده باشد .
- ۳- ماریا ناکیفر که لادرک است و یما بخاطر او محاکمه میشود .
- ۴- اناباری شرویدرکه تصور میشود این درمفقود شدن او دست دارد .



اشتباه فاجعه آمیز

برای اهالی شهر هانزای لوبک یاد آوری دو موضوع قابل تذکر است: موضوع ۱- رسیدن قضیه ارولد ایملامتهم به قتل است. قیست جالب که یاد آوری آن برای اهالی شهر سر گرم کننده بشمار می رود. اما قضیه ارولد ایملامتهم به عیوجه محاکمه او که بیش از ۷ ماه طول کشید و در صفحات جراید با خطوط درشت منعکس گردید کجکاوای های فراوانی را برای محکمه لوبک بوجود آورد .

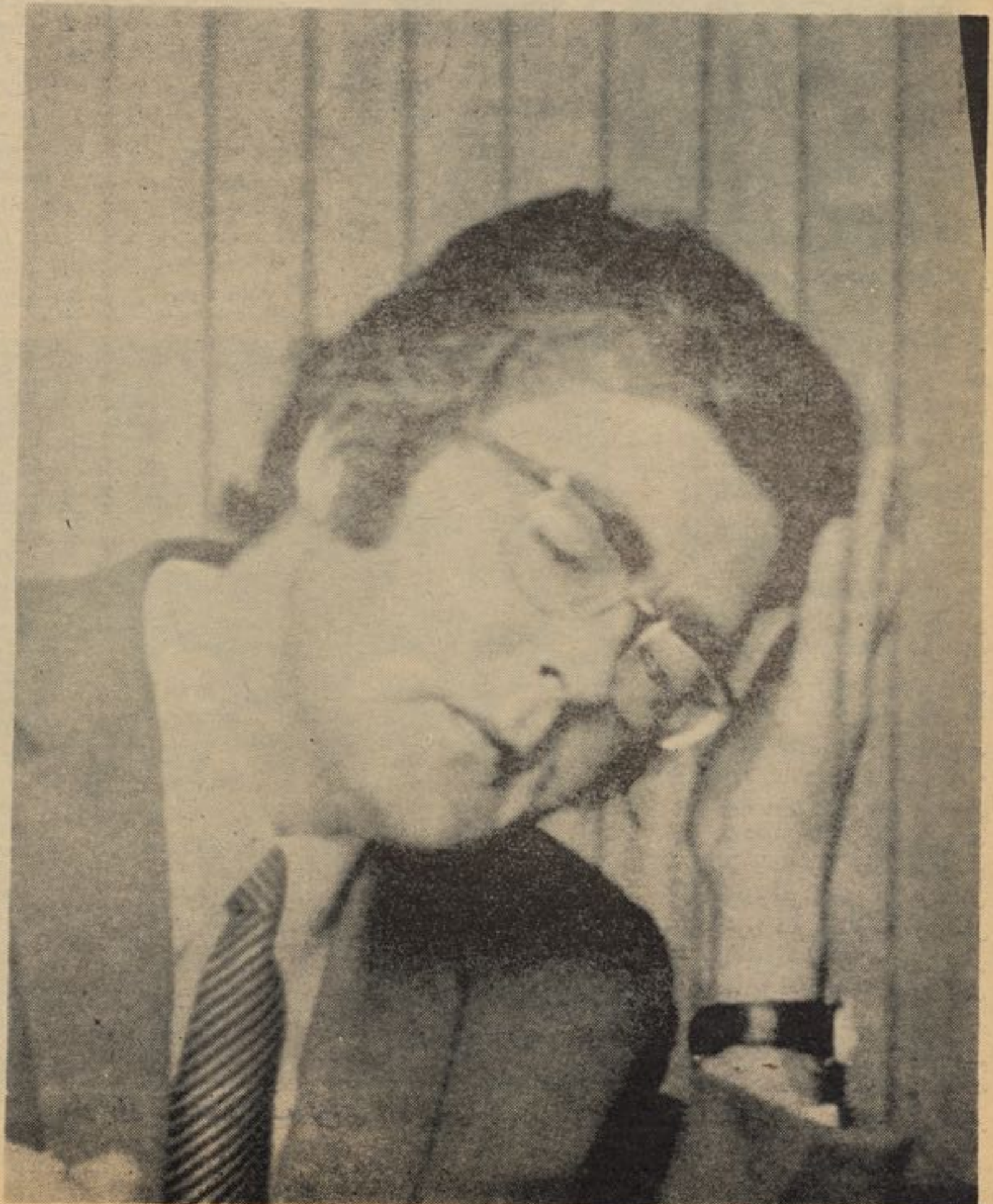
محاکمه ستاره شناس ۴۳ ساله که به اتهام قتل زن ۴ مرتبه به حبس ابد محکوم گردید سر انجام پس از ایجاد يك تعداد سرو صدا از طرف محکمه لوبک خاتمه یافت. قانون جزائر مورد ماهیت زندگی طور دیگر رفتار دارد:

هر انسان يك بار زندگی میکند اما عدالت بشری این زندگی يك مرتبه را جاویدان محکوم میسازد .

محاکمه ارولد ایملامتهم بود که با حضور ۲۵۰ تن شاهد و ۲۰ نفر از اهل خیره پس از جنگ جهانی دوم بزرگترین محاکمه

در نوع خود بشمار میرفت . بر اساس قیاس و شهادت اشخاص محکومیت ارولد ایملامتهم بصورت غیر مستقیم تثبیت شد. این يك روش اجباری بوده اجازه اتخاذ کدام طرز العمل دیگر رانمی داد. معینا قضات برای رسیدن به يك نتیجه مطلوب از روی قیاس

اشخاص بر اساس شهادت و روش قیاسی محکوم شده اند زیاد است بطور مثال: ارتور ماین برکه که ۱۹ سال را در زندان ماند. هانس هتسیل نماینده تجارتي که به ۱۴ سال حبس محکوم شد و خانم خانه دار بنام ایوا ماریا ماریوتی محکوم به ۵ سال زندان محکومیت هر يك از این اشخاص به السر اشتباهات قضایی اقتضا حاتی بار آورد بدین معنا که محاکم حاضر نشدند به سهو



ارولد ایملامتهم پس از صدور حکم درحالی دیده میشود که اعصابش خرد شده است .



ارولد ایمل به جرم دسیسه کاری و قتل دوزن محکوم به حبس ابد گردید. اما او مدعیست که دستش بغون کسی آغشته نشده است.



دوتنه ، دوپای و دوساق از گودالی پیداشد

همیز یک قاضی

قضا مضمونی نوشت. موضوع تحلیل او را دفاع از بروهن علیه ادعای یگانه قاضی جمهوری بنام داکتر هاینریش یاکوش احتوا میکرد. او چنین نوشت: یک شاعر هیچگاه طبیعت را آنچنان آزادانه توصیف نکرده که یک حقوقدان به تعریف حقیقت پرداخته است. وقتی قضات از لحاظ نارسایی استعداد و عدم امکانات پسیکولوژی در کشف حقیقت عاجز میمانند آنگاه قدرت باور داشتن و اعتقاد بر موضوعات در کشف حقایق به آنها کمک میشود. قضات ضعیف در نهایت صرف از تعریف اصلی حقوقی اثبات از طرق صلاحیت استفاده میکنند.

آیا قضات اصلاً اجازه دارند در صورت داشتن شک و تردید حکمی صادر کنند؟ البته اجازه دارند در صورتیکه شک و تردید آنها غیر عقلانی جلوه نماید. اما تفریق شک و تردید عقلانی با غیر عقلانی را چگونه میتوان تعریف کرد؟ در یک قضیه خالص منکی برقیاس و شهادت اینها دارای چه مفاهیمی میباشد؟ گاهی اتفاقات مواری هم در مورد دو شخص یادو حادثه حادث میشود بطور مثال در قضیه ایمل که اکنون در لوبک جریان دارد و مسأله ویرا بروهن که ۱۰ سال پیش در موشن اتفاق افتاد.

قیاس از روی روان شناسی ز میشه اصدار حکم را فراهم میسازد. ضرب المثلی داریم که میگوید: هیچ بشری خالی از سبب و خطا نیست اما تمام سببها و وضعیهای که ویرا بروهن داشت و مرتکب آن شد به قیمت سر مقبولش تمام شد او به صفت «زن نحس» در برابر محکمه ظاهر شد در اذهان عامه به صفت زنی که حساب روابط گناه آلود عشقی خود را پس میدهد معرفی گردید این توجیحات همه و قیاسهای روانشناسی بود که زمینه محکومیت او را فراهم ساخت. از روی تحقیقاتی که بعمل آمده بود چنین استنباط میشد که تا زمان بازداشتش این زن بنا تعداد فراوانی از مردان روابطی داشته و بقیه در صفحه ۶۱

خود اعتراف کنند و به بها نه های مختلف تجدید نظر بر فیصله های قبلی را سالها به عقب انداختند. صرف بحث فشار افکار عامه بود که متسل و این برگ و ریخ و ماریوتی از زندان رها شدند. حال آنکه در سابق همین ذهنیت عامه در محکومیتشان زیدخل بود.

هر کشوری برای خود قوانین و مقرراتی دارد و بخصوص برای جلوگیری از اعمال زوردر موارد جزایی، موانع قانونی وجود دارد. اما فیصله محکمه در مورد ارولد ایمل به تأیید ذهنیت عامه عادلانه پنداشته شد. ویرا بروهن هم بنام مردم ۱۱ سال پیش از طرف یک محکمه جنایی موشن به اتهام قتل داکتر اتوبراون و خدمه منزل او بنام الفرید و گلورا به کمک یکنفر دیگر بنام جان فایر-باخ به حبس ابد محکوم گردید اما عامه مردم اکنون مدتهاست که مسؤلیت این محکومیت را بدوش نمی کشند. در آلمان بسیار به ندرت واقع میشود که یک حکم محکمه مانند فیصله ای که در حصه ویرا بروهن صادر شده پایمال شده باشد. ویرا بروهن اکنون ۶۲ ساله شده و هنوز هم به انتظار تجدید نظر محکمه بر قضیه خود در زندان ایباخ نشسته است.

از زمان صدور حکم و ابلاغ محکومیت او صد ها خبر نگار با نوشتن مطالب بشمار انگلستان خود را خونین ساختند. در اخیر سال گذشته هشتمین در خواست تجدید نظر بر موضوع وی از طرف محکمه رد گردید گرچه طبیب محکمه پروفیسر مالاخ ثابت کرده که تاریخ مرگ قربانیان حادثه با تاریخی که محکمه در دوسیه مربوط قید کرده مطابقت نمی کند. به تعداد ۳۰ تن از وکلای مدافع از وزارت عدلیه با ویرا بقید اینکه هرگاه تردیدی در صحت حکم وجود داشته باشد برای ویرا بروهن طلب استرحام کردند.

چنانچه یک تن از رؤسای متقاعد مجلس سنای جمهوری فدرال آلمان درد یوان عالی قضایی کار لژروعه فورم و نشان وظیفه را فراموش کرده به حمایت از ویرا بروهن در بارستول در نشریه هفتگی.

علت محکومیت ویرا بروهن به حبس ابد کشته شدن داکتر اتوبراون و خدمه اش الفرید گلورا بود که تحقیقات پولیس و فیصله محکمه بروهن را به دستگیری یکنفر دیگر بنام یوهان فریباخ مجرم شناخت.



زړه د بدن ریزیدونکی ټوټه



خرنگه کولای شو چه دزیره دناروغيو مخنیوی وکړو او ژوندی پاتی شو؟
نن ورځ په طب کښی دخپرونکو خانگوله ډیرو فعالو برخوڅخه یوه هم دزیره او شراثینو دناروغيو برخه ده.

له دی کبله چه خینی نا روغي لکه روماتیزم تبه او دیفتري چه دواړه دزیره دنیمگي تیا څخه د پیدا شوی کمزوری او مړینی سبب کیږی کمی شویدی داده ډاکتران او خپي و نکي ورځ په ورځ دزیره دکرونر اود وینو د فشار سره زیاته علاقه نیسی .

دایوه ډیره طبیعی خبره ده ځکه چه همدا اوس او س د امریکي په متحده ایالاتو کښی دمړینی لوی عامل دزیره او شرا ټینو ناروغي ده چه په سلو کښی ۵۴ په هغه هیواد کښی دتلغا تو سبب دی دزیره او شراثینو دتلغا تو لو په انسا زه دزیره دکرو نر له نا روغي څخه ده چه دهغه په اثر هغه شریا نو نه چه دزیره د تغذی ډپاره وینه انتقا لوی، سخت او کلک کیږی. یو ازی په همدی وروستیو وختو کښی و چه ډاکتران او طبی مقامات دزیره دکرونر دناروغي په اهمیت و پوهیدل .

دزیره دهغو نا روغانو دتلغا وی او دهغو دنا روغي دمخنیوی لار چه دزمانی په تیریدو سره په دغه ناروغي اخته کیږی، دهغو نا روغانو سره تو پیر لری چه په ناخایی ډول او بی له کومی نښی دزیره دنا روغي په اثر مری.

مو نسر په شیکا گو کښی د «هاو تورن» ډبر ښنا په فابریکه کښی دغه پرا بلم تر خپي نی لاندی چه خرنگه معلو میدای شی چه کوم

ونیو په ۱۹۵۷-۸۸ کلو کښی مو له ۴۰ څخه تر ۵۵ کلنی پوری ۱۹۸۹ تنه نا رینه تر خاړنی لاندی و نیو دکار یگرانو دغه ډله هر کال ترکتنی لاندی نیول کیده اود هر یوه دروغتیا دخرتگوالی په باره کښی رپو ټو نه تنظیم کیدل. په وروستیو وختو کښی مو تر دزیره دعوارضو په اثر ددوی دمړینی احصا تیه تر خپي نی لاندی و نیو له په لسو کلو نو کښی له دوی څخه ۶۴ تنه دزیره دکرو نر دناروغي له امله مړه شول.
دهغو لږه نیمائی برخه ۳۱ تنه دزیره دحملی څخه د ۱۵۵ دقیقو په اوږدو کښی او په سلو کښی ۷۲ (۴۶) تنو له جملی څخه وروسته په ۲۴ ساعته کښی مړه شول. دنورو طبی مقاماتو له خوا هم چه په دغه برخه کښی خپي نه کو له، ورتنه رپو ټو نه را رسیدلی دی.
ددغه ټکان ورکو و نکي حقیقت اهمیت هم خرگند دی:
داسی یوه ناروغي چه په ناخایی ډول پیدا کیږی او ناروغ او دهغه کورنی ته لږ وخت هم نه ورکوی چه ډاکتر ته خبر ورکړی ددغی ناروغي سره دمبارزی یوا زنی لار دهغی مخنیوی دی .
کوکسان دزیره دکرو نر دحملی په اثر دنا خایی مړینی سره مخامخ کیږی؟ هاو تورن د ډبر ښنا په فابریکه کښی زمونږ خپي نه خرگندوی چه خرنگه معلو میدای شی چه کوم



مصنوعی زړه له خپلې محوطې څخه ایستل شوی او د عملیا تو دپاره چمتو کیږي.

مړه شویدی او یو لږ شمیر (یوازی په سلو کې ۱۰ یې له کومې پخوانۍ مشخصې عارضې څخه) له منځه تللی دی.

نور پاتې کسان تر بیلو بیلو او ضاعو او شرایطو لاندې له کور نه دباندې اود کار په محیط کې مړه شويدي. څرنگه چې څرګنده ده په کور کې آزادې او آرامې اود کار او بدني فشارو نو څخه لیرې والی په هیڅکله د زړه د حملې د پېښیدو مانع و نه گرځي. دغه راز د اهم څرګنده ده چې زیاتره مړینه په شپه کې او هغه وخت چې سړی په استراحت کې تیر وي د زړه د حملې په اثر پېښیږي.

بڼایي دا سې نتیجه او خيستله شی چې پخپل وخت زړه یوه الکتریکي آزموینه (الکترو کارډ یو گرافي) وښودلې شی چې آیا سړی د کرونر په حمله اخته ده او که نه؟ د هغو نیمایي کسانو په برخه کې چې بی د زړه د پخواني ناروغۍ نه د زړه د حملې نه ۱۵ دقیقې وروسته مړه شول، د کار د یو گراف دستګاه ددوی د زړه په جریان کې یوڅه اختلالونه ښودلې و مګر په ضمن کې څرګنده شوه چې ددوی د خلور و بر خو څخه درې برخې هم چې ددغې پېښې په اثر مړه شوي و، سره ددی چې د زړه د ناروغۍ کومه سابقه یې نه درلوده په هماغه ډول اختلالونو اخته شوي و.

لږ ویر لیدل شویدی هغه سړي چې ناڅاپه مړي، له مړینې څخه لږ وخت دمخه یې ډاکتر ته مراجه پاتې په ۶۰ مخ کې

که غواړي چه د زړه مومملو څخه دمخنیوی کړی وی، دغه سپارښتونه په نظر کېښی ولری: دخپلو وینو د فشار تداوی وکړی، په وینه کېښی دکلسترول اندازه کمه وساتی سګرټ مه څکوی، دخپل بدن د وزن له زیاتوالي څخه ځان وژغوری.

منظم ورزش وکړی په تیره بیازیات پلي وگرزی او له زیاتو جسمي او عصبي فشارونو څخه ډډه وکړی.

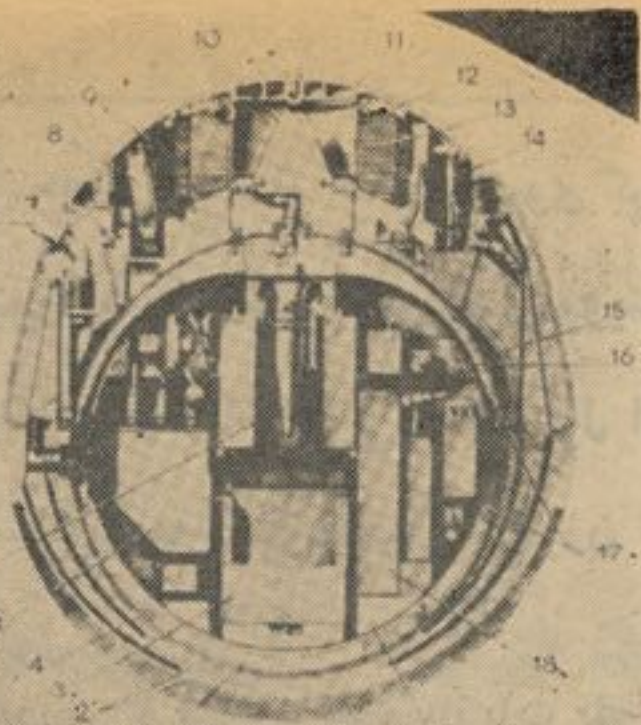


کسان ددغه خطر سره مخامخ دي. مونږ دی ته متو چه شوی یو هغه کسان چه د زړه په حمله اخته شويدي، په تیره بیا دا سی کسان دی چه په هغو کېښی ددغو حالاتو څخه یو یا څو نښې لیدلې شوی وی:

دوینو فشار جک، په وینو کېښی زیات کلسترول - په دغا نیا تو اعتیاد. په دی ډول له هغو ۲۱ تنو څخه چه د زړه د حملې له شروع څخه ۱۵ دقیقو په فاصله کېښی مړه شويدي او پخوا یې هیڅ ډول د زړه نارامی نه در لوده په سلو کېښی ۷۶ ډلی په پور تنيو حالاتو اخته و. له هغو ۱۰ تنو څخه چه په همدغه وضع مړه شويدي او تحقیقاتو و ښود چه پخوا یې د زړه یو ډول ناروغی درلوده په سلو کېښی ۹۰ یې دپور تنيو حالاتو څخه په دوه یا زیاتو اخته و، یو شمیر تاکید کړیدی چه په تیره بیادسیکار سره اعتیاد به د ناڅاپي مړینې سبب شی.

آیا دغه ډول ناڅاپي مړینې دورځي یا دشپې په پا کلو وختونو کېښی پېښیږي؟ آیا دغسی وژونکی پېښې په مخصوصو ځایونو کېښی منځ ته راځي؟ دهاو تو رن د پېښنا په فابریکه کېښی زمونږ دخپل نو له مخی ددغو مړینو ۱۸ پېښې په کور کېښی شويدي. په سلو کېښی ۴۸ یې د زړه له کومې عارضې څخه د زړه له حملې څخه ۱۵ دقیقې وروسته له منځه تللی دی او په سلو کېښی ۸۰ یې چه له پخوا څخه یې د زړه نارامی در لود، په ۱۵ دقیقو کېښی

وینوس هشتم!



سیاحت (وینوس-۸) را در سیاره شام سه ااره صبح می توان به اقامت در یسین کنگه جوشان مقایسه نمود (وینوس-۸) در حدود یکساعت در حرارت پنجاه سانتی گراد و فشار یکصد اتموسفر راپور چا لیب از سیاره مذکور تهیه نمود. و میتوان گفت که اومس (دستگاه خود کار بین السیاره) مشکل ترین از مایشات را در بالای سیاره وینوس و در مسیر سیارات دیگر متحمل گردیده است.

مدت سیاحت او مس چهار ماه بوده و ملدون ها کیلو متر راه را از طریق خالیکاه های کیهان و عالم افلاک جایکه حتی مقاومت فلزات از بین رفته و هزاران در هزار میکروبول های مهلك و کشنده اشعه کیهانی در آن داخل شدم و نفوذ میکند طی می نماید این عوامل در هر لحظه و ثانیه اعضای حتی خیلی حساس وجود را تهدید میکنند.

سال یکبار و نهصد و هفتاد و دو یعنی وقتی که در آسمان بالای سیاره وینوس شب پیره بزرگ با بالهای از انرژی آفتاب و وزن اضافه

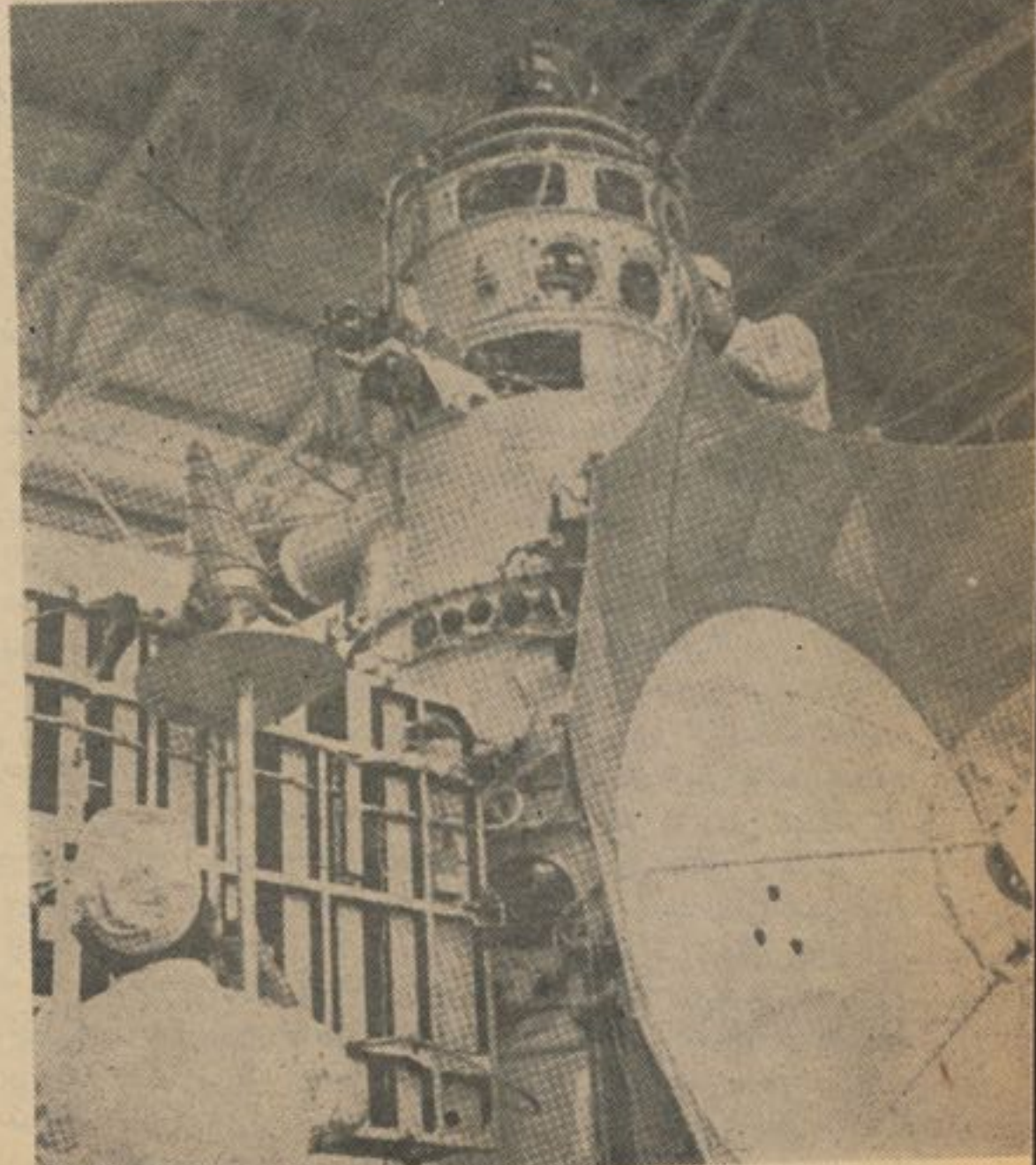
در مدخل کار خانه بصورت فلکبانی یک چیز غیر عادی نظر تا آنرا جلب میکند. گویا درینجا وینوس بوجود می آید. کار خانه غرق در علفهای سبز بوده و دارای میدان تبسس و یک باغ سیب است و اینک چیزی را که ما انتظار دیدن آنرا داشتیم کاری برقی از گوشه غلطان غلطان یک جسم گروی نقره بی رنگ را که در یک روز پاره پاره بلاستیک جلادار پیمانیده شده برون

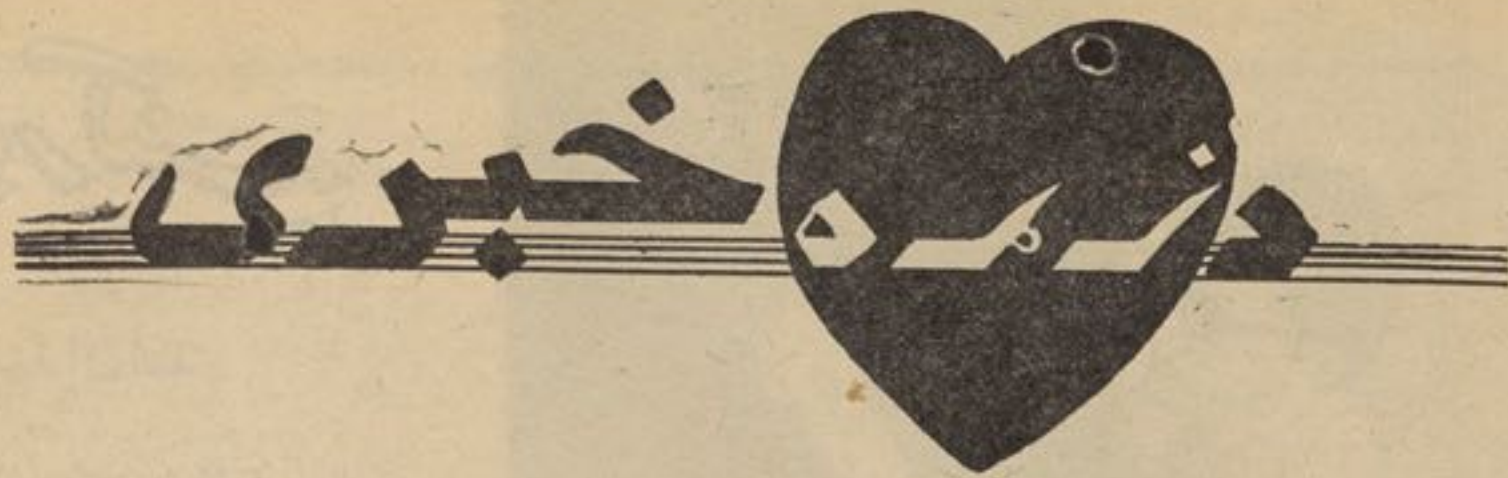
ولیکن باید گفت که بدون از گرمای سوزانی که گویا تا فرود آمدن مخصوصاً در نصف قسمت روز سیاره واقع شده است آنجا برای اولین بار در تاریخ برای پیاده شدن نیرو انتخاب شده بود آنطوریکه عادتاً مشکلات آنها از سبب مجهول بودن افزون گردیده و حدس زدن در باره نیمه قسمت روز پاره

سکون و آرامش جاودانه و وسعت دور از تصور خلای کیهانی در لحظات کمتر از ثانیه با طوفانها و گردبادهای در ۲۰-۵۰ کیلومتر از بالای وینوس تغییراتی را بوجود می آوردند.

می آورد. کسی آنرا نمی شناسد فکر میکند که یک یوقانه را برای آزما یشی بیرون کشیده اند. این جسم یوقانه مانند اصلا همان دستگاه قمر مصنوعی برای وینوس است که قبل از نشستن از مدار خود جدا شده و در بالای ستاره صبح قرار میگیرد. افزاز آلات دستگاه در جایکه مخصوص خود مانند اینکه بدور جهنم دور خورده باشد حرارت آن تا پنجاه درجه سانتیگراد و انقباض آن تا یکصد اتمو سفیر و بلند تر از آن می رسد. روانه شده و یک هیجان شدید تولید میگرد هیچ احتمال حتی در تصادم با زمین سیاره وینوس وجود ندارد اما در لو له ایرودینا میگی طوفان هایی تولید میشود و جرقه های سریع گاز های هایدروجن تا پنجاه درجه سانتی گراد داغ میشود. قوه شنوایی گمتر شده و بدون اراده شروع به استجاب می نمایم و سوالات ذیل به حافظه ما منظور میکند که: چرا مخصوصاً خود کره مصنوعی گویا در شکل کر و ی مقاومت حرکت بشکل یک گلوله در اتموسفر متکالیف اضافاتی از اندازه که فکر میکنیم می باشد باین معنی که داغ شدن آن ثمر بخش است. بلی اما نور ایرودینا میکی موثر تر معلوم میشود علاوه از آن حرارت کشنده و مهلك در سینه کره مانندیکه در دیگر اجسام نیز تاثیر آن واضح است بیشتر توسعه می یابد بالاخره پوش گروی نسبت به دیگر اجسام متساوی الحجم آسانتر. می باشد و وجودیت فشار مفید را می توان اضافه تر نمود و این خاصیت حقیقا در قسمت وزن سنگینی و محدودیت ها در وزن آلات دستگاه کیهانی با ارزش است. تا زمان پرواز امس (دستگاه اتو ماتیک بین السیاره) شوروی پسوی وینوس فکر میشد که در سیارات معاینی فشار قسمت بقیه در صفحه ۵۹

وینوس و حرارت غیر قابل تحمل حتی ابرها نیز از آن نجات یافته نمی تواند هر چند از برای آنها از سبب اتمو سفیر متراکم اتمیدی قسمت روز سیاره در نیمه تاریکی همیشه فرو رفته است. در اثر توقف ناخوش آیند در زمین داغ و سوزان یک تجربه دیگر نیز بوقوع پیوست که آن عبارت بود از طرف قسمت بالایی البته فرود آمدن و نشستن نظر به پیش با آغاز ناتور، گاری بسوی هدف تمام بینی های قبلی سیستم ایرودینا میکی برک زدن و باز شدن پراشوت آرام بود و با وجود احتما مات و احتیاطات لازم فرود آمدن در جای نا هموار و نا شناس بطور قابل ملاحظه هیجان روحی تولید نمود. بالاخره باید گفت که تمام آرز ما یشات انجام گرفته با کشتنای آخرین و خطرناک ترین آرز ما یش که در آینده خواهد بود مخصوصاً در بالای وینوس که درجه حرارت و فشار به حد اعظم بلند میروند هیچ کس پیش از پیش گفته نمی تواند که آیا این طور یک دستگاه بفرنج و بیچسده که با این مشقت مورد آرز ما یش قرار می گیرد در آنجا کار کرد. می تواند یا نه؟ و اینک اولین سنگنال از دستگاه کیهانی ستاره صبح از قسمت بالایی به زمین ثبت میگردد. آباد طرف چه مدتی باید این آواز از دور ببارسد یک دقیقه یا اضافه از آن یک چیزی که واضح است اینست که گر مای مهلك و کشنده دیر یازود آنرا متوقف میسازد. راپور تا از جهنم سوزان پنجاه دقیقه دوام نمود این راپور تا از وینوس هشتم مخابره کرد لازم است علاوه شود که این اطلاعات را نه تنها بعد از نشستن فرستاد بلکه در وقت فرود آمدن نیز انجام نمود. معلو ماتیکه در هر فرود ساعت بیست آمد آنقدر زیاد بود که بالای آن برای مدت های زیاد تحقیقات شده میتواند یکساعت ستاروی ماها و سالها کار دقیق هزاران متخصص و عالم زمین را در بر میگیرد.





داسی زه می نشی

داسی غیز ته له آسمانه سپوږمې راغله که لیلایه سپوږمې ته موسکی راغله

بې خونده او بې مزی وی ، مو نږ
 دخپلو خورا لر غونډی غسغونی
 دساتیرو په رڼا کښې دټولنیز و
 ژوند له خونده څخه بر خوردار هیو
 دعصر دغه ایجاب ز مونږ دخلکو
 لپاره ډیره وړاندی سابقه لری خو کله
 ناکله چه دنار له رو یه او یا خو
 دعینی داز میمنت په خاطر یومین
 له خپلی ملگری څخه مرور شانتی وی
 نو ملگری ته یی نه دسپوږمې رڼا یی
 خونده ور کوی اونه دژوند نور لدا یذ
 صرف غواړی چه په هر رنگه و ی
 خپل ملگری پخلاکاندی ، و روسته
 له ډیری زاری له خانه سره وایی

سپوږمې په مینځ د آسمان راغله زه خوازه ناسته مرور پخلا کومه

او داهم دسپینې سپوږمې په
 خاطر خو دزړه آهونه اود ژ و رو
 احساساتو تر جماتی .

سپوږمې پر غره راپو رته کیره
 چه مسافر په سیندگ پیری غرق بشینه
 سپوږمیه سره و هه را خیزه

جانان دگلو لو کوی گوتی ریینه
 سپینې سپوږمې کی خولگی راکه
 په ترږ موکی دی تنکی خولی ته راخینه
 سپینې سپوږمې کی خولگی را کز
 درته پرتی سپینې سپینې به لوږ باهونه
 آسمانه پاس سپوږمې ته وایه

ناوخته خیزه چه زه موږ په دیدن شمه
 سپوږمیه تاوکړه سیلو نه
 درته پرتی دی سپینې خولی تورور بلونه
 «تر بلی گڼی پوری خدای پامان»

دسپوږمې به شپو کښی اجرا کوی
 څکه چه هره خوا رڼا یی وی دخراغ
 لپاره چندان زیاته اړتیا نه لیدل
 کیری .
 سپوږمیه تا ته می سلام دی
 زما جانان به تاته ډیرکتلی وینه
 دلته له ورايه معلو میتری چه
 سپوږمې دمینو په راز خبره ښکاری
 او بو هیږی چه دی دهر چا خو ښیری
 گوندی چه دیا رد لیدلو په یاد خپله
 تنده دسپوږمې په لید لو سره
 ماتوی .

نو کله کله دسپوږمې رڼا یی
 در سوا یی ویره هم را منځ ته کوی
 نوڅکه ور ته په عا جزی سره آرزو
 کوی چه :

سپوږمې سلام به در ته وکړم
 جانان می مه رسوا کوه ماته راخینه
 اود رسوا مینی له ډاره مین دزړه
 په ژبه له سپوږمې نه خواهش کوی
 چه ددومینو ترمنځ نورو خلکو ته بلگی
 مه رسوه ، تا سی ددی بیچار گی ته
 خو گوری چه :

سپوږمې دخدای روی می درو ری
 ددوو مینو تر منځ مه وړه مشا لو نه
 مگر کله هم زړه وړه او شجاعه
 بنسټنه دجاداحسان بار نه منی نو د
 غیرت احساس یی سپوږمې ته داسی
 خواب ور کوی :

سپوږمې پر مادی چه احسان دی ؟
 دکو گی غله یم دبلې به سپوږمې
 به گوښه ډول یوازینی ژو ندی .

گر شی . به اوږی کښی دسپوږمې
 شپې خوڅکه زیاتی خو نه وری دی
 چه به کو رونو کی دگر می دزیاتوالی
 له امله هر څوک غواړی چه خوشیبه
 په آزاده او معطره هوا کښی پلې
 وگرځی اود سپوږمې له رڼا یی څخه
 استفاده و کړی .

پښتنی نجونی دسپوږمې په شپو
 کښی دپام په سریا دکلامخی به اوت
 میدان کښی سره را پو لیری خپلی
 پاوږی داری دار یاوی را اخلی او په
 گڼه سره سندزی وایی څینی میرمنی
 چه دسیل بین په صفت دیغلو
 دسندرو اوریدلو ته راځی نو کله
 کله دیغلتهوب به یاد کوښښ کوی چه
 دوی هم ور سره گڼون وکړی او د
 سندرو په سر تاوو لو کښی ورسره
 برخه واخلی مگر لاسو نه خو هرو
 مرو دسرو تال په مطابق ټکوی .
 ځوانان دکلی په مخکی په مختلفو

لوږو لکه خو سی ، خیز وهل ، خفاسته
 اودا سی نور اخته وی مگر کله چه
 ډیر ستړی شپې نو سره کښینی اود
 ستومانی دوستلو په ترڅ کښی
 سره کیسی وایی اکثره دغه کیسی
 دپخوانیو قهر مانانو او فلکلو ریکو
 داستا نونو څخه عبا رت دی لکه

مو من خان او شیرینو ، آدم خان او
 درخانی ، یوسف خان او شیر با نو ،
 او داسی نور پدی ترڅ کښی کله کله
 (ناره) نیمکی اولند ی هم په لوږ
 آواز وایی چه واقعا ډیره دلجسپه ده .
 بهزیات شمیر خلک دواده ، کوژ دی
 اود خو ښی داسی نو رهرا سم

عمدا سپوږمې - هو عمداغه
 سپوږمې چه څه موده مخکښی
 دامریکی کازمیکی پیلو ټانو پکښی
 را ښکته شول ، همدغه سپینه گلانی
 سپوږمې چه د ننی تخنیک له برکته
 تری ډیری ، خاوری هم لاس ته راغلی
 اود همدی ځمکی خلک دهغی برسینه
 بانندی گا مو نه کیښودل .

دا هماغه سپوږمې ده چه په
 ستاینه یی دشا عر قلم ستړی شو
 اود حسن په تو صیف یی دیوانونه
 د لودی به هره ژبه کښی دسپوږمې
 په باب فلکلوریك داستا نو نه شته
 په تیره بیا دمینانو خوږی او
 تر څی کیسی ددی سپینې ټیکلی
 څخه زیات او ریدل کیری .

ریالیزم همیشه دآید یا لیزم ترشا
 حرکت کوی ، لومړی هرڅه دیوسی
 مفکوری به څیر څر گند یری
 بیا دطرحی ډگر ته وځسی او په
 وروستی مر حله کښی دحقیقت په
 شکل ځان ښی .

څومره چه سپوږمې په باب په
 لرغونی ادبیاتو کښی بحث شوی
 هومره سیانسی پو ها نو پری ماغزه
 ندی خوړلی ، خو دلو مپری ډلی
 انگیزه وه چه ددو همی ډلی تجسس
 یی رابیدار کړ اودی ته یی وگما رل
 چه دسپوږمې دڅرنکوالی حقیقت
 معلوم کړی او دادی تر او سه پوری
 دغه هلی ځلی روانی دی .

پدی وختو کښی چه بیا هم
 دسپوږمې رڼایی دشیپې تپه تیاری یی
 په روښنایی بدله کړی نو زیات
 شمیر خلک تر نا وخته پوری حتی
 دسپوږمې تر لو یدو پوری دبا ندی

بخوانید و یاد بگیرید

تلفون های بی سیم هم به میدان آمد

یک تلفون دستی بی سیم بسیار که ۲۸ اونس وزن دارد از طرف مؤسسه «موتور لاهورد» آزمایش فرار گرفته است. این آله که بنام «دایته تی ای-سی» یاد می گردد یک ترانسمیتر آخذ برق است که روی فریکوس اف ام در گوشه بالائی طیف عملیات می نماید.

این طریقه به یک سیستم کمیو تردارمفلن کار میدهد و تلفون کننده را مؤفق میسازد که در روی سړک و یا وسایل نقلیه محرك نمبر مربوطه منزل و یا اداره مورد نظر را دایم نماید. رادیو تلفون زیگنال هزاره نمره های رادیو ترا تسمیتره در جا های



سترا تزیکی نصب شده مخابره نموده و دستگاه اخذ که توسط کمیونتر مرکزی کنترل میگردد نمبر را به سیستم کار تلفون های عادی منتقل میسازد. مخابره های تلفون های ستا ندر هم به این تلفون های دستی صورت گرفته میتواند. مارتین کویپر مدیر اجرایی موتور لاگت: تلفون های جدید سیستم های تلفون های فعلی را حذف مینماید و تمام معلومات از قبیل دایم نمودن سوقف کردن لین روی امواج صورت میگیرد. توسط استعمال چندسرکت مکمل آلات و ابزار عین کاری را انجام میدهد که با هزاران پارچه سیستم تلفون های فعلی صورت میگیرد. این کمیونی در نظر دارد تا در ساحه نیویارک کار این تلفون ها را بصورت امتحانی آغاز نماید که در سال ۱۹۷۶ بکار انداخته میشود.



تار جدید برای نساجی

یک پلان نمونوی تولیدی توسط الکر کار پوریشن آغاز گردیده که به اساس آن اولین پارچه عمده نساجی در طرف ۲۵ سال به دست آمده است. این پارچه توسط دکتر کارلای پارتز آمریود دستگاه بنام «تاجمیر» مسمی شده است. دکتر پارتز گفت: این پارچه از یک ماده کاملاً جدید بوده که پلی را بین انساج طبیعی و مصنوعی اعمار نموده و به خریداری امتیاز استفاده از هر دورا میدهد. تاجمیر که از امتراج پترو شیمی بدست آمده گفته شده که برخلاف تیلون های مروجی است. مواد نساجی که از آن ساخته میشود در لباس های مردانه و زنانه پارچه تولیدی آن طرف استفاده قرار گرفته میتواند یکی از امتیازات آن موجودیت مقدار زیاد جذب چربی است که یک حقیقت مهم استعمال را تشکیل میدهد. معلوم گردیده است که جنسیست آن مخصوصاً طرف توجه شفاخانه ها و جاهاییکه تولید چرکه، خطرناک است قرار گرفته است.

تخته دور افتاده؟

حروف نقشه و گراف های نوشته شده روی یک تخته سیاه توسط لین های تلفون برای یک نمایش آنی چندین میل دورتی منتقل شده میتواند. تخته دور افتاده که هنوز هم بحالت تجربی قرار دارد روزی برای کفرانس های تلفونی متحرک جهت انتقال آواز و اشکال معلوماتی به دفاتر، اتاق های کفرانس ها صنف و سالون های بیانات استفاده شده میتواند. پنج انجنیر لایرا توار های تلفون بل در هر مدل ححق الامتیاز این سیستم تیلی رایتنگ و بدست دارنده این سیستم بدین طریق کار میدهد. یک رهنمای موقعیت کوچک به آله تحریر از قبیل «پنسل» خود رنگ تابشیر و یا شاخص وصل گردیده و تمام حرکات روی صفحه نوشته شده را تعقیب مینماید در انجام دیگر لین تلفون این معلومات توسط اشعه لیزر روی یک فلم فوتو تیف خود کار تولید گردیده و آن همه معلومات بصورت اتومات روی پرده مورد نظر منتقل میگردد. فلم های ریکارد شده برای استعمال در آینده حفظ شده میتواند.

فاضله به مواد سوخت تبدیل میشود

لایرا توار های اتحادیه «کار باید تری تون» طریقه ای را انکشاف دادند که توسط آن مواد فاضله به مقدار بزرگ گساز سوخت در صنایع مبدل میگردد از این طریقه روزانه در حدود ۵ تن گاز تولید گردیده و از یک سال به اینطرف تحت امتحان میباشد. طرفیت تولیدی مکمل آن در مرکز کمیونی در و جینیبای غربی در نظر است. انکشاف این طریقه از یک طرف مقدار کمی از مواد فاضله را از بین برده و از جانب دیگر همان مقدار مواد فاضله پنج چند انرژی تولید مینماید. پنجاه حیره مواد فاضله خالص یک حصه

مواد سوخت مورد ضرورت تبدیل میگردد. بحیث یک عمل تصفیه محیط همه مواد فاضله را که بناروایی جمع آوری مینماید از قبیل کثافات - کافلسچوب - راپر - سامان فلزی شیشه و دیگر مواد سوخت در داخل کوره عمودی سوخته کامیون مبدل میگردد. کمیونی گفت: بقایای فاضله مخصوصاً صااز مواد فلزی و شیشه ای مقاومتی برای پرکاری زمین ها احداث سړک ها و اعمار بعضی از منازل دارد حق الامتیاز تولیدی به بیاعلی جان ای اندرسن که یک عضو انکشافی لایرا توار های تری تون است اهدا گردیده است.

په خان حاکم ولس

جمهوریت زموږ ولسی لارو ته سدر نه بڼه
ور کوی اوزمونز ولسی قوانین به د جمهوریت

له دوام او استحکام سره مرسته وکړی

د وچدی په قلم

ښایې جمهوریت په مختلفو ډولونو تعریف شی او پیلې پیلې معنی گانې ور څخه واخستلې شی مگر عمده مفهوم ئی ملی حاکمیت دی چه دیو ملت په افرادو کښی په خان حاکمیت لرو روحیه پیاوړی کوی.

دافغان ولس تاریخ او کلتور دا حقیقت ثابت کړی دی چه دغه لرغونی تاریخی ټولنه سره ددی چه ډول ډول سلطنتونه او سلطی ئی لیدلی دی خپل هغه خصوصیات دلاسه نه دی ورکړی چه په افرادو کښی ئی په خان حاکمیت لرو خوئی او اخلاق پیاوړی کړی دی.

دپاچا هانو فتوحات او دهغوی دسلطی زور والی او پراختیا په هیڅ وجه دکلتوری تنها جمو نو په اندازه دیو ولس په اخلاقو واجتماعی دساتیرو کښی ژوری اغیزی نه لری. دافغانانو ددغی تاریخی سیمی

په سینه کښی دتاریخ په بیلو، بیلو دورو کښی یوازی دطوفانی پیښو او حوادثو څپې نه دی تیری شوی بلکه زمونږ دی لرغونی سیمی او ټولنی ډیر ځله دبیلو، بیلو کلتورونو دتلاقی او یوله بل سره دآشنا کیدو

اوله یوبل سره دمزج کیدو دنقطی او ټاټوبی حیثیت غوره کړی دی.

خو په هر ډول متموجو حالاتو کښی زمونږ لرغونی اولس خپل هغه مهم خصوصیات دلاسه نه دی ورکړی چه په حقیقی معنی کی ئی زمونږ دټولنی دملی نظم اودسپلین دساتنی سره مرسته کړی ده.

هغه څه چه دولسی نظم او

وچدی

دسپلین سره یی ډیره مرسته کړیده هغه ولسی قوانین او مقررات دی چه د ولسی طرزتفکر سره سم یی دپښتنو په یوه داسی ټولنه کښی عدالت او امنیت ساتلی دی چه دحاکم اوقاضی په څیر پکښی څوک درسمی څوکیو اورتبوخواوندان نه دی اوالبته

په دی باب په تیره یوه څیره کښی په تفصیل سره خبری شوی دی.

دافغانانو داسی یو خصلت د ستاینی وړدی چه دنویو گپورولارو چارو دمنلو په وخت کښی خپل پخوانی گټور ممیزات دلاسه نه ورکوی - دتاریخ په استناد کله چه

په افغانستان کښی داسلام وپانگی خبریدلی، افغانان داسلام دمقدس دین منلو ته حاضر شول مگراراده یی نه در لوده چه دغربوهغسی کلتوری تسلط ومنی چه ددوی خاص قومی ممیزات او خویونه چه افغانانو ته یی خاص قومی امتیازات بښل، له لاسه ور کړی .

ویل کیږی کله چه داسلام مبلغین دلومړی ځل دپاره افغانستان ته راغلل نو زمونږ مشرانو ورسره په قومی جرگو کښی فیصله وکړه چه دوی به دافغانانو هغه ملی خصوصیات چه دپیږیو، پیږیو په

اوردده موده کښی یی په دغه لرغونی ټولنه کښی عدالت چلو لی اواونیت یی تامین کړی دی، له منځه نه وړی.

دافغانانو دفلکلوری آنا رو په جمله کښی ډیر داسی متلو نه شته چه داسلام او پښتو ټولنی تر منځه په رابطه رڼا اچوی.

خو کاله دمخه په یو کلی کښی دیوی کونډی ښځی په باره کښی چه

په خپله خوښه اودکلی دخو ښی نه پرته یی دبل کلی په یو سړی غږ کړی وو، یوه لانجه راپیدا شوه - دا ښځه اتقا قادیوی مذهبی کورنۍ

کونډه وه، ددی کورنۍ افرادو په ولس کښی ډیر ځله دا تبلیغ کړی وو

چه هره کونډه دخپل نفس وکیله ده او داشرعا کولی شی چه پخپله خوښه خان ته بل میره وټاکي، خو کله چه

داسی یوه پیښه ددوی په کور کښی پیدا شوه نو شرعا یی خوښه وه

چه ښځه هغه چاته ور کړی شی چه دی ورباندی غږ کړی وه، مگر

(پښتو) غوښتل چه دکورنۍ ددروازی درناوی و شی بالاخره ترهغه وخته چه

ددی کورنۍ پښتو په ځای نشوه شرعی حکم په ځای نشو .

لکه چه په یو بل مضمون کښی

ویل شوی دی چه په ټول آزاد پښتو نستان کښی چه رسمی محکمی پکښی نشته، خلک خپلی ټولی

قضی د خپل ولسی قانون له مخی چه د (پښتو) د (پښتانه دلاری) (نرخ) تیره، تړه او په نورو نومونو

یادیږی فیصله کوی .

که چیری دپښتنو مرکی او جرگی یوه قضیه دخپلو ملی دساتیرو له

مخی فیصله نشی کړی بیا نو وروسته قضیه دملایانو غو ټوبی ته

چه قامی مشران هم پکښی گډون ولری، وړاندی کیږی. همدا رنگه

په هغو سیمو کښی هم چه ولسوالان اوقاضیان لری، کله کله ډیری

کړکیچنی، لانجی قضایا وودر حل کیدو دپاره دولسی تعاملاتو فیصلی

ته سپارلی کیږی .

دافغانانو ولسی قوانین او ددوی په خاصه اصطلاح (د پښتو) او (پښتو ټولی) له لاری یوازی دافغانانو

منځ روابط نه بلکه دافرادو او ټولنی ترمنځ هم روابط تنظیموی چه په دی

برخه کښی یی هم ور څخه نه

غیریدونکی تاریخی کار نامی پاتی شوی دی.

دافغانستان ۱۹۵۰ پیړۍ په تار یخ کښی د (۱۸۴۲) کال پیښه یوازی دافغان او انگلیس دلو مړی

جگړی او په دی جگړه کښی برتانوی استعمار ته دافغانانو دلو مړنۍ

سختی ضربی له امله اهمیت نه لری بلکه ډیر زیات اهمیت یی دادی چه

په ډیرو سختو بحرانی حالاتو کی دافغانانو دخپلو غوره اجتماعی

دساتیرو له مخی خپله ملی اراده په ښه توگه تنظیم کړه، په دی معنی

چه استعمار دوخت دپا چا موجودیت ختم کړی وو دولت وجود نه درلود خو افغانان دخپل ملی تنظیم په

برکت په دغسی یو حالت کښی سره یو موټی پاتی شول او ددښمن

په مقابل کښی قوی سوک ور څخه جوړ شوی وو، همدغسی یوه پیښه

دافغان او انگلیس په دوهمه جگړه کښی چه دامیر محمد یعقوب خان

دولت سقوط کړی وو، بیا تکرار شوه اوبیا افغانانو دخپل ملی تنظیم

په برکت استعماری طاقت ته ماتی ورکړه.

زمونږ زمانی ته ددی ډیری نژدی پیړۍ داده عمده پیښی څر گندوی چه

افغانان دتاریخ په هغه مرحله کښی چه جمهوري نظامونه پکښی دگو تو

په شمیر وو دجمهوری نظام دمننی دپاره خپل مهم استعداد اثبات ته

رسولی دی.

جمهوری نظام دخلکو له خوا د خلکو دپاره د حکومت ډیره غوره

سیستم دی او په خنک کښی یی دخلکو په ازاده دخلکو دچارودتنظیم

لاری چاری دافغانانو په تاریخ کی او کلتور کی ژوری رابطی لری له

همدغه امله داسی یوه زړه نظریه عملارد شو له چه ویل کیدل به، په

افغانستان کښی جمهوریت منځ ته نشی راتلی .

زمونږ یقین دی چه دجمهوریت په راتلو سره به زمونږ (ولسی لاری) دمدرنو ملی قوانینو بڼه غوره کړی

اوزمونږ ولسی قوانین به دجمهوریت دوام او استحکام سره زیاته مرسته وکړی.

روزنه ای بسوی تاریکیها

یاد داشت از: لایلا - تنظیم از: دیده بان

صدایم میلرزید و عقده در گلویم پیچیده بود، مستاصل و در ما نده شده بودم، بالا اینکه میدیدم عمه پیشانیش را ترش کرده است، التماس آمیز پرسیدم:

عمه! ما چه میتوانیم بکنیم، اگر خانه از دست ما برود...

خانه نمیرود، یعنی تو نمی گذاری خانه از دست برود.

با تعجب همیشگی می پرسیم:

من؟

واو بالحن قاطع میگوید:

بلی تو.

بعد از جایش بلند میشود و می گوید:

حالا وقت این حرفها نیست، بلند شو غذا را آماده کن، خواهرت گرسنه شده است.

عمه حق دارد، ساعت یک بعد از ظهر گذشته است، خواهرم باید گرسنه شده باشد - بلند می شوم و می روم بطرف آشپزخانه مقداری برنج و کمی هم قورمه کچالو از شب مانده است گرم شان می کنم و می آورم شان روی سفره، عمه با ولع غذا می خورد و من هیچ اشتها بی ندارم.

بعد از غذا عمه به من اشاره میکند که به اتاقش بروم هر وقت بخواند حرف محرمانه بزند مرا به اتاقش دعوت میکند، این دیگر برای من عادت شده است.

نگاهی به خواهرم می اندازم او متوجه اشاره عمه نشده است، عمه جلو و من از دنبالش وارد اتاق می شوم آه بلندی میکشد و روی دوشک می نشیند، بعد از من می خواهد پهلویش بنشینم، من بی هیچ حرفی اطاعت میکنم او آهسته شروع به صحبت میکند:

لایلا!

بلی.

در مورد خانه چه فکر میکنی؟

با بیحوصلگی میگویم:

نمیدانم عمه! نمیدانم.

در این دو هفته من خودم را گم کرده ام وقتی حرف میزنم، وقتی راه میروم اختیار و اراده از خود ندارم فقط عمه است که بر خود مسلط است و هر کاری را بوقت و مو قعش انجام می دهد خواهرم روزش را با گریه آغاز می کند وقتی هم به خواب هم میرود با گریه بخواب میرود.

هفته اول مرگ پدرم خانه ما پر بود از آدمهای رنگ برنگ، و همین آدمها بودند که حرف میزدند، گریه می کردند و برای من و خواهرم دلسوزی می کردند.

وقتی هفتمین روز مرگ پدرم به پایان رسید، خانه ما ناگهانی خالی شد و ما تنها شدیم، من و عمه و خواهرم، خانه ما بقدری ساکت و آرام بود که انگار کسی در آن نفس نمی کشد.

ظهر روز هشتم بود که زنگ در خانه ما صدا کرد، عمه چست و چالاک بطرف دررفت و مدتی بعد تر گشت، وقتی وارد اتاق شد، گوشه

چادر خود را بادزد و گفت:

این مرد خجالت نمیکشد.

بایب حال پرسیدم:

کی؟

جواد.

نام جواد لرزه به تنم انداخت و با عجله پرسیدم:

جواد آمده بود؟

عمه با بی اعتنائی بینی اش را چین انداخت و گفت:

خودش نی، نماینده اش.

به خاطر پول؟

بلی: به خاطر پول.

اینبار جدا اخطار داد که اگر....

حرفش را بریدم و گفتم:

خواهش میکنم عمه لازم نیست

اخطار او را تکرار کنی.

گریه هیچ دردی را دوا نمیکند بهتر است راحتش بگذاری.

از این حرف دلم فرو میریزد و عمه با فشار مرا از پدرم دور می کند و نگاهی به صورت خواهرم می اندازد که اشک دانه دانه روی گونه هایش می غلتند، با اشاره بمن میفهماند که او را از اتاق بیرون ببرم من اراده ندارم و هر چه عمه میگوید انجام میدهم وقتی دو باره به اتاق بر میگردم، می بینم عمه، پارچه سفید رنگی را روی پدرم انداخته است و سعی می کند بدنش را با آن پارچه بپوشاند.

زانوادم سست میشود و چشما نم سیاهی می رود دستم را بدیوار تکیه میدهم که روی زمین نیفتم اما اینکار فایده ندارد من روی زمین می افتم و تاریکی و سیاهی یکباره جلو چشمانم پرده میکشد.

۸ - ساسد

دو هفته از مرگ پدرم گذشته است

در اتاق نیمه باز است، بیصدا وارد میشوم پدرم روی بسترش دراز کشیده است و چشمانش بی حرکت به سقف دوخته شده است، ناگهان دلم فرو میریزد، می دو م و خودم را رویش می اندازم. هیچ حرکتی نمی کند و احساس میکنم قلبش هیچ ضربان ندارد، بغض گلویم را بسته است، خفه و نامفهوم صدا میزنم:

پدر! پدر!

بدن لخته شده پدرم همچنان بی حرکت است.

بغضم میترکد و فریاد میزنم:

عمه! تره بخدا زود بیا!

صدایم از در نیمه باز به گوش عمه میرسد و او شتابزده خودش را به پدرم میرساند، نگاهی بصورتش می اندازد، بعد نبضش را می گیرد و آنوقت دستی به موهایم میکشد و می گوید:

خوانندگان عزیز قضاوت میکنند:

در شماره اخیر مجله ژونلو نوشته ای از سق شبرغانی به چاپ رسید.

نوشته ای که پراز احساس و درد پرده و در آن اثر ناکی يك حادثه تراژیک زندگی اجتماعی ما که بدبختانه در آن بنا بر شرایط نامساعد گذشته و بنا بر فضای ناسالم برای رشد شخصیت ها، انحراف از راه های سالم زندگی بحسب پدیده پیش پا افتاده تلقی میگردد در روح او دیده شده و کلمه هاروی صفحه کاغذ نه ایشگر این حقیقت است که هنوز در محیط ناسامان ما در پهلو انسانان هوس باز و فتنه گر که زندگی را فقط از پشت شیشه های عینک آذ و هوس مینگرند ارواحی پیدا میشود که در جام آن هنو ز شراب حقیقت و راستی دوستی و محبت جوش میزند، و من به حیث دختر در برابر روح بزرگ شبرغانی سر تعظیم فرود آورده و پس از این مطمئنم که این گونه انسانان می توانند در پرتو چراغ روح بزرگ شان راه های تاریک زندگی را روشن بسازند. پیغله شفیقه . ن

گسائیکه این سلسله را نخوانده اند، تاسف کرده اند

- این را میفهم عمه .
- عاقلانه ؟ منظورت چیست .
- اگر جواد بخواهد ، می توان ند
- خوش کن لایلا ایک مو ضوع
- خانه راعوض پولش بگیرد ، این را
- هست که تو باید خوب بفهمی .
- می فهمی ؟
- کتام موضوع ؟
- میفهم عمه .
- قرض ترا بپردازد .
- موضوع اینکه تو باید قرض
- باعجله میگویم :
- جواد را بپردازی .
- یک نفر ؟ کی عمه ؟
- یک نفر است می خواهد یکبار ترا ببیند
- کجا ؟
- همینجا .

ناتمام



دهار مندان خار مساند

تنها از صدای مشعل هنر یار استفاده میشود!؟



مشعل هنر یار

مشعل هنر یار این هنرمند موسسه افغان فلم نقشی بر ا زنده برجسته و پر استعداد کشور که داشت پر سینم : بیشتر در درامه ها و داستانهایی میگویند موسسه افغان فلم و فلم هنری زیرا کار دارد آیا شما در این دو فلم دنبال دار رادیو سهم دارد چندی قبل در نمایشنامه (در جنگال مورفین) نقشی دارید یا نه؟ در جواب گفت : کار یکی از آن دو فلم اصلا تا هنوز روی دست گرفته نشده اما در فلم «شیشه شکسته» که ممکن است در همین نزدیکی ها هنری او گردید. اما حالا که صحبتش کاملا خوب شده دوباره به رادیو همکاری خود را دوام میدهد، از او که در فلم است که هنر پیشه اول فلم نقش روز کاران او لین تو لید هنری با صدای من بازی میکند.

ژوندون

ستاره مشهور موسیقی پاپ

کارل گوت

ورهنمای آواز به فرا موسی سپرد. او بود که راه را برای حصول موفقیت های پیهم کارل گوت در آوازخوانی هموار ساخت، همچنان تکرار تیاتر زما فور پراگ نیز لازم است زیرا کارل گوت تجارب عمده خود را به روی تخته های سن همین تیا تر آموخت. هکذا تیاتر ابو لو که در آنجا کارل گوت لا و یس لاو شنا ید ل

آهنگساز نغمات و ترانه های خود همکاری نزدیک داشت و در اثر اشتراك مسا عی با او بود که مورد توجه حلقه های وسیع شیفتگان صدایش واقع شد.

درینجا بود که استعداد هنری کارل گوت انکشاف کرد و آر کستر مشهوری (تحت رهبری لویس لا و شتایدل) بوجود آمد که امروز هم

کارل گوت را در آواز خوانی هایش همراهی میکنند. او فرا و این به روی شتیژ های داخل و خارج کشور ظاهر شد و اکثر مورد استقبال مردم قرار گرفت. این ظاهر شد تنها چه به روی سیتیج بوده چه در برابر میکرا فون را دیو و چه در برا بر کمره تلو یز یون همه اش قرین موفقیت بوده است. تمام ریکارد

بقیه در صفحه ۶۱

ها و درامه های رادیویی حصه میگیرد مدتی از محیط رادیو بدور مانده بود و آن بخاطر طریقه با مؤسسه افغان فلم در تهیه فلم «شیشه شکسته» همکاری میکرد.

گفته میشود که محبوبه جباری درین فلم نقش عمده پی را بازی میکند که البته با افتیدن فلم پروری برده سینما این ادعا ثابت خواهد شد.

اکنون که کار های هنری فلم «شیشه شکسته» تکمیل شده است محبوبه جباری نیز براديو افغانستان برگشته و آرزو دارد به همکاری هایش دوباره آغاز نماید.

ده سال تمام ازان تاریخ میکند رد که نام کارل گوت با موسیقی با پیو لیر یکجا ذکر شد. سرا ینده ۳۳ ساله پراگ در طول این مدت با هنر و احساس مسو و لیت خویش چه در برابر خود و چه مقابل مردم



توانست حیثیت و توانایی اش را حفظ کند.

نخستین موفقیت او در مسابقه سال ۱۹۵۹ در امستر دام بر گزار گردید و این نخستین سفر او بخارج از کشور بشمار میرفت و نخستین باری که صدایش بر روی پخش از رادیو ثبت شد امروز قابل یاد آور است اما زمان نباید نام پروفیسر کنستانتین کارنین را بحیث استاد

محبوبه جباری به رادیو برگشت



شما به صدای محبوبه جباری آشنا هستید او که اکثرا در داستان

صفحه ۲۶

آفرده میچاک

برگزیده



اثر: هنری سلسار
Henry Slesar

ترجمه س. وهاب

«کمان میکنم همین لحظه یک مشتری واره دار بسواغ ما میرسد و ما باید آماده خدمت باشیم...»

زنک دروازه جمله آرون را قطع کرد. مردیکه لحظه‌ای بعد وارد دفتر معاملات شد. چنه بزرگ واندام گوشت آلود داشت. یک نسخه اخبار قات شده بدست راستش دیده میشد. وی دریشی نازک بی رنگی بتن داشت که در اثر عرق، خطوط دایروی بزیر شانه هایش ایجاد شده بود. ستنش در حدود پنجاه سال تخمین میگردید. ولی باوصف آن موهای غلغوسیاهی داشت. پوست صورتش سرخ و داغ بنظر میرسید، اما چشمان کوچکش شفاف و بانفوذ بود.

موتریکه نزدیک اداره «آرون هاکر» رهنمای معاملات توقف کرد. نمبر پلیت نیویارک را داشت. آرون اگر اندکی توجه میکرد، به درستی تشخیص میداد که تازه وارد یک مرد بیگانه و ناشناس است.

آرون نگاهش به سکرتر الکنده، گفت: «سالی»

زن جوان بیگانه فردی بود که درین ساعت بدفتر بود. وی رساله ای را بگوشه میز تحریر خود گذاشته، در حالیکه بوضع خسته ساجق میجوید. بمصفاات آن نظردوخته بود. صدای آرون مانند زنک شدیدی او را تکان داد: «بلی، آقای هاکر؟»

قدمهای سنگینش صدای رعب انگیزی تولید میکرد. وی رامبا بسوی آرون آمده، گفت: «آقای هاکر؟»

آرون باتبسم تشریفاتی جواب داد: «بلی آقا... چه خدمتی میتوانم بشما انجام دهم؟»

تازه واردلای روزنامه راباز کرده، گفت: «من اسم شمارا درستون اعلانات این روزنامه خواندم. گویا معاملات خریدوفروش خانه وزمین را انجام میدید، همینطور نیست؟» «بلی... گاهگاهی درجراید معتبر اعلان میکنم، برای آنکه یقین دارم یکعده از باشندگان شهرهای بزرگ میل دارند دوشهرهای کوچکی نظیر شهر ما زندگی کنند، آقای...»

آقای...؟ تازه وارد خودرا بنام «واتر بوری» معرفی کرد. بعد دستمال سفیدی را از جیبش برآورده، موقعیکه عرقپاشش راپاک میکرد، گفت: «امروز هوا خیلی گرم است؟»

آرون جواب داد: «بلی، گرمی بی سابقه ای است. دوشهر ما هوا بندرت اینقدر گرم میشود. حدوسط هوای تابستان شهر مامعمولا از حدود بیست و پنج گراد سلسیوس تجاوز نمیکند مایک بحرهم داریم، همینطور نیست میرمن سالی؟»

جواب داد: «سکرتر که مشغول تنظیم کاغذها بود، جواب داد: «بلی، همینطور است... آقای واتر بوری چرا نمی نشینید؟»

مشتری جاغ وچله تشکر کرد و بین جوگی بازو داریکه برایش تعارف شده بود، تنه سنگین خودرا فرو برد. نفسی براحتی کشید و اظهار کرد:

«قبل از اینکه اینجا بیایم، شهر شما را یک دور زدم تا لافل به پیرامون خود آشنا بشوم... شهر قشنگی دارید؟»

آرون فکلی جوپی پرتنش و تکار را از روی میز برداشته، در حالیکه سیگار برگی را پیش میکرد، گفت: «بلی، شهر کوچک و قشنگی داریم و راست بگویم خوش ما هم می آید... سیگار؟»

«تشکر، فرصت سیگار کشیدن نیست آقای هاکر... اجازه میدید معامله خود را مطرح کنم؟»

«خواهش میکنم، آقای واتر بوری... بعد متوجه تیق ماشین تایپ شده، صدا کرد: «سالی!»

«بلی، آقای هاکر...» «بالاخره این صدای لعنتی را خاموش کنید!» سالی دست از ماشین تایپ برداشت و گفت: «بسیار خوب، آقای هاکر... وی نگاهش به سطرهای درهم و بی معنی کاغذیکه تازه تایپ کرده بود، الکنده و آماده اوامر جدید شد. آرون خود را جمع کرد و گفت:

«خوب، آقای واتر بوری، آبازمین ویا محل خاصی هست که شما بان دلچسپی گرفته اید؟» «باید بگویم، بلی، خانه ای هست که در حومه شهر روبروی یک عمارت کهنه و قدیمی قرار دارد. اینکه این عمارت قدیمی برای چه منظوری هست، نمیدانم، ولی بهمه حال خالی و غیر مسکون بنظر میرسد...» «خوب، عمارت خنک کننده... و خانه ای که روبروی آن قرار دارد، دارای پایه هاوستونها میباشد؟»

«بلی، بلی، خودش است. تاجاییکه من دقیق شدم، تابلوی رنگ رفته ای در گوشه ای از عمارت، در تنه درختی میخ شده که روی آن جمله «خانه فروشی» خوانده میشود. و اما صد در صد از آن اطلاعی ندارم...» آرون سر را بعلامت مثبت حرکت داده، با صدای خشکی گفت:



گروشی



هزار و يك گپ

وقتی که سند فراغت از متوسطه را پدرم نشان دادم بازهم با همان لحن بی اعتنائیش بهم گفت: - تو آدم نمیشی .

با وجودیکه ازین تکیه کلام پدرم دلخور بودم به تحصیل خود ادامه داده لقب بکلوریا پاس را کبابی نمودم . فکر میکردم حالا آدم شده ام و مسلمانم دیگر بمن نخواهد گفت: «بچشم تو آدم نمیشی» متاسفانه اشتباه کرده بودم ، زیرا با دیدن شهادتنامه بکلوریا بازهم پدرم شانه هایش را بالا انداخته گفت: این درست ولی ... تو آدم نمیشی .

عقلم را بکار انداختم تا ببینم چگونه میتوانم پدرم را متقاعد به این بسازم که آدم شدن مرا قبول نماید، رفتم شامل فاکولته شدم و فاکولته را هم پایان رسانیدم ولی حرف پدرم يك حرف بود. میگفت تو آدم نمیشی، من هم چند سالی بخارج رفتم و به تحصیل ادامه دادم، موقعی که به ترکیه برگشتم مرا مدیر شعبه ای مقرر کردند. به پدرم گفتم: ببین مدیر شده ام ، حرف پدرم همان بود که همیشه گفته بود، من هم با تلاش های زیاد خود را به چوکی های بزرگ رساندم و بالاخره بعد از اینکه با وجود مقام و منصب پدرم حرف خود را آکرا کرد عسائی شده گفتم: - چطور آدم نمیشوم ؟

بعد از اینکه بتاريخ ۲۶ سرطان در کشور عزیز ما رژیم نوی مستقر شد و امیدواری بزرگی برای تعالی و ترقی کشور دردل های همگان پدید آمد، عملیات و جوشی را میتوان در امور روزمره مشاهده کرد، هر کس میکوشد با دلگرمی بیشتر

کار کند و مصدر خدمتی شود، چه حالا از یک طرف زمینه کار خویتر فراهم میشود و از جانب دیگر به مؤثریت کار همگان توجه دارند . قبل بر این باز هم مثل این روزها مردم امور محوله خویش را پیش میبردند ولی دلسردی و بی علاقه ای را آدم میتوانست در نگاه همه ببخواند و آن بظاظر این مطلب بود که نتیجه قاطع و نهایی را کسی نمیتوانست از کار خود امید داشته باشد ،

در تقسیم کار طوریکه لازم است عدالت مرعی نبود. اشخاص به کار هایی می پرداختند که با مطابق ذوق شان نبود و یا اینکه در آن مطالعه عمیق و درست نداشتند . حال در این رژیم دلخواه. در این رژیمی که مردم آنرا بادل و جان پذیرفتند و استقبالش نمودند . راه دادن ناامیدی بدل موردی نداشته تمام طبقات این

کشور باستانی باید با استفاده از آخرین کوششهای خود در عمران مملکت استفاده نمایند. فرصت های زیادی را که تا حال از دست داده ایم و سالیهای بیشماری که به هدر رفته ، بایست با کار مداوم و خستگی ناپذیر جوانان ، مردان و زنان کشور جبران شود .

عزیزترین نویسنده معروف ترکی داستان های طنز آلود فراوانی دارد . چند روز قبل منظره ای را دیدم که مرا یاد یکی از داستان های

او انداخت. عنوان داستان نسن «تو آدم نمیشی» است، و من به اجازه شما و الا خلاصه آن داستان را بعد چشم دید خودم را برای تان نقل میکنم . نسن از زبان شخصی می نویسد : «من عقده بزرگی داشتم و آن عقده مربوط به نظریه پدرم در مورد من بود، پدرم همیشه مرا تحقیر کرده میگفت: تو آدم نمیشی .. روز های اول حرف او را آنقدر جدی نمی گرفتم زیرا کوچک بودم، با خود میگفتم شاید حرف پدرم درست باشد و بدینوسیله میخواهد من چیزی شوم، من هم بی غیرتی نکرده با کوشش و زحمت شبانروزی خود توانستم دوره ابتدایه را بسر رسانم ، روزی که شهادتنامه دوره ابتدایه را گرفته دویده پیش پدرم رفتم اونظری به شهادتنامه من انداخته گفت :

گفت : - نه ... من معتقدم که تو آدم نمیشی ، ازین حرف پدرم تکان خوردم، اما فهمیدم حتما پدرم منظور نیکی دارد و مرا به ادامه تحصیل تشویق میکند ، من هم رفتم و دوره متوسطه را تعقیب و بعد از چند سال به پایان رساندم ،

پدرم شمرده گفت : - چند سال از مرگ مادرت گذشته ؟ گفتم : - ده پانزده سال میشود .

گفت : - خوب ... درین مدت يك روز بمن گفتی که پدر بیا برایت زن بگیرم ؟ با تعجب زیاد جواب دادم : - آخربدر ... شما که .. شما که نام خدا پیر شده اید .

آنگاه پدرم با خشم زیاد گفت : - دیدی ... دیدی ... دیدی گفتم که تو آدم نمیشوی بلی ... این داستان شیرین از عزیزترین است و حالا توجه کنید به مساله ای که با این داستان شباهت دارد .

یکی از دوستانم وقتی مرادید چگونگی بنظر میرسید علت پریشانی خاطرش را پرسیدم آهی کشیده گفت : - شرمندوك ، يك مشکل فامیلی داریم که حل نشده و باعث لاینحل ماندن آن همه چگر خون هستیم .

گفتم : - این مشکل چگونه است، آیا من میتوانم کمکی بکنم ؟ گفت : - کاکاجانم را که می شناسی ؟

- بلی ... کاملاً می شناسم . - کاکاجانم کار را خراب کرده . - چرا ... او چه کاری کرده ؟

گفت: تو خوب میدانی که ما به کاکاجانم احترام زیادی داریم، حتی پدرم بدون اجازه او آب نمیخورد، حالا روی يك مساله همگی توافق داریم ولی کاکا جانم هر دو پای خود را در يك بوت آهو کرده میگوید :

- نه ... من به هیچصورت راضی نیستم . گفتیم : - آخر ... مگر خواستگار آدم بدی است ؟ گفت :

- نه ... ولی من موافق نیستم . همگی ما گفتیم : - کاکاجان ... او تحصیل کرده، آدم فهیم و لایقی است . کاکاجانم گفت : - هر چه باشد من راضی نیستم .

بالاخره فهمیدم که کاکا بایم او را آدم «بی نزاکتی» میداند و علت آن هم اینست که روزی کاکاجانم در سرویس ایستاده بوده و جوان مذکور متوجه او نشده تا جای خود را بوی تعارف کند . حال هر قدر میگوئیم چنین است و چنان است کاکاجانم راضی نمیشود . بدوستم گفتم :

- اصولاً نباید سالخوردهگان ما اینقدر سختگیر باشند ولی این مطلب را باید بگوئیم که در بین سرویس اگر بیبرمرتی ایستاده و جوانی بر چوکی نشسته باشد منظره خوبی بوجود نمی آید و جوانان ما باید در همچو موارد ادب و نزاکت را فوق العاده رعایت کنند .

دوستم گفت : - ولی در آن مساله حقیقت اینست که جوان مذکور متوجه کاکاجانم نشده و گونه به هیچصورت نمیکذاشت او ایستاده بماند . خندیدم و گفتم :

- پس معلوم میشود کاکاجان از همان آدم های سخت گیر است . حال راه حل مساله اینست که جوان خواستگار چندبار دیگر این «بی نزاکتی» را تلافی کرده دل کاکاجان را بدست بیاورد .

دوستم خندیده گفت : - بلی این یگانه راهی است که کاکا جانم راضی خواهد شد .



بدون شرح

عسره مطلبها

این میز قبلا ریز و رفته شده

ناتالی وود ستاره طنز امریکایی در سال ۱۹۳۸ در سا نورا ناسکو تولد شده و از کودکی بکار هنری پرداخته است و بعد ها و قتیکه در نقش دختران جوان هنر نمایی میکنند و غایبی برآه افتاده شهرتش عالمگیر میشود. او حتی در نقش های کمیدی هم موفق است از فلم های معروف او قلب يك ما در است که در ۱۹۵۱ تهیه شده همچنان در فلم با شه سیاه همراه با جان دین بازی نموده در سال ۱۹۶۱ در فلم تب خون آلود و در ۱۹۶۴ در فلم دنیای شیرین نگرین شده بازی نمود. فلم شکوه علفزار باورن آیینی و مسافرت دور دنیا هم از فلم های معروف او است.



ناتالی وود

روزی «نا تا لسی وود» را در رستورانی شده سر میزی که قبلا ریزرف کرده بود به انتظار دوستش نشست درینو وقت گارسون آمده گفت:

خانم لطفا این میز را بگذا رید چون ریزرو شده .
نا تا لی با پافشاری گفت :

- نخیر ... من این میز را ترک نمیکنم ... چون قبلا ریزرف کرده ام سرانجام مجادله آنها طول کشید و مد پر رستوران آمده گفت :

خانم این میز را نا تا لی وود ستاره سینما ریزرف کرده لطفا در جای دیگری قرار بگیرد.

درینو وقت نا تا لی وود بشدت خندیده خود را معرفی کرد مدیر رستوران و گارسون که بیشتر به قیافه او دقیق شدند اورا شناختند و از وی معذرت خواستند .

ممتاز هوزازدواج نکرده

این زیبا روی که خود را بشکل «خواهر مقدس» در آورده و همه چارا از نظر ها پو شانده است کسی جز ممتاز یا بقول فیروز خان هنر پیشه هندی «مهسو» نیست، مه سو (بیخشید) ممتاز از سکسی ترین و زیبا ترین ستاره های هندی بشمار میرود که بخصوص در فلم اپرا ده

وتیری میری سینی بیشتر در دلها جا گرفت. شایعه روابط او با جیتندر و ازدواج آنها مدتها سر زبا نهابود و این مطلب که آندو با هم علاقه دارند يك واقعت بود، ولی بعد ها ممتاز از جیتندر کناره گیری نمود، حتی وقتیکه جیتندر بیچاره از عقبش تا لندن هم دوید (البته با طیاره) باز هم دل ممتاز برایش نسوخته گفت : رفیق رخصت هستی ...



ممتاز

حال معلوم نیست چه کسی می تواند دل سنگ این زیبا روی را نرم ساخته رد پای عشق خود در قلبش پیدا نماید.



تونی گرتیس

تونی گرتیس هنر مند سبزششم هالیوود که زمانی شوهر کر یستن کوفمن آلمانی بود فعلا جدا از او بسر می برد فقط گاهگاهی بدیدن دو دختر خود می آید، این هنرپیشه چند روز قبل با جنجال خنده داری مواجه شد واقعه چنین بود که پسر شوخی مو تر او را دزدیده بود تونی جانی دعوت بود و میخواست بدیدن مردیکه تازه با هم آشنا شده بودند برود.

تونی گرتیس جریان سر وقت مو تر خود را به پولیس اطلاع داد و بعد خودش به آدرس آن مرد یادوست تازه خود مراجعه نمود، دم در وازه آن مرد مشا هده کرد که مو ترش بارک شده، او تعجب نمود ولی پسانتر به اصل قضیه پی برد، و فهمید که سازق مو تر کسی جز پسر شانزده ساله دوست وی نبوده است، تونی ناچار شکایت خود را از پولیس پس گرفت، اما آن پسر بخاطر اینکه پدرش او را تنبیه نکند فرار کرده بود .

چارلی چاپلین هنر مند پر قدرت کمیدی مانند سایر اشخاص معروف گمپها ونکته هایی دارد: این هم از گفته های اوست :
بزرگترین افتخار من خندانیدن مردم گریان است .



کوت. دلچسپ. خواندنی

سکه های غیب شده

اداره ضربا بخانه اینا لیا به صورت مرتب سکه های پنج لیری را ضرب می زند و در طرف دو سال گذشته به مبلغ ۱۵۲ میلیون



لیر از همین سکه ها ضرب شده است لیکن جای تعجب است که هنوز بقدر کافی از این سکه در جزایر وجود ندارد. در بسیاری فروشگاه ها و دکان ها خریداران بجای پول سیاه ساجق، پسته و شیرینی می گیرند. این سکه های کوچک کجا غیب شدند؟ تا اکنون فکر می شد که ممکن این سکه توسط سیاحان برای تحفه بخارج برده می شد. ولی اکنون کشف بعمل آمد که بسیاری از این سکه ها بجای دکمه های فلزی بکار می رود زیرا بکار بردن آنان خیلی ارزان تمام میشود.

برای فهمیدن بهتر

پوهنتون نیو سوت ولز درسدنی یک کورس فوق العاده آموزش زبان فراموش شده ای را باز نموده که استراليا نیا ن در گذشته بان صحبت می کردند. متن های کتب کورسی کلمات چار حرفی یسی را ترجمه میکنند که بیشتر در استراليا بکار می رود یک سخنوری پوهنتون بیان داشته که کورس زمینه آموزش را برای محصلان خارجی که خواهان دانستن زبان استرالیایی هستند آماده می سازد.



عکس جالب:



میوه های بازار مشترک

وزارت زراعت انگلیس اعلام داشته که برای هر اکتر باغی که درختهای میوه و شفتالو دراز بیخ وین بر کند ۲ پوند پاداش خواهد داد. میوه داران پس از گرفتن این پاداش و عده میدهند که برای شش سال نبال میوه های یاد شده را دو باره غرس نمائند. این تصمیم را وزارت زراعت انگلیس به خاطر این اتخاذ نموده که فکر میکند که میوه یاد شده نمی تواند در بازار مشترک به خوبی رقابت نماید. طبق احصائیه تا حدود ۲۰ فیصد باغ های انگلستان از بین خواهند رفت.



خودتان انجام ندهید

آقای شریپل کورس - صاحب یک ورکشاپ ترمیم آلات برقی اعلامی پدر واز کارگامش نصب نموده ودر آن از زنان خانه خواستار گردیده که اشیای برقی را که شوهر ایشان سعی نمودند خودشان آنهارا ترمیم نمایند برای دو باره سازی به ورکشاپ نیاورند. این اعلان باعث آن شده تا روز بروز مراجعین زیادتر به ورکشاپش جلب شده و مشتریان زیاد دست وپای کنند. زیرا میرمن های خانه شوهر ایشان را از ترمیم سامان یساز شده باز داشته اند.



هستی یا نیستی؟

موتور سوئدنی - جرمنی «والوو» اعلان بلند بالا و معصوری را چاپ نموده و در آن هملت را با جمجمه سر مرده نشان میدهند که همان سوال قدیمی هستی یا نیستی؟ را عنوان میکند و دنبال آن کلمات «این سوال است برای ملیونها نفر دارنده موتور که امسال از خود می پرسند. برخی زیاد چنین جواب می دهند که موتور والوو هستی است».

کمیته مذکور با چاپ این اعلان اعتراض شدید را علیه خود برانگیخت. حتی کمیسیون مرکزی فدراسیون اتومبیل سازی جرمنی، بالحن شدید این سوال را در برابرش قرار داد که آیا همین موتور مخلوط ترین و مطمئن ترین موتور ماست؟

بستون حاکم

حصایه مزاحم ...

شخصی در محفلی سخت عصبی بود و بین دوستانش بابر آبرو خنکی ادعا میکرد که احمد در زندگی فامیلی و مخصوصاً روابط زناشویی اش رفتار خشن و وحشیانه دارد. بقدریکه حتی حصایه هارا اذیت میکند و حتی گاهی آنانرا بخواب نمیگذارد ... تعجب کردم که مردم چرا بدون اینکه بخصوص صیانت زندگی دیگران کاملاً وارد باشند ایشمه بصراحت اظهار نظر میکنند؟ پرسیدم: «آخر شما از کجا میدانید؟» وی چهره حق بجانب گرفت و گفت: «من در طبقه زیر آپارتمان او زندگی می کنم!»

دو کیلو و ۳۸۰ گرام

هنوز قصاب کوچک ما بقیه پولم را نداده بود که یک زن جاق و چله بانفس سوخته آمد و گفت: «زودتر ۲ کیلو و ۳۸۰ گرام گوشت برایم وزن کنید.» قصاب که تحت تاثیر عجله خانم رفته بود بدون آنکه حساب مرا تصفیه کند، از خانم پرسید:

«بسیار خوب، آیا یک چند گرام مک زیادتر نشود؟»

خانم که فهمیده میشد خیلی عجله دارد گفت: «نی. فقط دو کیلو و ۳۸۰ گرام!»

قصاب گوشت دلخواه خانم را برید و به همان وزن مطلوب بداخل خریطه انداخته عرقهای خود را پاک کرد و گفت:

«اینه همشیره ... آیا دیکه چیزی ضرورت ندارید؟»

خانم بطرف گوشت بدقت دیده گفت:

«نخبر، تشکر ... من اصلاً گوشت نمی خرم. اینروز ها در اثر توصیه دکتور روزیم غذایی گرفته بودم و اخیراً برایم گفته شد که مقدار ۲ کیلو و ۳۸۰ گرام وزن کم کرده ام، حالا من صرف میخواستم بفهمم که ۲ کیلو و ۳۸۰ گرام چقدر میشود؟»

کلاه دو سره!

بکافر مجذوب الحال به مغازه ای وارد شده در حالیکه در جستجو کلاه مناسبی بود، سینه بندی بدستش آمد و در حالیکه با تعجب بطرف آن میدید، گفت:

«اولین بار است که من کلاه دو سره را می بینم!»

یک مجذوب دیگر که تازه وارد مغازه شده بود،

نگاه مختصری به وی نموده، گفت:

«از اینکه مداخله میکنم ببخشید ... اما این اصلاً نباید کلاه باشد.»

«چرا نباید کلاه باشد؟»

تازه وارد گفت:

«برای آنکه بیک ندارد!»

مستحق تو از من



طفل حق شناس:

«آخر مادر چرا قهر میشوی؟ ...»

سگم از من کرده کثیف تر بود!

صبح جمهوری

صبحی ز طرف خاور
بالا بلند ، خوش بر
صبحی به پاد ، همجوش
صبحی به می ، سناور
صبحی نشاط برفک

صبحی پیام در بر :
دیدم ، ندیده بودم

صبحی چو چهره خور ،
پاک و صفا و پر نور
صبحی به گونه شیر
صبحی چو دست بیضا

صبحی چو روی دلبر
دیدم ، ندیده بودم

صبحی به طالع سعد
صبحی طلیعه چید
صبحی نوید از پی
صبحی پیام از بعد
صبحی قرآن سعدین :

نزدیک ماه و اختر :
دیدم ، ندیده بودم

صبحی به (مارش) موزیک
عیش و نشاط تحریک
بیا انتهای نرملی
کامل بحسن «تکنیک»
حرفی بدل نشسته

نظمی بجان برابر :
دیدم ، ندیده بودم

پیغام پاک «جمهور» :
- بر کاردار و مزدور ،
- بر کشمند و دهقان ،
- بر پرده دار و مامور ،
یعنی به لحن «داؤد» :

از آرزو - بیانگر :
دیدم ، ندیده بودم

اطراف «تالک» گل ریز
دامان «توپ» گل بیز
دلکش «ستاره و جال»
زیبا شرتنگ «مهمیز»
چون باغ-طبع مردم

چون گل-جمال عسکر :
دیدم ، ندیده بودم

صدعید دیده ، دیداست
امروز روز عیداست
صد (گودتا) شنیدی
این (گودتا) سفید است ؟
اینگونه گل که گفته است ؟
اینگونه گل که چیداست ؟
روزی به عید ، نزدیک :

از عید هم نکوتر :
دیدم ، ندیده بودم

ساقی بیا! خدایا!
مستم که نیست یارا
آبی به جام جمشید
دوده بیساز دارا
مطلب به لحن داؤد :
خوش مطلق بیا را

سوری چنین به کشور :
دیدم ، ندیده بودم

اندر جهان جمهور :
- هستی توجان جمهور!
جمهوریت ، مبارک !
ای قهرمان جمهور !
ای بهترین ستاره !
- در آسمان جمهور :

من از توبه - برادر :
دیدم ، ندیده بودم

جمهوریت ، برای :
- پیر و جوان مبارک
بر گودک وزن و مرد ،
خورد و گلان مبارک ،
بر نسل پاک امروز ،
- و آیندگان مبارک
مانند (کاتب جام)

آزاده بی ، سخنور :
دیدم ، ندیده بودم

یادداشت : «کاتب جام» نام مستعار توفیق
است .

از محمد علم غواص

افتخار جمهوری

خوشا طراوت صبح بهار جمهوری
بسال ملت افغان! بسپمت اردو
شد از تحقق طرح مستین داؤدی
بی رفاه و فلاح عموم ، کرده قیام
تحولات نظام نوین ، مبارک بساد
چه سالها که به تلخی گذشت و محرومی ،
بشارت است بیا کان راستکار رشید
رفاه خلق و سر افرازی وطن پیداست
بود تجلی انوار لطف حق مشهود :
ندیده چشم جهان همه گود تالی سفید
بشکر مقدم اقبال و جلوه آمال
جگانه ای که با خلاص آفرینند طبع
هزارو سه صدو پنجاه و دو بود غواص

که آب خضر بود در دیار جمهوری
که خوش نهاد اساس شعار جمهوری
نصیب کشور ما افتخار جمهوری
مظفرا نه نمود اشتها ر جمهوری
بهر که هست زجان دوستدار جمهوری
چه قلبها شده خون ، زانتظار جمهوری
رسید وقت عنایت بکار جمهوری
بکوشش همگان در کنسار جمهوری
که شد بصرت او روز کار جمهوری
زهی بر هیر والا تبار جمهوری
عزاز جان گرامی نشناسار جمهوری
ترانه ایست زدل یاد کار جمهوری
طلوع تباش شمس النهار جمهوری

زیر نظر طهوری



از: ناصر طهوری

بسی حجاب

تراخوادم من ای دختر! که سرنا پاشراستی
ترا خواهم من ای زیبا! که بهر زانتابستی
ترا خواهم که میبایستی ، ونوس عشق و رؤیا
ترا خواهم که در چشم دلراتر ، زخواستی
ترا خواهم که در خوبی ، همیشه خوب خوبانی
ترا خواهم که در پاک ، برون از هر حسابستی
ترا خواهم که در چشم خیالم: جلوه مرغستی
ترا خواهم که در عشق دل من: باریابستی
ترا خواهم که گردیوان هستی در کفم الفتد :
- مرا ای بهتر از بهتر! توبیت انتخابستی
ترا خواهم که گویرسند : زیباتر ز زیبا کیمت
- تو بایک جلوه زیبا ، به این پرسش : جوابستی
ترا خواهم که تارو بود جانم از تودر غوغاست
ترا خواهم که در گسایم ، آهنگ ربابستی
ترا خواهم که گیسویت بود چون روز من شیگون
ترا خواهم که چون اشکم ، درخشان در تابستی
ترا خواهم که چون شعر طهوری ، بی بدلیستی
ترا خواهم که چون عشق طهوری ، بی حجابستی

مقام جمهوری

رسید مزده که آمد نظام جمهوری
بگشت توسن اقبال ، رام جمهوری
بسال پنجه و دو ، بیست و ششم سرطان:
نواخت طبل سعادت زبام جمهوری
بداد بیک سحر ، این نوید در کشور :
که رست نخل مراد از گنم جمهوری
شگفت غنچه آمال و آرزوی کهن
به بوستان وطن ، از خرام جمهوری
صفات یکجبهتی ، وحدت و هم آهنگی
اخوت است و مؤدت ، مرام جمهوری
رهین منت آن راد مسرد آزادم
که خلق کرد به مبین مقام جمهوری
بضت جان جفاویست دست ستم
بشست دفتر جور از پیام جمهوری
دوید چتر تفاوت ، بچید فرش نفاق
چو تیغ عزم کشید از نیام جمهوری
عموم کسافه ملت ، زرای نیل مراد
حیات تازه گسرفت از قیام جمهوری
به گلسستان وطن مست کامکار پیاست
به کام خویش چو دیدست کام جمهوری
می دو هفته ر بوده غم چهل ساله
چه معجز یست سویدا بجام جمهوری
که تازه مانه به پای است جاودان بادا
بملک و ملت ما زنده نام جمهوری
هماره صبح و میا خاکی ، انجا دارد :
بهرز خویش بقاء و دوام جمهوری

از کریمه ویدا

نوای جمهوری

بکوش دل ، ز جمهوری ، نوایست :
- چوساز دلکش موسیقی شاد
شعار مردوزن ، هر جا بلند است :
- که این جمهوری ما ، جاودان باد

به ملت : این پیام نو ، مبارک
به کشور : این نظام نومبارک

شمای عسکران ای نمل پیروزا
شمای قهرمانان ای جوانان !
شمای مردم با دزد و احساس
شمای افسران ، ای شیر مردان !

شکوه و فرار دورا فرودید
به دلها ، جایگاه خود نمودید

کنون ، ماییم و کار و امتیازش
کنون ، ماییم و راحت های وجدان
کنون ، ماییم و آزادی و شادی
کنون ، ماییم و عدل و داد و ایمان

کنون ، ماشا خه های پر زباریم
ز بی باری ، دگر ، رنجی نداریم

کنون ، ماییم و خاک پاک میهن
کنون ، ماییم و کشت و کار و صنعت
کنون ، ماییم و حاصل های وافر
کنون ، ماییم و صدعا ناز و نعمت

ز بیکاری ، دگر بس ننگ داریم
که درخشان دانش و فرهنگ داریم

خداوند! بما جاوید گردان :
- تو این نعمت ، تو این جمهوری ما
تو پیروزی ما را ، جاودان ساز
نگه کن رأیت منصوری ما

- گزین رأیت ، دل خود شاد کردیم
سعادت ، بهر خود ، ایجاد کردیم

تفاوت وبدون ترس واعتنا چند قدم بیشتر از سایر دخترها ایستاده بود، تکه پیراهن دختر خیلی قیمتی بود و تجاریکه آنرا از اورشلیم می آوردند به قیمت گزافی می فروختند پدر دختر چون مرد ثروتمندی بود زیورات و تکه های قیمتی برای دخترش تهیه میکرد. گردن مقبول و بلورین او را گردن بند دانه نشان و قیمتی احاطه کرده بود، دانه های الماس، زهره، یاقوت و مرجان در گردن بند میدرخشید، شیبیل با خود فکر کرد، با این همه جواهر کجا میخواهد برود، مسلما دیوانه بوده پدری که دخترزیا یس را با این همه جواهر تنها گذاشته، شیبیل چند قدم پیش رفت درست نزد یک دختر قرار گرفت دختر به چشم های او نگاه میکرد، طوری نگاه می کرد که گویی ابروانش بالای چشمها او بران شده ذهن خود را باناز و عشوه باز کرده گفت:

آدمهای بیگار ... چرا سوراخ ایستاده ای بد؟



در همین لحظه دست های هایدوت هسا برای گرفتن زیورات او پیش آمده بود صدای دختر تاثیر عجیبی کرد... شیبیل با دست بظرف دیگران اشاره کرد، هایدوت ها با اشاره او خود را عقب کشیدند و خابوش بر جای خود ایستادند. شیبیل با قیافه مردانه خود چون گویی در برابر دختر ایستاده بود و دقیقه او را نگاه میکرد.

او در دلش میگفت: (اوه چه اندام زیبا - چه قیافه جذاب و دلگربا با این دامن فراخ به گدی شباهت دارد) بی اختیار خنده اش گرفت او نتوانست از خنده خود

این دومین داستان یوردان یوفکوف نویسنده بلغاریست که در ژوندون بچاپ میرسد، او نویسنده معروف و پراوازه بلغاریست، داستانهای او تا حال در بسیاری از کشورها ترجمه و چاپ شده است. داستانی را که میخواهید یکی از تراژیدی های اوست که خیلی شهرت دارد. حتی از روی آن فلمی هم ساخته اند. این داستان قصه عشق ها بدون شجاعتی است باینکه دختر شهری، هایدوت ها مردمانی سی بودند نظیر عیار های سیستان که روحیه ایشان درین داستان خوب منعکس شده.

راد که در کنج پام انتظار بیکشید. از پائین مصطفی می آمد هایدوت شجاع او از گوه فرود آمده بود از چالسی که کسی دسترسی به او نداشت آمده بود تا خود را تسلیم کند. این خیر مثل تو پ در همه جا صدا کرد. آیا حقیقتا مصطفی میخواست تسلیم شود؟ کسی نمی توانست باور کند همه تعجب کرده بودند. چرا (شیبیل) یعنی مصطفی میخواست خود را تسلیم کند؟

مردی که در گوه ها قدرتی داشت و همه از او میترسیدند، ولی کسی از دل او خیر نداشت. این کار دلش بود نیروی عشق او را بسوی شهر کشید. عقاب کوهستان را عشق به شهر کشانید. شهری که در هر قدم خطری برایش بود و دایمی در سر راهش گسترده بودند. آنجا کسای نمی بودند که به خوش تشنه بودند. واقعه آن روز ... پلی دو ماه قبل بود. یک روز واقعه ای اتفاق افتاد که جریان زندگی شیبیل را از مسیر اصلی اش خارج ساخت جریان ازین قرار بود:

ها تنها بغافلر هدلی که داشتند بکوه ها پناه برده و تنها به هدف خود فکر میکردند، زنها نمیتوانستند به قلبشان راه پیدا کنند هیچکدام شان زن نداشتند. زن گرفتن در مسلکشان جایز نبود زیرا مانع کار شان میشد آنها در طول سالها زنی را از نزدیک سیر ندیده بودند، شیبیل نمیدانست که نگاه کردن او به آن زنها خوبست یا بد؟

قبلا او به این مسئله نیندیشیده بود.

سرس را تکان داد و چشمان خود را با لید

آیا واقعا در بین دره زنها را میدید؟ از هایدوت ها همه میترسیدند، بخصوص از سر دسته شان شیبیل. زنها که بیخیال و آرام در دره راه می پیمودند منظره ای ایجاد کرده بودند که برای شیبیل خیلی تازمی داشت. کنجگای او تحریک شده بود از قلله کوه فرود آمد، دزدان دیگر از دنبالش روان شدند از قیافه شان هودا بود که ازین عمل شیبیل راضی هستند. پائین شدن شیبیل برای آنها نوعی اجازه دادن بود. آنها گرگان گرسنه ای را مانند بودند

از بالای قلله سنگ های آبی از آشیانه عقاب ها شیبیل به پائین نگاه کرد. از دره یک خیل دختر میگذشتند سایر هایدوت ها هم متوجه آنها شدند شیبیل تعجب کرد چگونه زنها جرات کرده اند به دره بیایند دلبر ترین و جسور ترین مردان شهر هم جرات نمیگرددند به این دره ها یا بگذارند آنها هایدوت ها را اشخاص خطرناکی می پنداشتند ولی این زنها ... این زنها بدون معافیت اینجا آمده اند شاید دایمی باشد ... برای دستگیری هایدوت ها نقشه ای طرح نکرده باشند؟

قوانین جوا نمرد انه هایدوت ها اجازه میداد تا آسبیبی به زنها برسانند هایدوت

نوشته یوردان یوفکوف

شیبیل

داری کند، نمیدانست چرا می خندد دختر هم بخنده افتان خنده های شان با هم مخلوط شد، چهره از خنده شگفته دخترک مقبول تر از سابق شد، چشم های آبی چون دریا و دندان های صدف مانندش هرد و میدرخشیدند درست در همان لحظه احساس شیرین و ناشناخته ای در وجود شیبیل خانه کرد، هرگز چنین حالتی در خود احساس نکرده بود. دختر های دیگر دو باره جان گرفتند، مگر چه هنوز هم آثار ترس در چهره های شان خوانده میشد آنها هم نزدیک آمدند و یک گروه را تشکیل دادند. گو از حالت وحشتناک خود برآمده آواز پرند گان و شر شر آب دوباره برای دختران قابل شنیدن شد، چون آنها از گنجی خلاص شده بودند. شیبیل به سنگی تکیه کرده دختر را تماشا میکرد - او با دختر حرف میزد ولی معلوم نبود چه بگوید جملاتی که اصلا معنی نداشتند جملاتی که بزودی فراموش میشد ولی دختر با علاقه حرف های او را می شنید سایر هایدوت ها هم آرام و متین هر کدام روی

که شکار را در چند قسمی خود دیده باشند قیافه های بظاهر خندان ولی خشن و وریش های تراشیده شان انسان را بوخت می انداخت باولع خاصی لب های خود را میلیسیدند از کوه فرود آمده بعد از دور زدن جنگلی که در دامنه همان کوه واقع بود - مقابل زنها قرار گرفتند، راه های صعب العبور و وحشتناکی بود آنها با جسارت پائین میشدند - این راه که برای دیگران غیر قابل عبور و مرور بود در نظر آنها جاده صاف و همواری می نمود، دختران که قبلا از دره ترسیده بودند وقتی که رهنر نان را مقابل خود دیدند سرا سیمه شدند و میخواستند فرار کنند، اما مثل اینکه در جای خود میخکوب شده باشند چنان مرعوب شده بودند که قدرت حرکت از وجود شان رخت بر بسته بود. بدن های شان روی پاهای لطیف و نازک آنها سنگینی میکرد.

دخترگان پرندگانی را مانند بودند که از دیدن عقابها پرواز را فراموش کرده باشند آنها دچار پریشانی عظیم و عجیبی شده بودند هایدوت ها بدون توجه به ترس آنها بیشتر آمدند، در میان دختران یکی از آنها که پیراهن آبی بتن و چهره زیبایی داشت با حالت بی

ترجمه ژلمی نورانی

از بالای قله سنگ های آبی حرکت کرد. غروب نزدیک شده بود. دقایقی سپری شد. سنگ هازیر پایش صدا میکرد و قتیکه بچنگل رسید آفتاب بکلی غروب کرده بود گوشه آسمان که از عقب کوه پیدا بود سرخ بنظر میرسید. غاب هاز بالای صخره ها آواز میکشیدند هوا روبه تاریکی میرفت و در هموار ی غبار آبی رنگی تشکیل شده بود و در بین راه سایه های درازی ایجا شده بود کوه آرام و متفکر بود مثل اینکه به شیبیل میگفت: به کجا؟ ... برای شیبیل خیلی مشکل بود. سولن درو خودش رخنه کرده بود زیر لب میگفت: (شاید دامی برایم گسترده باشند. روی سبزه ها نشسته اندکی فکر کرددقایق به کنده سپری میشد و او همچنان غرق در افکار خودش بود و قتیکه سرش را بلند کرد دید مهتاب در آسمان بدون ابر میدرخشید. شیبیل در مقابل خوددنیای دیگری را میدید، کوه نیز برای او طور دیگری می نمود نسیم ملایمی بچهره اش میخورد او نفس عمیقی کشید و شش هایش از هوای خنکی پر شد. دریک نقطه تاریک روشنسی بقیه در صفحه ۵۶

های قیمتی همراه باسلام های زیاد برای رادا می فرستاد تا اینکه یک روز مژده ای به او رسید این مژده اورا گنج کرده بود رادابه احوال فرستاده بود که به فریه بیاید زیرا پدرش به مزاوجت آنها موافقت کرده و حاکم مراد بیک نیز او را بخشیده بود و حاکم به عنوان بخشش بیک تسبیح کهربا که از بیت المقدس با خود آورده بود بسرای او فرستاد.

مدت زیادی شیبیل با خود فکر کرد که این هم یک دام نباشد. جنگل بکلی سبز بود. حالا دیگر جنگل یک اندازه تاریک شده و فرش آنرا مقدار زیاد علف بلند و تشکیل میدان گل های وحشی کوهی که خیلی ناوقت برگ میکنند همه شگفته بودند.

از پائین کوه عطر گل های لیولکه ولیبی (دو نوع بنه خوشبوی طبعی) به مشام میرسید دیگر کوه و جنگل لطفی برای او نداشت خوابیدن بروی صخره ها و گذاشتن تلفنگ بزبر سر برای او خسته کننده شده بود نگاهش را به ابرها دوخت و ناگهان تصمیمی گرفت، تصمیم گرفت بطرف فریه برود هنگامیکه

و ارمی سرودند. درختان تنها بندکذاشتند. شیبیل بطرف کوه بر می گشت و هتو زهم لبخندی بلب داشت از عقب او هایدوت ها روان بودند بطرف زمین می دیدند و سکوت اختیار کرده بودند. زاغ سیاهی از بالای سرشان پرواز کرد و پیغام شویی را به آنها آورد.

شیبیل متوجه آن نشد ولی هایدوت ها در یک جا اجتماع کرده و بین خود بعضی چیز ها گفتند. زن را هشان را مسدود کرده بود، یک زن زیبا، تمام این هاعواقب خوبی ندارد. بازهم مدتی گذشت هوا گرم تر شد درخت های آلوچه های وحشی شکوفه کردند ناله ها برگ آوردند و یک روز صبح فاخته ای شروع به خواندن کرد و نظرس به رسم وعادت که در اول روز موقع شنیدن آواز فاخته سن خود را حساب می کنند.

شیبیل متوجه شد که دیگر پیر میشود. به فکر را دا افتاره تبسم کرده با خود گفت: چه موجود عجیبی او در آن وقت را جمع بزن و اولاد و شیطان فکرمی کرد.

او رادا را با همان حالتی که بار اول دیده بود هنوز هم میدید. در همان وقتیکه او تار سوزن را بدهن گرفته بود و بطرفش می دیدتوسم میکرد باز هم شیبیل با خود گفت: نه سوزن نه بلنگه خنجر بی بود که به قلبش زده بود او در همین لحظه تاجر ها می گذاشتند و رفقای هایدوتش آنها را ایستاره کرده بودند... از ترس زبان رنگت شان کمبود شده بود آنها به مشکل بالای زمین اسپهای خود معکم شده بودند و منتظر بودند که شیبیل چه بگوید. اما شیبیل آنها را وارد ساخت تا خود جین ها و خریطه های خود را با زنهاید و نه آنها را تلاشی نمود. فقط با آنها به قصه گفتن شروع کرد.

راجع به ویلیکو گیفا یا صحبت کرد و بعد در باره رادا به صحبت پرداخت ها بدون ها بطرف زمین می دیدند و از شرم و خجالت بخود می پیچیدند. شیبیل تاجر ها را آزاد ساخته و تا آخر جنگل مشایعت نمود و توسط آنها پیغام ها و سلام های زیادی به رادا فرستاد.

هایدوت ها دیگر با شیبیل حرف نمی زدند. و هم جرئت نداشتند بطرف چشمان او نگاه کنند. شب و قتیکه به قلعه سنگ های آبی درین آشیانه غاب هارفتند بعد از آنکه شیبیل خوابید آنها در اطراف آتش جمع شده و صحبت کردند. کوه تغییر نکرده بود و تصمیم آنها هم قطعی بود.

آنها خیلی نا راحت بودند و بهر طرف نگاه های وحشتناکی می کردند. دریک حصه رویاه آواز کشید ولی آنها فکر کردند که کدام انسان حرف میزند. فکر کردند کسی می آید و آنها بیک دیگر قریب تر شدند و در همان حال متوجه شدند که چطور شیبیل در خواب بخود میبچد و نفس بلند می کشد و در خواب باخود حرف می زند.

و در همان حال آنها ایستاده شدند که بروند او را نکشند ولی از اوفرار کردند مثل اینکه از وبا فرار کنند شیبیل تنها ماند و در آنوقت تمام بول

های راکه غارت کرده بود، انگشتر های طلا که از دست های اسیران و کشته گان کشیده بود اشیای قیمتی طلایی و نقره بر راکه از صومعه ها به غارت برده بود و تمام زیورات و اشیای قیمتی را که تا به آنروز جمع کرده بود آنها را در یک مغاره پنهان نموده بود همه را بتدریج بغانه ویلیکو گیفایا به عنوان هدیه ها برای رادا فرستاد. هدیه

سنگی نشستند و از پارچه های کاغذ و تنباکو برای خود سگرت درست میکردند. شیبیل آرام و کندار گفت: نامت چیست؟ راد که

هوم... پدرت ترا چگونه تنها گذاشت... مخصوصا باین مردم ن بند قیمتی... من آنرا میگیرم.

دختر بایی پروائی و نازدا نکی خاصی که بیشتر به صدایش رنگ کود گانه و شیرین میزد گفت:

او هو هو... میگیرم... چرا گردن بندم را باید بگیری؟ این هم برایم کم است اگر تو دانسته باشی من ازت میگیرم. بعد دختر بالحن بر از طعنه و دلسوزی ادامه داد:

ویش ویش... آستین هایشه سیل کو... همش پاره شده، شیبیل نگاهی به آستین های خود انداخت... واقعا پاره شده بود... تفتنگچه خود را بچیب گذاشت در یک لحظه کوتاه با خود فکر کرد که شاید دختر بفکر حقه بازی باشد اما نگاه های معصومانه و بیباک دختر ک بزودی این فکر را از خاطرش محو ساخت دختر با دلسوزی گفت:

بگذار آستینت را بدوزم... بعد از گفتن این جمله با چالاکی مانند سلطانک فشنگی تارو سوزن پیدا کرد و تار را از سوراخ سوزن گذارند و آخرش را گره زد. بعد با لحنی تبسم و امرانه گفت:

یک چوبک را بدهن بگیر... عقلت را بدوزم... خدامداند عقل هم داری یانه. دختر زمین دوختن پارگی آستین او با کلاتکاری گفت:

گوش کو... عروسی کن که... که چی؟... که کسی باند تا لباس را بدوزن... که دیگر مانند...

شیبیل حرف او را قطع کرد: که دیگر مانند جت ها معلوم نشوم... راد که! از شنیدن حرف های او ناراحت شد... تغییر چهره اش دوباره در دل دخترها ها ترس را بوجود آورد... او دو بساره لبخند زده گفت:

گفتی عروسی کنم... آخر... مرا کسی نمی گیرد... دختر ها مرا نمی خواهند را ده که گفت:

میگیرن... تو یک جوان مجرد هستی. شیبیل باخنده گفت: پس تو مرا بگیر... تو باین عروسی کن راد که مثل اینکه انتظار چنین حرفی را نداشته باشد گفت:

چی... من ترا بگیرم... با همین فدو فواره... با همین لباس های عجیب و اسلحه... هایدوت سر گردان... نمی... به ها بدو ته کار ندارم.

شیبیل باز همه قیافه خشمگین بخود گرفت و رادا متوجه شد که چگونه دختران دیگر با چشم های پراز امید بطرف او و مینگرند... خشمگین شدن شیبیل و همکارانش برای همه آنها خطرناک بود رادا دفعتا لعنتش را تغییر داده گفت: خوب... خوب ترا میگیرم... ایا لازم است مرا از پدرم بخواهی... و بعد از لحظه بی سکوت ادامه داد... و از مراد بیک حاکم... بین... آستینت را چگونه دوختم تگذار باز هم پاره شود.

شیبیل بطرف او دیده تبسمی کرد. آنها باز هم با هم صحبت کردند بعد از آن زنها حرکت کردند و شیبیل آنها را نا آخرین قسمت جنگل مشایعت کرد بعد از آن هموار ی شروع میشد.

وقتیکه این اتفاق رخ داد موسم بهار بود بعضی جاها سبز شده بود و برند گان دیوانه



دژوند خراغ

داوړوکي شمع زما دکوټي خراغ دی او زما خواره کوټه ددغی شمع په رڼا روښانه کیری .

دغی داوښکو خاڅکی له ډنگری ونی څخه بی رابیدلی او پرمخه باندی توپیری .
دشمع نری تار په داسی حال کښی چه کورنگه رڼایی لږزی، په وروورو سوخی اوله منځه ځی .

دغی زېرنگه رڼا پردی هماغه شان چه زمانا امیدزده دژوندانه د خراغ، دمره کیدوپه انتظار لږزیری .

زما دژوند ددکتر وروستی پاڼه ددغی شمع ترپلوسولاندی پای ته ورسیده .

دژوند خراغ، می هم مخ په مړه کیدو دی او وروستی رڼایی تیاره کیدونه نژدی ده .

ښایی ددغی شمع دپلوشو تروروستی ویرید پوری زما دژوند خراغ، مړشی ...
وړوکي شمع خلاصه شوه او خواره کوټی بی په تیاره کښی پریښوده ...

دژوند خراغ می هم مړشو او زه بی دسل دیاره په تیاره کښی پریښودم .
السوس چه کوټه می حتی یوه شپه هم له دغی شمع څخه روښانه نشوه .

همغه شان چه حتی یوه ورځ دژوند خراغ، می زما ژوند راته روښانه نکړ .

ستا په خاطر

ستا د وړو وړو کیلو په خاطر

ستا د زړگی د اوسیلو په خاطر

چه د عشق درس دی راته غوږ کی ووی

ستا د خون و خون و جملو په خاطر

شربت دشونو و دی چه راکه راته

اوس دی دسپین مخ د خولو په خاطر

څکه دی مینه پر ښودلی نشم

ستا دمطلب د کلیمو په خاطر

بیمار دی مینه کښی رسوا خوین دی

ستا دپیغور دولولو په خاطر

(محمد کاظم بیمار)

زړه ته

لیونی زړه داوولی دومره زړای
هغه چا پسې چه ته ډوبی پی وینو

دلته بوی سنا جانان دزلغو نشته
بلکه دلته دم پدم په هر قسم کښی

پس نو زړه راشه چه دواړه غلی کښیو
چهغه زموږ په لوری نظر لکړی

نورالله حافظه



زما دل

پلټانه دی هسی خوارکي زما دل

چه له خانیه بیزارکي زما دل

عاشقی هومره داغونه دی پری اښی

چه تمام بی لاله زارکي زما دل

چه دزلغو په کمند سودی و اښکو

په بلادی گرفتار کي زما دل

ستا چشمانو پکښی هسی مقام وږیو

چه له غیرو بی بیزارکي زما دل

لاس وپښی دخلکو نیسی دعاغواوی

مینی هسی منت پارکي زما دل

پرسیبه چا آزار موندلی ندی

تا په خسیب آزارکي زما دل

زهرمن خومت بار دعاغواویم

چه مین بی په دلدار کي زما دل

رحمن بابا

دزړه فریاد

خو لاله غسولدی نشی سینه داغ
له غمونو په هرگز نه موسم فراغ
خدای د پاره د سحر باده نسیمه
بوی د یار د زلفو راوړه تر دماغ
زړه زما هسی نری نری فریاد کسا
لکه دود چه نری خیزی له چراغ
چه نسیم بی سره خلاصه غنچه خوله کا
بوی دگلو شرمنده ووزی له بساغ
هر آواز د عشق له دوده حزین خیزی
د پلبل ناری به نه واورى له زاغ
مجنون طور دیارخیال پر صحرا غواوم
خدای کړه ورکه زما هسی بی سراغ
چه ویل په بیپوشی زه شمس الدین کرم
دا مستی می د سرو لیوله ایساغ
شمس الدین کاکړ

دزړه داغ

داغ می به زړه دخپل آشنا نښه ده
دچا دیادو د جفا نښه ده
جنون دمینی کي عالم ته نښه
لکه چه سترگه دسبا نښه ده
به زړه خوږلی ناآشنا سترگویم
څکه می نښه ناآشنا نښه ده
گر یوان مریخی له نښی ورځی ندی
دادهجراڼ دوا ویلا نښه ده
خونخوارو سترگو دینو غشوته
سینه زما سبا بیگا نښه ده
دازه چه ناست ولاړ لهغه زانکم
سا دبترکیو د شرتکا نښه ده
سترگی می زړه ته رانژدی که یوغل
چه پکښی وگوری دچا نښه ده
مخوړ



صحبت

محبت زبیری دژونو له شرکته
نه دمال اود دولت له شرکته
په له مینی که احسان یا مدارا وی
مینه نه زبیری له هسی مروته

رښتیاڼی دوست نه لری هغه سړی
چه په خوله باندی وی خپل په زړه پوری
محبت دلاس او زبیری اثر نه کا
که په مینه نه وی توددزړه نفری

په دوستی کښی که خولا جل او سیاست کړی
له دوسانو سره یل شانی صحبت کړی
رښتیاڼی دوست نه لری او نه بی مومی
که هرڅو به خوله اظهار دعجبت کړی

محبت وی تل دژبو لاندی کورو کښی
فکرویی ددماغونو بنگلو کښی
په لوړ کور کښی که څه عقل فکر غواوی
محبت مه لټوه لوړو قصر وکښی

مزه لری

پتنک ته دسره اوړنه خاریدل مزه لری
پلبل ته په گلزار کښی او سپدل مزه لری

مالدار عمر کړی تیر دسودو زیان په کشمکش کي
آشنا ته د آشنا آشناکتل مزه لری

چفادی نیازوته بی سر لکه سندان وی
په مینه کښی مین ته سر بسندل مزه لری

له مرغه نه تیریری له آشنا نه تیریری
عاشق ته ننگو نام نه تیریدل مزه لری

قصورونه رنگارنگ دی بختورشی نور عالم ته
فقیر ته په پوزیو کښی نامتدل مزه لری

داواړه نعمتو نه له بی غمو سره ښایی
غمجنوته دزړه . وینی خوږل مزه لری

چاووی چه ته دڅوکه ماویل چه زه مین یم
په خوله دبختیاڼی رښتیا ویل مزه لری

(عبدالله بختانی)

دهوسو نومرینه

زما هوسونه مړه شول مگر زه لا ژوندی یم
ماخپل زړه له خوړو اوخوندورو خوبونو څخه
وشکاوه اومر نشوم .
اوس ماته بی له دڼخ تیرولو اوغم خوږلونه
نورڅه نه دی پاتی .
زماغلی اوچوپ زړه دتل دپاره دهیلو او
امیدونو له تودوالی څخه محروم دی .
زما دسرنوشت طوفانونو زما دژوند تراوتازه
گل مړای کړی .
اوس زه یوازی دناامیدی اوغم سره مخامخ
یم اودنجات وروستی مړی ته مگوم .
زهغه وچه پاڼه یم چه مینی بی لیدلی مگر
په لغزبیاغ کښی لاپاتی ده اودساره ژمی
بادونه بی دیردوی .

پوشکین

وحشی ددشکے ہما

دردام...

این وحشی، این مفرور کوه‌ها، چهل ولی آتش کسی نتوا نست (حلیم سیاه) را دستگیر کند او با ز

هم فرار کرده بود، روزها گذشت و یک هفته بعد از یک شب تاریک «حلیم» در دامیکه پو لیس برایش پهن کرده بود اسیر شد، آن شب او به خانه یک رابطش آمده بود، قرار بود در آنجا مردی برایش کار توس بیاورد ولی در عوض برایش دست بند آوردند، او او را روانه زندان ساختند.

حالا سالهاست که این وحشی در زندان است یک بار دوسیه‌اش کم‌شد، بار دیگر برایش دو سیاه ساختند، دوسیه دوم در یک واقعه سوخت و از بین رفت، باز هم دوسیه سوم تر تیب‌گردید حالا به طور دقیق معلوم نیست که چند سال است، او زندانی شده، سالها می‌گذرد چشم‌های این مرد به دروازه زندان دوخته شده است، تا روزی برویش گشوده شود.....



سال بیداد کرد، در شهرهای بسیاری به دزدی پرداخت، با هزاران جانی و سارق نبرد کرد و همه را مغلوب ساخت... آری از هفت سالگی تا چهل سالگی کسی نتوا نست او را شکست بدهد...

او بایک تن ازیاراناش، در یکروز، روز میله باستانی در شهر هرات هشتاد و سه تن را بسته کرد و اموالشان را به غارت برد، اما....

آهی میکشد... دلش نمیخواهد قصه‌اش را ادامه دهد، اما من اصرار می‌کنم بعد از لحظه سکوت میگوید: اما وحشی در دام قانون گرفتار میشود، یک شب در منزل دوستش به خواب رفته است که عده بی‌سرباز از او محاصره میکنند صدای پرکردن تفنگ او را بیدار میسازد و در چند ثانیه کوتاه به همه چیز پی میبرد، میدانند که او را در محاصره گرفته اند.....

مردی بانقلاب

تا اینجا خواندید که :

دیگگار دون بر حسب تصادف باخانواده جان بنت آشناشد و وقتی به دفتر کار خود

برگشت ، معاون کمیسر پولیسرا منتظر خود یافت معاون کمیسر پولیس از مفقود شدن

گنتر یکی از مامورین برجسته پولیس که از دو سال به تعقیب تشکیلات مردان بانقلاب

بگه بود به دیگ گاردون گزارش داد . و اینک گنتر وارد سازمان بگهها می شود ...

برساند ، خوب نظرتو درین باره چیست ؟
گنتر بدون تعلل جواب داد : اطاعت میشود .

کارلو به طرف کلکین برگشت و از گنتر خواست بدنیالش برود . حینیکه پشت کلکین رسیدند کارلو به گنتر گفت : اینجا صبر کن و دست چپت را به درون کلکین ببر .

گنتر دکمه آستین را باز کرده بالا زد و دست خود را به درون دریچه کلکین دراز کرد یک دست قوی دست گنتر را محکم چسبید و او فوراً احساس نمود که شئ نرم و مرطوبی به پوست صافش فشار آورد . تصور نمود نایه را بری باشد و نگذاشت به اثر فشار دردناک اش بلند شود .

در یک لحظه علامه ای روی جلدش نقش بست و او احساس نمود که هزاران سوزن به یکباره در پوست دستش خلید . پنجه قوی دست گنتر را رها کرد و او دستش را بسرعت عقب کشیده لختی به تصویر روی پوست دستش که با رنگ و خون نقش شده بود خیره ماند یکصدای سنگین در تار و پود او داخل کلبه بلند شد :

هوش کن که پاک نشود و حالا میتوانی داخل

شوی .

در پیچه کلکین مجدداً بسته شد و از داخل قفل گردید . متعاقباً آواز خش خش کلید که در داخل قفل چرخید بگوش رسید . دروازه باز شد گنتر در میان ظلمت کامل داخل کلبه رفت و احساس نمود که دروازه پشت سرش مجدداً بسته شد . صدای خشنی گفت : پس ازین نوبت تو ۹۷۱ ساعت و اگر توبه این نمره در ستون آگهی های روزنامه تایمز برخورداری فوراً به اینجا مراجعه کن . جایی که همیشه خواهی بود . بگری اینرا ... گنتر دستش را دراز کرد و پاکنی در کف دستش گذاشته شد .

صدای دوباره او را مخاطب ساخت : « این پول سفریات و اینهم یک نقشه محل اگر این پول را به مصرف غیر از هدف مسافرت برسانی یا اصلاً به آنجا نروی در آن صورت کشته خواهی شد . حرف های مرا درست شنیدی . »

« بله - کاملاً »

« برای مصارف شخصی خودت هم پول خواهی گرفت اکنون بمن گوش بده . در درخ مور نمبر ۷ خیابان پارک های ویل جانسن صرفاً بانك زندگی میکند »

حرفش را قطع کرد ، مثل آنکه متوجه ناراحتی تازه وارد شده باشد و سوال کرد : تو او را می شناسی ؟

« بله سال پیش نزادو کار میکردم . »
گنتر در شتم کلامش تفنگچه خود را بیرون آورده قید آنرا باز کرد .

صدای آسرا نه مجدداً سکوت را درهم شکست :
« بین امروز و جمعه باید بحسابش برسی . »

بقه همه چیز را میداند . کارلو به صاعده دست گنتر نظر انداخته گفت بسیار درد نخواهد کرد . ارزش تحمل آنرا هم دارد . هاری - تو دگر بدون هنگار نخواهی بود . و اگر در کدام تله گیر کنی ، بهترین و گیل مدافع ترانجات خواهد داد . ما آدمهایی مثل تو را جستجو میکنیم . از آن حرام زاده ها فراوانند که بانجام دادن کارهای کوچک تصور میکنند با مالز تباط دارند . اما تو بر خلاف کار های مهمی را

انجام خواهی داد . و اگر کدام کار خاص برای او انجام دهی صدها پوند بتو پول خواهد پرداخت .

و اگر مریض شوی یا گرمته بمانی و نظیر اینها در آن صورت بقه ها به کمک خواهند شتافت .

گنتر سکوت اختیار کرد . آنها در حدود ۱۲ قدم از کلبه فاصله داشتند . یک عمارت مستحکم که از چوبهای دستک قوی ساخته شده بود و از دروازه در آمد و یک پنجره بسته داشت . مردی که خود را کارلو می نامید به طرف گنتر علامه داد تا صبر کند : او خودش کمی پیشتر به کلبه نزدیک شده و دریچه را باز کرده بود . گنتر دید که چگونه کارلو به پنجره نزدیک شد و کمی بعد یک دریچه به اندازه یک اینچ بازگردید . گنتر

متوجه شد که آنها با هم سرگوشی کرده متوالی بین شان رد و بدل شد و کارلو دوباره نزدیکتر آمده اظهار داشت : او گفت برای تو کار مهمی دارد که میتوانی هزارها پوند برایت عاید داشته باشی - تو راستی خوشبخت هستی . روحه مور را دیدی ؟

گنتر با سر اشاره کرد . او این محله اشراف نشین را بله بود . کارلو اظهار داشت : « در آنجا مردی زندگی میکند که باید از سر راه برداشته شود . او هر شب با قاطر نمبر ۱۱-۵۰ از کلوب خود بر گشته پای پیاده به منزل می رود . او از یک خیابان تاریک می گذرد و میتوانی به سادگی زحمتش را کم کرد . محض یک ضربه . یا یک ضربه کاری تمام است . »

معنای حرفم را درست بفهم . موضوع کشتن او هنوز مطرح نیست . فهمیدی که چه گفتم . هاری اما چرا میخواهید این کار را من بکنم . هر عضو تازه قبول شده باید یک کاری بکند تا جرات و جسارت خود را به اثبات



لازم نیست او کشته شود . و اگر احیاناً کشته هم شود عیب ندارد اما تا جائیکه اطلاع دارم چمجه اش سخت است و برداشت یکی دو ضربه محکم را دارد .

گنتر حال می توانست محلی را که صاحب صدا قرار داشت تخمین کند زیرا چشمپایش یک مقدار به تاریکی عادت کرده بود . گنتر بسرعت دستش را دراز کرد . بازوی مرد ماسک پوش را چسبید و با صدای که از لای دندانهایش بیرون آمد تهدید کرد : من تفنگچه دارم . من گنتر مامور پولیس . اگر در صدمه دفاع از خود برایی و تکان بخوری میکشمت - برای یک لحظه سکوت مرگباری برقرار شد . سپس گنتر احساس نمود که یک شئ مثل انبری به همان دستش چسبیده که تفنگچه را گرفته بود گنتر یادست دگر مثنی محکم حواله کرد . اما

حریف خودش را خم کرد و ضربه گنتر هوای خالی را شکافت . فشار پنجهها به حدی شدید بود که گنتر ناچار چوخی زد و تفنگچه از دستش به زمین افتاد . در همین لحظه دو بازوی قوی گنتر را در میان گرفت و دست گنتر به صورت ماسک پوشیده تماس کرد او احساس نمود که آن ماسک بگه است . آیا آن ماسک از ماسکهای بود که دگوان هم بصورت می زدند ؟ او تماس شیشه بی سرد یک عینک را بصورتش احساس نمود و صاحب آن صدای خشن و آمرانه را شناخت گسریه گنتر آدم بسیار قوی بود پس اینهم نتوانست خودش را از میان بازوان قوی آن مرد نجات دهد .

هر دو در وسط آن تاریکی شدیداً اینطرف و آنطرف تکان می خوردند .

مرد ماسک پوش د فعاً پایش را بلند کرد گنتر برای دفع ضربه بسرعت دور خود در همین لحظه صدای شکستن شیشه بی بگوش رسید متعاقباً بوی زننده و شدیدتی به بینی پولیس خورد . او سعی نمود نفس عمیق بکشد اما احساس نمود که خفه میشود . بازوایش از حرکت مانده بیحال به روی زمین غلتید مرد ماسک پوش برای یک لحظه صورت خم شده گنتر را دیده سپس حسد او را از بغل رها کرد که بزمین بیفتد فردا صبح آن پولیس چند گنتر مامور خود را در باغچه یک عمارت غیر مسکونی پیدا کرده گروه نجات را از جریان مطلع ساخت در نتیجه معاینه معلوم شد که اثر تنفس بخار غلیظ تیزاب آبیسی مسموم شده بود در طرف ده دقیقه پس از اینکه بقه شیشه ای محتوی تیزاب آبی را شکنجت گنتر جان سپرده بود . بقه در مواقع حساس و در صورت لزوم همیشه این کار را میکند .

— ۴ —

درسر تاسر جهان پولیس به زرنگی و لیاقت الك وجود نداشت او مردی بود قد بلند لاغر اندام . قدری خمیده راه میرفت که همین وضع بیشتر از دقت عمل و هو شیاری او نمایندگی میکرد او مرد بد لباس نبود عموماً لباس ها به تنش کلاهی می نمود . در تابستان وزمستان بالا پوشش خاکی رنگ کتبی می پوشید و همچو قندکهای آنرا باز نمی گذاشت همین طور در شش زرد رنگ او عوض نمی شد وقتی باران می آمد کلاه سیاه و چوک او زیر باران می درخشید اما الك چسبی را که همیشه با خود حمل می نمود هرگز در مواقع ریزش باران باز نمیکرد هیچکس خاطر ندا رد باران باز نمیکرد هیچکس به خاطر ندا رد

که الک از چتری خود استفاده کرده باشد
 در صورتی که پیریده الک آثار انموه عمیق خوانده
 میشود امران او این وضع را به وجود یک
 نوع فشار روحی حمل می کردند که الک
 یکبار به اثر عدم مهارت در وظیفه نتوانست
 ترفیع کند و بار خودش را برای گذاردن
 امتحان کاندید کرد و هر بار در مضمون
 تاریخ ناکام ماند و یک گاردون که الک را
 بهتر از امران نش می شناخت حدس می
 زد که این عدم موفقیت او را رنج نمود
 الک به چوکی که برایش تعارف شده نشسته
 آمد کشید و گفت: آقای گاردون گناهکاران
 فقیر پروی زمین آرام ندارند من فکر میکنم
 که در باز گشت از امریکا و در پایان سفر
 خدمتی بمن مرخصی خواهند داد و یک گاردون
 در جوابش اظهار داشت: الک عزیز، من
 می خواهم هر چه در باره یولا یسو نا ممکن
 باشد بدانم.

چه کسانی با او دوست هستند چرا او
 خود شرابه رای بنت چسبیده است در
 حالیکه رای یک مامور پایین رتبه و کوچک
 در اتحادیه ایستاده می باشد.

مخصوصا چرا لولا دیروز در تاریکی
 شب در گوشه چهار راه نیستت جرم رای را
 با خود برداشته به مور سپاه رفت. من وقتی
 از گلوب خود می برآمدم تصادفا آنرا دیدم
 و به تعقیب شان پر داخل آنجا تقریبا دو
 ساعت در موتر لولا به فاصله دوصد متر
 دور از منزل جان بنت نشسته بودند و باهم
 حرف می زدند من در زیر باران پشت موتر
 ایستاده حرفهای شان را می شنیدم اگر
 موضوع سر روابط جنسی می بود که من متوجه
 میشدم اما آندو در بار قبول حرف می زدند
 در حالیکه بنت جوان حتی یک پول هم در
 جیبش خود ندارد.

الک در حالیکه سخت به فکر فرو رفته
 بود آرام آرام سکرت میکشید و رفتن
 را بطرف دیک بر گردانده در میان تعجب

دیک گفت: او یک خواهر بسیار زیبا دارد
 اما بنت پیر پدر آنها مسلما یک تیسیپ
 مخصوص او پاش می باشد. او کار معینی
 ندارد و بعضا روزها نا پدید میشود و وقتی
 بر میگردد بطور عجیبی و ضعیف خواب معلوم
 میشود.

الک باسر اشاره کرده اظهار داشت: (بنت
 پیر برای من دلچسپ است درست بخاطر
 ندارم چه کسی راجع به جریان زندگي او
 مکتوب شده و اطلاعاتی جمع آوری کرده بود
 پولیس محلی هیچکاری ندارد جز اینکه از
 مردم بقسم براه مراقبت کند و طبیعا هر
 کسی در نظرس بره نباید به سوطن در

بازه اش قضاوت خواهد کرد. من از بنت
 پیر مراقبت کرده ام و هیچگاهی از کارهای
 او سر در نیآورده ام او یکتمندار شغلی
 بخصوصی داشته است و اکنون به عکاسی

مشغول است. راستش را بخواهید حاضر
 پیر قیمتی شده شغل اصلی او را بفهمم
 او بطور منظم در هر ماه یکم تبه و گاهی
 دوبار و بعضا به مراتب ناپدید میشود و کسی
 تعقیبش نمیکند که کجا میرود. من در لندن
 از هر مرجعی راجع به فعالیت بنت پرسیده ام
 اما او تنها هم مثل من حیران او هستند
 لاد برآری هم به شنا سایی او دلچسپی می
 گیرد او از بنت نصرت دارد چند سال پیش
 پیغله موزون چاپند که در آنجا ککالته
 خود سرا به پیر مرد نزدیک ساخته سعی
 می نمود از خود او و باره کار روپاشی
 کب بکشد اما بنت حاضر نشد در اطراف
 فعالیتهای خود به او حرف بزند.

دیک بانا باوری سوال کرد. (پیر مسرور)
 (بلی او مثل یک گاو زور دارد... خوب
 من به دین لولا میروم او دختر پدی نیست
 اما من شخصا به دراکولا و مرد خون آشام
 پیر حال گستر شده شده شما بچه را
 در قتل او دخیل میدانید.

دیک در حالیکه از جایش بر خاست جواب
 داد: بدون شک. اینست تصویر یکی از
 اشخا صیکه در قتل او دست دارند.

اوبه طرف کلکین رفته خود شرا به طرف
 بیرون خم کرد و مردی را در گوشه خیابان
 برای چند دقیقه زیر نظر گرفت اما آن مرد
 دفعا ناپدید شد دیک بطرف دروازه خروجی
 برگشت سوال کرد: کجا می روید دیک
 پاسخ داد: او در همین لحظه رفت و من...
 صدای شکستن شیشه صورت و یک راجرو ح
 ساخت دیک در آخرین لحظه به جیبش الکر
 از کنار پنجره عقب کشیده اظهار داشت:

از برای عمارت انسلو فیر شد. عجب است این
 دومین بار است که در روز روشن نسبت بمن
 سؤ قصد کردند وقتی امروز به طرف منزلی
 آمدم باز اول بانهایت هوشیاری میخواستند مرا
 زیر عرابه موتر بگیرند. برای کشتن من موتر
 حتی به پیاده رواجده بالا شد.

۱۰ - این نمره ۵ در دفتر ترافیک
 نمبر ۵۰۰۰ را یادداشت کردید.

مونس پاشمور اننده بدون مطلق به حرکتش
 ادامه داد و من فرصت نیافتم برای متوقف
 ساختن او اقدام ناعیم.

الک باسخون زنج خود را خاریده به صورت
 خارنوال جوان خیره شد.

و مترددانه اظهار نموده: این مطالب آهنگ
 بخصوصی دارد من تا اینهم به بچه هانکر
 نکرده بودم. امروزه روز فعالیت سازمانهای
 مخفی آنقدر معمول شده که هر بار وقتی یک
 نفر دست مرا نکان میدهد اگر گوشم را بخارم
 و یا پای خود را به زمین نکوبم او با نگاه
 مشکوکی بمن میگرد.

یکباند بزرگ رهزنان را همیشه طوری تلقی
 کرده ام که در رومانیای جنایی مطالب همچنان
 انگیزی در باره آنها می نویسند اما من نمی
 توانم به آن باور داشته باشم.
 الک خدا حافظی کرده سگاتند یارد شد.

اظهاراً یک مامور پایین رتبه و پیکار بود با
 چتری کهنه و فریم کج و معموج عینکش به
 طرف ترافیکار رفته لختی متفکرانه توفس
 کرد سپس از چائیکه ایستاره بود برگشت
 در مقابل دفتر معنی الغومیت به یک فروشنده
 قد بلند بر خورد که تینگی محتوی گوگرد زنجیر
 حلقه های کلید قلم، پینسل و هزاران شس
 خرد و ریزه که معمولا اینگونه فروشنده های
 فروشند. به گردن او پیخته بود. سامان و
 اشیای خود را بایک دستمال مرطوب و نمناک
 پو شا نیده بود.

الک تا آن لحظه متوجه نشده بود و تعجب
 نمود که چرا آن مرد یک چنین جای خراب
 را برای فروش انتخاب کرده است زیرا
 انتهای باغ انسلو جایی است که همیشه
 شمالهای طوفانی می وزد و در شمال و ایشال
 حتمی در روزهای افتابی چندان جای مناسبی
 برای فروش نمی باشد زیرا هیچ عابری
 حاضر نیست درین محل ولوبه عنوان خرید
 هم معطل شود.

فروشنده بالا پوش بازاری مندرسی به تن
 داشت که تا پشت کمری موزه هایش افتاده
 بود کلاه نرم نمادی اش را تا سر او پروه پایین
 کشیده بود اما الک توانست صورت او را
 ببیند و این قیافه شباهت بسیار به یک مرغ
 لاشخوار داشت الک از حرکت باز ایستاده
 از او پرسید کسبو کار خوب است؟

«نی... نی...»

الک فوراً تحت تأثیر این صدا رفت.
 این مرد یک مرد امریکایی بود و سعی می نمود
 لهجه خود را پنهان سازد تا جلب توجه نکرده
 یک فروشنده دوره گرد قبول شود.

شما امریکایی استید؟ از کدام ایالت!
 جوابی که شنید این بود: از جورجیا می آیم.
 این بار فروشنده سعی نمود لهجه اش را
 پنهان سازد.

الک دستش را دواز کرده پرسید: جواز نامه
 تانرا نشان بدهید.



ابو یحییٰ بیرونی

خود شک و تر دید را راه میدهد.

لذا باید تجدید نظر عقلی بر آن صورت گیرد و آنچه با عقل سازگار نیست بدور انداخته شود، زیرا

طبیعت اشیاء بر پایه سنن (قوانین)

معین و معلوم استوار است و هرگز اجازه نمیدهد دستخوش خرافات گردد، و لو منبع آن هر چه بوده

باشد (۴۷).

مسائل اجتماعی بیوسته بیرونی

را بسوی خود میکشاند و حتی

آنچه از کتا بهای وی که بمسائل طبیعی شناسی اختصاص دارند

به بسا مساحات علوم اجتماعی

تماس گرفته اند، چنانچه کتب

معروف او در باره دین دیزی (تجدید

نهایت الا ماکن تصحیح مسافات

المساکین) و معدن شناسی (الجواهر

فی معرفه الجواهر) در عین زمان

(۴۶) ابراهیم مؤنوف، مقاله

«بیرونی پایه افتخار شرق» منتشره

در روزنامه «از پاکستان شوری»

شماره ۱۳۱ سال ۱۹۷۳.

(۴۷) الموسوعه الفلسفیه

المختصرة، ص ۱۷۰.

باکدامنی، حقیقت گوئی و پیگیری در گفتار و کردار را ارج بلندی قایل

میشود و دیگران را صمیمانه فرا

میخواند تا بدین صفات متصف

گردند و بر عکس تفتین و فریب،

نا پاکی و آلودگی، دروغگوئی

و بهتانرا بحیث صفات پست و نکوهیده

محکوم مینماید. بعقیده او مردانگی

و ایثار در راه عدالت، عبارت از

آنست که انسان در راه مردم، وطن

و کافه بشریت صداقت داشته و

در برابر زور گوئی و تهمت، جسورانه

پیکار نماید، او تمام انسانها را فرا

میخواند تا از گذشته، برای آینده

خود پند گیرند.

بیرونی بزرگ با این افکار عالی

انساندو ستانه خویش سراینده

آهنگ دوستی و همکاری متقابل

توده‌ها و مناسبات حسنه ذات‌البینی

آنان و طرفدار صلح و آرامش و

دشمن سرسخت جنگهای فیو دالی

و منازعاتی که در بین توده‌ها

موجود است شناخته شده است.

(۴۶).

او مؤرخه دانشمند و صاحب

نظر بوده معتقد است که اخبار

گذشتگان به نسبت اینکه دستخوش

عبت و فساد گردیده، در صحت

میتوان گفت که این جمله عصاره اندیشه‌های بیرونی در باره اخلاق و هو ما نیز مینماید.

بیرونی میگوید: «از آنجا که مقاصد و اراده‌ها گوناگون اند،

پیشه‌ها و صناعت‌ها نیز گوناگون مینماید و بر اساس آن همیشه کار

کننده از روی عدالت برای کارفرما در بدل یک چیزی کار مینماید.

بکار گماشتن دیگری با اعمال زور و یا بالمقابل اجوره دائمی نیست».

بدین سان ابو یحییٰ بیرونی یک سلسله افکار ژرفی را بر اساس

مسائل اساسی سوسیالوژی و اخلاق مطرح بحث قرار میدهد.

نظریات او در این باره بسیار گماشتن اجباری دیگران ضدیت

دارد و ستایشگر کار آزادانه است.

او حکام دور از عدالت را محکوم مینماید و حکمرانی عادلانه و

مخصوصاً اداره امور ملوک را بر اساس دموکراتیک بدرجات

بلند میستاید.

بیرونی مروت (کمال مردانگی) را ستایش و عدم مروت را نکوهش

میکند، نیکی را تمجید و بدی را بشدت تقبیح مینماید. پاکیزگی،

از نظر بیرونی زیبایی صورت و جمال معنوی هر دو برای انسان مرغوب و پسندیده است. او ضمن

بحث درین موضوع باین نتیجه میرسد که زیبایی حقیقی در واقعیت زندگی است و ضمناً

آنگاه که نماینده علاوه بر زیبایی طبیعی، در اخلاق، کردار و سلوک

انسان نیز زیبایی و جود دارد،

اما زیبایی صورت در رحم مادر اعطا میگردد و احدی نمیتواند آنرا

تغییر دهد. انسان میتواند جمال نفس را از درجات پائین به درجات

بالا تر ارتقا دهد و البته این امر با تهذیب نفس، تدوی آن با طب

روحی و ازاله تدریجی امراض آن با استفاده از اصولی که در کتب

اخلاق ذکر گردیده، امکان پذیر است.

هرگاه درینجایک سلسله تصورات ذهنی ابو یحییٰ بیرونی را مد نظر

نکریم، هدف اساسی در این زمینه آنست که شخصیت انسان، گفتار

و کردار و تمام حرکات وی بر اساس اراده او تکوین می‌یابد

و بر اساس تربیه و تدوی روحی او شکل میگیرد.

«هنگام عجز و در ما ندگی آرزوی کمک بد یگران داشتن و هنگام استطاعت عملاً بیاری آنان شتافتن فضیلت است».



بیرونی حکام دور از عدالت را محکوم مینماید و حکمرانی عادلانه و مخصوصا اداره امور ملک را بر اساس دیموکراتیک بدرجات بلندی ستاید.

اند ابن عراق (۵۰) ابو سهل مسیحی
(۵۱)

(۴۸) «او ز بیک سو یتانسیکلو
پیدیه سی» ، جلد اول، آر تیکل
بیرونی.
(۴۹) دکتور جمال... دکتور امام...

«البیرونی» .
هیئت شناس و ریاضی دان بزرگ
خوارزم است که یکجا با دانشمندان
بزرگی چون ابن سینا، ابو سهل
مسیحی، ابو الخیر خمار و ابوریحان
بیرونی در دربار ابو العباس مامون
خوارزمشاه بفعالیت های علمی
اشترک داشت و کتب مهمی چون
«المجسطی الشاهی» ، «رسالة
فی الاسطرلاب» و «رسالة فی
اعمال جدول التقویم از سلسله الی
البیرونی» در هیئت و مثلثات بنام
ابو العباس مامون تألیف نمود .
برای بیرونی سمت استادی داشت
و بلقب «بطلموس ثانی» ملقب گردید.
(۵۰) ابو نصر بن منصور بن علی
بن عراق (متوفی در سال ۱۰۳۶ م)
(۵۱) ابو سهل عیسی بن یحیی

المسیحی معاصر معرو و فودوست
ابو علی سینا و ابوریحان بیرونی
است. و قاتش در اوائل قرن پنجم
بوده، غیر از طب در علوم مختلفه
منجمله در فلسفه تا لیقا تی داشته
است.

ناتمام

بود. برخی گویند: در هنگام حمل
و نقل زیاده از یک بار شتر بود، ولی
از دست حوادث چنان شیرازه آن
تصانیف نفیسه از هم بگسیخت که
از آن چیز بسیار، جز اندکی در میان
نیست.

تعداد تا لیفات بیرونی در منابع
مختلف از ۱۵۰ الی ۱۸۰ نشان
داده شده است. او خود در زمان

حیات خویش طی اثری بنام «رساله ای
در فهرست کتب محمد بن ذکریای

رازی» ضمن تا لیفات خود را نیز تا
زمان نوشتن کتاب مذکور قید نموده

است. این کتاب در سال ۱۹۳۶
توسط «ماکس کرا وزه» با ضافه
فهرست تا لیقاتی که بیرونی پس
از تکمیل این فهرست نوشته ،
به نشر رسیده است.

برخی از کتب بیرونی در زمان
حیات خودش بخش گردید و برخی
دیگر پس از وفاتش توسط عده ای
از دانشمندان نشر شد که از آن جمله

دانشمندان این سرزمین عاری از
حکمت اند و به ارساد خود اعتماد
ندارند و غالبا نتایج کارشان با
خرافات می آمیزد، چنانچه در کتاب

بزرگ خود «تحقیق ماللهند من مقوله
مقبولة فی العقل اومت ذولة» درین
باره میگوید: «من آنچه را که در
باره حساب و انواع تعالیم در کتب
ایشان وجود دارد، به صدف آمیخته
با مهره... و یا پارچه های بلور

آمیخته با سنگپاره ها تشبیه مینمایم
هر دو جنس در نزد آنها یکسان
است» (۴۹).

مهمترین تالیفات بیرونی:

ابو ریحان بیرونی تا لیقات علمی
زیادی از خود بیادگار گذاشت .
یکی از دو ستایشناش بعنوان طنزگفته
بود که تالیفات بیرونی از یک بار
شتر بیشتر است .

نامه دانشوران به نقل از یا قوت
حموی مینویسد: «وقتی بجا مع مرو
در آمدیم، در وقفنامه آن مسجد
فهرست اسامی مؤلفان قاتش دیدیم
که اورا قتی چند باخطی در هم و مقرمط
(ریزو نزدیک بهم) نوشته بودند
و چون بر شمر دم شصت و ورق

درباره تاریخ، تاریخ ادبیات و دیگر
موضوعات اجتماعی میباشند، مثلا
در کتاب اخیر الذکر هنگامیکه می

خواهد احجار کریمه و یا مواد
معدنی را تعریف نماید، از شعرای
کلاسیک عرب که در باره احجار
و یا مواد معدنی مذکور اشعار
سروده اند، قطعاتی ذکر میکند.

ابو ریحان بیرونی در تحقیقات
علمی خود از متود انالیز قیاسی
وسیعاً استفاده کرده است، مثلا
معلوماتی را که در زمینه علم، فلسفه

معتقدات و عرف و عادات هنوز
بدست آورده، با فلسفه و میتولوژی

یونان باستان در مقام مقایسه قرار
میدهد (۴۸) و در کتاب «تحدید

نهایات الا ماکن...» علوم مربوط به
مدنیت های دیگر را توأم با بحث و

فحص دقیق تحت مطالعه میگیرد تا
جوانب سودمند و سلیم آنها را از

آنچه بدر علم نمی خورد جدا سازد و
در عین زمان مدنیت هند را بنگاه
انتقادی مینگرد و میگوید که اکثر

حسادت



نوشته از : بنتز بلج مان
ترجمه از : غ ، زمان سندی

و این از باعثی بود که آنها را دیگران تدریس نکرده بودند . پدین ترتیب آنها نمی توانستند حتی نام خود را روی کاغذ بنویسند و یا تاده بشمارند و یا حروف الفباء را به آواز بلند بخوانند . آنها می خواستند که از طرف دیگران مراقبت شوند و در یک وقت کوتاه و فشرده شده که گذشت زمان شمار و حساب شده نمیتواند دوست داشته شوند . از فشار و قیودات و رقابت و هم جسمی دور باشند . تا بدین ترتیب آنها بتوانند هویت اصلی خود را درک کنند و بتوانند که آماده استراحت باشند . دست های متقبض و فشرده را باز نمایند .

چه خوشی بالاتر از اینکه انسان آنها را ببینند که مانند گل شکفته اندیک و خصی تابستانی برای آینده ترتیب شده بود اما کی تقریباً آنها از دست داده بود . در ماه خزان دوباره با آنها یکجا میشد چه حالا آنتی به اوضورت داشت .

پدرش هنگامی که او را به میدان هوایی شیکاگو میبرد گفت :
- من از آنتی شنیدم که برید فوراً -
لارنس بزودی در آنجا بستان خواهد آمد کی باتکاتی که از آن جدیت می بارید گفت :
- آه .

پدرش در جواب گفت :
- بلی . من مکتوبهای دارم و آن اینکه آنتی میخواهد در این تابستان بختش را روی یک معامله کوچک امتحان کند .
کی گفت :
- اما ، ما برادر زاده ها نیستیم . یعنی برید فوراً لارنس و من ؟
پدرش گفت :

سلی . آنقدر ها زیاد نی . و این برادر زاده بودن از جها تماندی یعنی مادر آنتی وفا میلش فرق میکند .
آنها یکی از فامیلیهای عجیب و غریب و قدیمی که نزدیک دریای هدسون زندگی داشتند بستگی دارند .
اما وقتی که عکس العمل کی را مشاهده کرد خود را به او نزدیک کرده و به بسیار آرا می بازویش را نوازش کرد .
در حالیکه چشمش را متوجه شا هرا بزرگوار و زحام فوق العاده ساخته بود گفت :
- اصلاً درباره اش فکر نکن هیچکس نمی خواهد که ترا در چیزی دخالت دهد هیچکس نمیخواهد که گسیرا بر تو تحمل کند . وقتی که عاشق شدی و در لا بلای عشق و دوست داشتن غوطه خوردی آنرا خواهی فهمید .
کی استراحت کرد و گفت :
- من اینرا فکر کرده نمی توانم ، زیرا

فسمی بود که او آنرا قبلاً نفهمید . پس در هنوز هم در اوج معصومیت خود را در آنروز خوشحال احساس میکرد وقتی که او به توده بزرگ سنگی که بنام ویورلی یاد میگردد نزدیک میشد یکتووع خوشحالی مخصوصی را که همیشه به او می آورد در خود احساس میکرد . هر تابستان تا جایکه او بظاظر داشت میرفت که با عمه بزرگش یعنی دوشیزه گلور یا ایلیتون ، دختر و بیگانه وارث هاریس ایلیتون در خانه که او ساخته بود و در بلندی سنگی در قسمت غربی کناره درزایی هدسون قرار داشت زندگی نماید .

هاریس ایلیتون این خانه را بعد از داستان سروالتر سکات که بنام ویورلی نامیده شد نامگذاری کرده بود و تقریباً از مراحل اول این خانه به شکل یک قصر در آمده بود فرقی نداشت از اینکه کی چند مرتبه به خانه آمده بود .

اما اولین نگاه سوی قصر همیشه یکتووع لرزش و سردی دایه کی اریغان می آورد برجهای سیاه سنگی ، دیوارهای قدیم و افراشته که سوی آسمان بلند شده بود از بعضی جهات ترس آور و بدفرجام می نمود . بصورت باور نکردنی رومانیک بود ، اما همیشه انسان را از نزدیک شدن منع میکرد .

این احساس سردی که به کی دست میداد برای مدت کوتاهی با کی میماند و بعد نابود میشد وقتی که او طفل کوچکی بیش نبود آنتی در نزدیک دروازه همراه با دوست داشتش با دلسوزی فوق العاده اسن و با مهارتش در ایجاد خوشی ولدت بردن از زندگی انتظار او را میکشید و وقتی که او را در آغوش میگرفت تابستان شروع میشد و مانند آلیس آهسته آهسته از بین عینک های شیشه ای اسن او را دید میزد و کی در این جریان از یک دهلینز زندگی اسن سوی دهلینز دیگری میرفت که فوق العاده از آن یکی فرق داشت .

اگر در زندگی ساعتی را پیدا میکرد که کی خواسته و با آرزوهای میداشت و آنتی قادر به انجام دادنش میبود آنرا بدون احساس درد ورنج و تالم به انجام میرسانید . آینده اش نقشه کشی شده بود و اصلاً به چیز اضافی ضرورت نداشت . حتی هنگامی که می خواست این کار را بکند مجبور به تفکر درباره اش نبود .

مثلاً در این تابستان اگر او قادر می بود که در خانه باشد می توانست که کارش را یعنی چیزی که معلمین مکتب ابتدا برقریه دوست داشتند دنبال کنند ، آن اطفال کوچک که همیشه سوال میکردند کسانی که خود را خیلی کمشده فکر میکردند و همراه و پریشان بودند از تعلیم و تربیه گروهی چیزی نمی فهمیدند

مانند برجهای سر بفلک کشیده و یکدیگر را تنگ در آغوش گرفته بودند قرار ، داشت و قسمتی که معلوم میگردد مانند تونلی بود که سوی سر زمین اسرار آمیز و نا شناخته ادامه بیاید . برای مدت طولانی در خوابهایش حتی وقتی که تمام این چیزها تمام گردیده بود و در دریای وحشت غوطه میخورد . کی دوباره و مانند همیشه در داخل آن موقوف قرار داشت در بین آن موقر قدیمی رولس رویس با ویلسون که موقر را به پیشش میراند .

در بالای سر شان هیچ ابری در آسمان دیده نمی شد . ناگهان تاریکی ظنر در خوابهایش . ناگهان تاریکی ظهور کرد . یک باد تند و برق وزغدی که از یک طوفان نمایانگی میکرد نزد یک و نزدیکتر میشد . واو از خواب برید به تفکر برداخت و با خود گفت :

سلی تو نمی توانی دوباره بر گردی . همین طور او هم نمی خواست که برگردد برای اینکه حالا بسیار زیاد بی ریاض معصوم معلوم میگردد . در این لحظه او خیلی کم سن و فوق العاده تنها بود . و این تنها می

داستانی سرایا اسرار در باره دختری جوان و معجوبی که آینده به او هر چیزی را و عیب میدهد . اما خوابهای طلایی اش راجع به دوست داشتن حتی در روزهای اول زندگی در خطر است .

کی در زیر اشعه آفتاب می لرزید . آن مرد دلفانه متوجه اش بود و حرکتش را با کمال خون سردی تعقیب میکرد

بر آشفته و لرزان بر او نظر دوخت و فهمید که نه تنها حالا بلکه برای همیشه نمی تواند با او ازدواج نماید

فریادی بگوشش رسید و بعد جو زف در مقابل او بغالک غلتید . کی سوی جسم بیجان دوید و در کنارش زانو زد

تمام این چیزها با سفرد و درازی از ایستگاه قطار آهن شروع شده و در جریان راه پیمایی سر کی که مانند فیه موی با هم بیخ خورده و درهم و برهم میشوند ، ادامه یافت . این سرک بین درخت های بادام که

پدر نپیمه شب

برایم تعجب آور است که چرا آنتی در این باره در مکتوبی که برایم فرستاد چیزی ننوشته است. آیا او در باره مشکلاتی که با مشاور و دستیار باغبان جدید دارد چیزی برای شما گفته است؟ زیرا شرایط طوری است که توقع می رود یکنوع شورش در قصر بر پا شده باشد.

پدرش گفت: - نی. و در حالیکه می خندید ادامه داد: - در این باره چیزی بمن نگفته است. من فکر میکنم که او در جریان این مدت دانسته است که من این چیزها را جدی نمیگیرم ارزش های آنتی از ارزش های فرقدارد لی گفت: محققا که آنها همین طور هستند بعضی

اوقات فکر میکنم که من باید در داخل یک اتاق پراکنده و نامنظم قبل از اینکه به آنجا برسم گذاشته شوم. و یا شاید در داخل اتاق مخالفت و یا هر چیزی که باشد. پدرش گفت:

- خوب، شاید پرواز توسط این طیاره نکته ای را برایت روشن کند. آنها بمیدان هوایی رسیدند و بعد از اینکه با همدیگر خدا حافظی کردند لی در چوکی اش در داخل طیاره خود را جا بجا کرد. و این وقتی بود که یک دهلیز زندگیش را برای شخص دیگری واگذار میشد. سالهای مکتب مانند آن یکی که به انجام رسیده بود همه با پدرش یکجا سپری شده بود و این گذشت در یک آبار تمان مستریج و بزرگ که به سبک قدیم تزئین شده بود

و در نزدیک پوهنتون جایی که آنها زندگی داشتند بوقوع پیوسته بود. لی مصروف سرپرستی منزل و مهمان داری بود. اما حالا جوان و جوانتر گردیده بود. در زمان های گذشته هنگامی که او طفل گو چکی بیش نبود در آنجا شخص دیگری استخدام شده بود و کارها را به سر میسرسانید و از امور منزل و ارسای میگرد. بر علاوه یک نفر پرستار در آنجا زندگی میکرد و از او وظایف می نمود. مادرش هنگامی که او تولد شد چشم از جهان پوشیده بود و شوهرش را که جوان بود و خیلی دوست داشتند و در بین دوستان بصفت پروفسور ماهر و زرنگت معروف بود تنها گذاشت.

بعد از آن پدر لی پروفسور نبود اما یک معلم بود. هنگامی که لی تولد شد

همه خوش بودند زیرا این تولد او لین یا بعرضه جهان گذاشتن طفل در خانواده آنها بود بعد از مرگ پدرش آنتی به شیکا گواهمه بود تا ببیند که میتواند لی را کمک و یاری نماید و یا نی.

در همان هنگام بود که آنتی برای لی یک کمک پولی را که زیادتر روی اعتماد و اطمینان نش استوار بود روی دست گرفت پدرش البته حاضر به قبول کردن هیچ نوع کمک پولی نبود. اما چه چاره بود زیرا او تنها معاشش را داشت و این پول آنتی بود که چرخ زندگی آنها را بدوران می انداخت فرقی نمیکرد که تاجه اندازه و به چه صورت غیر مستقیم برای نرس اولی پول پرداخت میشدو برای شخصی که از امور منزل آنها و ارسای میکرد بصفت معاشس ماهوار تادیه میگردد. پدرش دو باره سوی صنوف در سی جهت تدریس رو آورده بود. در دوره زندگی خود بصفت معلم تاریخ و تدریس این مضمون انگیزه وجود داشت اما حالا آن چیزیکه او در هر لحظه زود گذرش عشق از دست رفته یعنی زنش شده اش را در آن احساس میکرد وجود نداشت و چیزیکه جای مادرش را بگیرد و خالیگاه زندگی اش را پر نماید سراغ نمیشد.

در جریان تمام سالهای که لی روبه بزرگ شدن بود سقف بلند اتاق های آباتمان توسط نقشه های رسامی شده و با چایی ساجه ها و نواحی تاریخی پوشانیده شده بود. میشد از روی آنها یکنوع فعالیت هیجانی و دلگرم کننده را دریافت کرد. شاگرد های پوهنتون برای ایراد کنفرانس به آنجا می آمدند. در شب های جمعه در آنجا دسته موسیقی وجود داشت و گروه بخصوص پدرش که با همدیگر خیلی صمیمی بودند با ویلون یکدیگر را همراهی میکردند.

لی آن شبها را دوست داشت. در آشپزخانه قهوه و ساندویچ و آماده میکرد. خوش بود از اینکه آنها زیاد تر از این به شخصی که از این کارها رسیدگی نماید ضرورت ندارند. از آنجایی که لی خودش شاگرد یکی از پوهنتنی های پوهنتون بود آنها مجبور بودند که کمک های تنظیفاتی داشته باشند. اما وقتی که عهده سالتس بود لی شروع به بختن و آماده نمودن غذا نمود.

آنها تقریبا بصورت آبرو مندا نه رو بروی یکدیگر مینشستند و نان شبها را به تنهایی صرف میکردند. و تا هنوز با وجود تمام آمد و رفتها برای لی تعجب آور بود که به نوعی از انواع هیچ کس سوی او نظر نمیافکنند بود او را برانداز نکرده بود. مرد های جوان که به آنجا می آمدند میخواستند پدرش را ملاقات نمایند



بقیه در صفحه ۶۰

حس خوش

از منابع فرانسوی

مترجم و مرتب : قاسم صیقل

در شماره گذشته خواندید :

«ایرین» دختر است که در شرکت عطر فروشی یک وکیل دعوی بنام زیو کار میکند وی اصرار دارد که کارش کسل کننده است و می گوید که ایستادن در پشت میز و بفروش رسانیدن عطر او را ذلّه ساخته است او بعد از اینکه لژ «زیو» جدا میشود بخانه رفته و لحظه ای به یکی از مهمانان دور شامگردی اش تلیفون میکند .
و گذشته هایش را بخاطر می آورد .
و اینک بقیه داستان





من می‌رزم یک مجلس جز دیگری می‌تیم دفتر می‌کنم
رنگ آمیزه یعنی شده و با سعادت را که بر
آلوده شدن آن از دست من پرده است
برای خود انتخاب حواشی کرده



دو شنبه نه؟
سیم دارم

54



پس چه سنده؟

55

دقتی که در این را دیدم فهمیدم که
روی مان صورتی با لیدر باو فایه سینه



فکر میکنم که شوخی میکنی. تو همیشه طرفدار حقیقت بودی
و این عجله نشان دادی

شاید اما یک روز صبحه خواهد شد که این مفکوره است رنج احتیاج میکند



این مفکوره شما از فکر و خیال
بوده و می‌توان هر جز را در آن سرانجام کرد

58



بعد از اینکه عید مراد را در آغوش کشیدم طوری بهم می‌نگزد که قطعاً بیدار
را بیدارباشند. "دانا" از دست کشش می‌جویم...

41



رسیده باشی... فکر میکنی که این مفکوره عاقلانه عمل می‌باشد؟

40

سیدم... بهم است

لذت گفتن می‌خورد پشیمان هستی؟ با تمیزاره

زهره زن بادیه نشین پس از قتل شوهرش با دو دختر خود بشهر می آید و دو سال بعد آن شهر شوم را ترک میگوید. دختر کلا نش هنادی تو سطر ما میشنا صربقتل می رسد، دختر کو چکش مدتی بعد از خانه پدری میگریزد و دو باره به شهر بخانه مامور مرکز که سا بقا آنجا کار میکرد پناهنده میشود و میخواهد از انجنیر جوانی که خواهرش را بدان سرنوشت شوم کشانده انتقام بکشد و برای همین منظور مرا سم نامزدی خدیجه دختر ما مور را باوی بر هم میزند و خود در یکی از خانه های مربوط بیک فامیل ثروتمند بحیث خادمه استخدام میگردد و در صدد آن بر می آید تا بهر وسیله ای ممکن است بمنزل انجنیر مذکور رفته بیا بد و پلان خود را عملی سازد.

آهنک شاد وین

تحریک کرد و او را درم ساخت تا ماهیت این کتاب را برای خود معلوم نمایم و برآز مرموز آن که با وجود آن پستی کهنه و اوراق ردی و شکل مبتذل خود توانسته بود اینهمه جوانان را بسوی خود بکشد و بمسابقه وادارد، بی بزم. برای این منظور چه بارها که این کتاب را درالماری کتابها جستجو کردم، اما بیافتنش موفق نگردیدم و بالاخره با این نتیجه رسیدم که جوانان بعد از آنکه از خواندن نش فارغ میگرددند، آنرا پنهان میسازند. و این درک حس مجسمه را بیشتر بر انگیخت و بیشتر از پیش بجستجویم افکند. تا اینکه روزی متوجه شدم جوانان از طرف چاشت بجایی دعوت شده اند و اطاق کتابها روزانه چندین ساعت از وجود آنها خالی است و من میتوانم با استفاده از موقع آن کتاب را بجویم و بدست آورم و با خود تصمیم قاطع گرفتم تا هر طوری میشود آنرا بیا بیا بمقدار زیاد وقت خود را صرف خواندنش بسازم.

بعد از آنکه جوانان بقصد رفتن بدعوت از منزل برآمدند و من نیز از انجام وظایفم در خانه داشتم، فارغ گردیدم، با جدیت و شطارت خود را باطابق رسا ندیدم و با اندک جستجو توانستم کتاب مورد نظر خود را بیا بیا بم. آخ، چقدر لذت بخش است و چقدر مایه خرسندی است آنچه در جستجویش میگذاری ناگهان برایت میسر میشود! این کتاب بد شکل بد منظر با اوراق ردی و پستی مبتذل که حالا در دستم قرار دارد « هزار و یکشب » نام دارد من بدون تأمل دفعتاً بخواندنش آغاز کردم، طوری که خود و محلی را که در آن نشسته بودم، کاملاً فراموش نمودم، اما ناگهان صدایی شنیدم. دروازه اطاق بشدت باز شد و صاحب منزل بداخل قدم گذاشت. او نیز مانند من انتظار کشیده بود

که از لحاظ چاپ و اوراق خود نیز خراب و ناخوشایند بود، اما جوانان عمیقاً بمطالعه آن فرو میرفتند و بخواندنش حرص و ولع شدیدی نشان میدادند و از همدیگر سبقت میجستند و بعضا کارشان بمخاصمت می انجام میدادند سرانجام با این توافق میرسیدند که هر کدام شان بر ای مدت معینی از آن استفاده نمایند.

این وضع، حس کنجکاری مرا

با استفاده از موافقی که دست میداد بداخل اطاق قدم میگذاشتم و کتب مورد علاقه را اختلاس مینمودم و در لای لبا سپای خود پنهان میساختم و با خود میبردیم و در لحظات طولانی فراغت بر آنها چشم میدوختیم و سرا پا میخواندیم. ساعات مطالعه برای من بسی لذت بخش بود.

در بین آنهمه کتابهای نفیس، کتاب بد منظری نیز وجود داشت



او غالباً با همسر خود را جمع به اینکه علماً چقدر بخل دارند و چقدر حریصند تا استفاده از علم و نتایج ولذائذ آنرا برای خود تخصیص دهند و بد یکران روا ندارند، گاهی باتالم و تأثر و گاهی با خشم و برافروختگی صحبت میکرد. همسرش او را تسلی میداد و با سخنان خود بر آتش خشم شوهرش آب میپاشید و میگفت که علماً فقط در برابر جهلا و کسانیکه اهل علم نیستند و شایستگی آنرا ندارند، از گسترش بساط دانش خودداری میورزند و منظورشان چیز دیگری نیست که علم خواری نگردد و در نزد ناکسان از قیمت و بهایش کاسته نشود. مرد گاهی سخنان همسرش را می پذیرفت و در مقابل آن سکوت اختیار میکرد و گاهی هم حاضر نمیشد تن در دهد و بمجا دله میپرداخت.

بدین ترتیب آن جوان دانشجوی و کتابهای شان در نظر اهل خانواده در موقع مقدسی قرار داشتند و همگان نسبت به آنان به نظرا عجب مینگریستند. تا اینکه روزی از روزها کانون آرام خانوادهدستخوش هرج و مرج گردید و نظام آرام و بر اطمینان آن بر سر هم خورد و تمام اعضای خانواده روز تلخ و پراز یأس و بدگمانی و بی اعتمادی را سپری کردند. سرچشمه این حادثه من بودم و در برابر برکناهی که مرتکب گردیده بودم از خانه اخراج شدم و این خروج از منزل برای من چقدر خوشایند و سعادت بخش بود!

اساساً من نیز کمتر از صاحب منزل به اطاق کتابها تردد نداشتم،

آزمایش خون برای شناسایی سرطان

بنابر گفته دوکتور سیندنی ال آرچی :

اگرچه حوادث سرطانی را بتوانیم در مرحله اولی آنها شناسیم، ۳۵ فیصد علاج کنونی تارقم ۹۰ فیصد بالامیرود . به عبارت دیگر اکنون طب وسایلی را به دسترس دارد که با بکار بردن آنها میتوان جلوان مرض خانمانسوز را سدسازد .
دکتور فیل گولد یک دانشمند و داکتر طب بونترال، بتازه گی روشی را کشف نموده است که با بکار بردن آن روی یک تعداد کمی خون مریض در حضور ماده بی بنام «سیاه» کارشیتوا مبرلونیک آنتی ژن میتوان به موجودیت سرطان پی برد بر علاوه اینطریقہ گونه های مختلف سرطان

رام کردن خوگ وحشی

تابستان گذشته یک گروه شکارچیان از زلتوا در ایالت مورا و یا در حینی شکار به یک گروه خوگ های یاد شده را شکار نموده بخانه ببرند . این کار صورت گرفت و خوگ و ما نند سگ بدنبال صاحب شان آهسته آهسته بخانه عادت گرفته های وحشی بر خور دند . آنان سعی ور زدند که یکی دو دانه از خوگ های مذکور بنام های آشنا و آرا کا فرانسیک سعی نمود تا از سیب برای رام کردن آنها کار بگیرد .

غذای روزانه آنها کچالو ، و دیگر سبزی هامیباشد .
دانشمندان بخش حیوان شناسی اکادمی علوم چکو سلواکیا ، با دلچسپی زندگی ایندو خوگ و حشی را دنبال می کنند . تا ببینند که زندگی خانگی روی آنها چه اثر می گذارد .

در بهار آینده ایندو حیوان بمرحله جفت گیری رسیده وهمه منتظر نتایج این تجرب به اند .



بشری را نشان میدهد .
در نتیجه بکار بردن ماده «سیاه» مرکب دیگری بدست می آید بنام «رادپومنتوشی» که خیلی احساس بوده و زیر میکروسکوپ های قوی میتوان برآوردنی آن پی برد . با همکاری کمپنی دوا سازی هوفمان لاروش وانجمن سرطان شناسی امریکا، این روش اکنون در ۸۰ شفاخانه و مراکز تحقیقاتی علمی بکار گرفته میشود . به همین سبب سعی بعمل آمده تا با تعیین قیمت این روش، امکان بیشتر بررسی مریضان و پذیرش آنان در شفاخانه میسر شده بتواند . این آزمایش که تاکنون روی ۵۰۰۰ مریض تطبیق شده، در ظرف ۲۴ ساعت نتایج مطلوب را بدست میدهد .



حجره های سرطان زده

دانشمندان با علاقمندی و هیجان این کشف را پذیرا شدند . بر علاوه در برخی موارد این روش کسالت های غیر سرطانی را نشان میدهد .
اکنون با بخش زیاد کسانیکه در فلادلیا، شیکاگو ، بفالو بوستون و شپرسالت لک بسر میبرند، گفتگو شده ، ایشان عقیده دارند که این روش اولین گامی است بطرف یافتن آزمایش دقیق که اطبا منتظر آن هستند . بر علاوه این روش حلقه محکم جاره ناپذیری مرض سرطان را درهم شکست . بعقده بسیاری از داکتران کشف این روش سزاوار بودن جایزه نوبل را دارد این روش بسادگی طووذیل عمل میکند :

ماده «سیاه» میتواند در چنین ها و در بعضی مرض های تب دار ازم چنانکه در سرطان یافت میشود بمشاهده برسد .

عمل «رانپومنتوشی» تمرکز بسیار در بلیونم حصه یک گرم دهر سالتی مترمکعب خون نشان میدهد .

هر ۲۰ بلیونم حصه یک گرم خون انسان مورد ظن بوده و قابل بررسی است . یک شخص با این مقدار ممکن در دوسری از نگاه امراض جگر

درد سری از نگاه امراض جگر و سیاه سرطان داشته باشد هرگاه این مقدار کمی بشیتر از آن نشاند هنده رشد سرطان در اعضای دیگر میباشد .

ارزش اومون «سیاه» کنونی در کار برد بیشتر آن است به صورت مثال : در پوهنتون تمپل فلاد الفیا ، جان لانگان پیو شیمیست مقداری درادپومنتوشی را در ۲۴ نمونه خون مریضان دیده است . از این عهده هشت نفر مریض ۲۵ بلیونم «سیاه» را در هر گرم خون داشته اند . در آزمایش پستی معلوم شد که هر هشت نفر به سرطان مبتلا اند . اینگونه آزمایش از طرف دو کتور پاول هوففر در پوهنتون طبی شیکاگو دیده شده است .

دوکتور مذکور بر علاوه نمونه دیگر بکار بردن «سیاه» را به اینگونه تذکا ر داده است که یک جراح بروی زنی کار می کند که

مرغهای دریایی کوچنده

موزیم ملی پراگ ، سعی می نماید که با بررسی های دقیق وهمه جانبه مسیر کوچ پرندگان کوچی و مهاجر را دریافت نماید . در این زمینه اکنون منابع غنی و عظیمی تدارک شده است . در این راه سعی می شود که ارقام بخش های دیگر اروپا و افریقا نیز جمع آوری گردد .

بررسی های اخیر نشان میدهد که اولین پرند که به چکو سلواکیا وارد می شود مرغ دریایی است . مرغهای دریایی مهاجر شمال در مسیر دریای شمال حرکت نموده به ممالک فرانسه ، اسپانیه ، پرتگال و افریقای شمالی سفر مینمایند . عده دیگر در جریان دریای راین پرواز نموده وزمستان را در دریایچه های سویس سپری میکنند .

مرغ های مهاجر جنوب ، کشور های هنگری ، یوگوسلاویا و ایتالیه را عبور نموده در سواحل مدیترانه مسکن گزین می شوند . پرندگانیکه زمستان را در پراگ می گذرانند اکثر از کشور های اسکانندنیویا می کوچند .

در هر بهار در حدود پنج هزار پرند در پراگ آمده و این شهر را نمای زیبا و شاعرانه می بخشد .



سرطان سینه دارد . اگر با فکری کند که مرض موضوعی است او یک جراحی عمیق خواهد کرد بدین معنی که بر علاوه بر دانش سینه اطراف آن را بررسی دارد و اگر شککی دارد روش «سیاه» می تواند برای او وضع را روشن بسازد .

سال های زیادی است که اطبا سرطان را در تاریکی ناآگاهی عمل می کردند . یک جراح هرگز نمی دانست که همه را عمل نموده یانی حتی روش رادیو سیرایی و شیمیوتراپی نمی توانست تمام حجره های سرطان زد را نشان بدهند و یا از بین ببرد .

ولی روش «سیاه» این مشکل را از سر در تاریکی راه برمی دارد . به صورت مثال در شفاخانه پوهنتون تمپل یک زن پنجاه ساله که طی دو سال زیر جراحی بخاطر سرطان روده قرار داشت هنگامیکه تحت آزمایش نوین قرار گرفت مقدار زیاد «سیاه» در وجودش دیده شد . سپس معلوم شد که قسمتی از جگر زن نیز سرطانی شده و با کشیدن آن وضع صحیحی او بحالت عادی برگشت .
در مورد آینده دکتور هو فوسمیگوید که امکان دارد نمونه های دیگر آنتی ژن به دست آید که در دسته بندی تو مورها نقش اساسی ایفا نمایند . به این ترتیب در فضیای تیره و تاریک نا امید در پیبه نوین شینا خست مرض سرطان باز گردید .

دروایات مانیز ورزشکاران...!

من میدانم که علت اصلی این عمل چه بوده آیا از این میترسیدند که بلاخره با نوش جان کردن زهر شکست تیم معارف از میدان خارج خواهد شد و یا اینکه اصلا «ازا منحت سیورتمین به رسمیت نمر» شناختند به هر صورت این عمل شانخواه موضوع شکست بوده باشد یا در نظر



بناغلی عبدالو حید کیتان تیم جوانان قندهار حاضر شدند تا با مادر مسوود سفر تیم جوانان قندهار به کابل مصاحبه نموده و از خاطرات سفر خویش خوانندگان محترم ژوندون را مستفید سازند .
در حالیکه ما از ایشان تشکر میکنیم به نشر مطالبی که از زبان بناغلی عبدالو حید شغیدیم میپردازیم : ما اعضای تیم جوانان قندهار بمنظور دایر نمودن یک سلسله مسابقات با تیم کابل توسط موتر اسک نر از فوتبالست های معروف قندهار بتاریخ نهم سرطان وارد کابل شدیم . شب را در کلوب ریاست هوایی ملکی که قبلا توسط آبر میدان هوایی قندهار ریزرف شده بود گذرانیدیم و صبح روز دهم سرطان به امید فراوان وارزو های بیکران همه روانه ریاست تربیه بدنی وزارت معارف گشتیم جوانان قندهار که اکثریت شانرا متعلمین مکاتب تشکیل میدهد به این عقیده بودند و امید داشتند که این ریاست برای همه اهل معارف است چه از کابل باشند و چه از ولایات ولسی پنا اولین برخورد به این حقیقت پی بردیم که هنوز هم در اشتباه میباشیم زیرا اگر این ریاست توجه اندک به ما میداشت اولاً مارا منحت ورزشکاران ولایات دعوت میکرد و اگر از آن بگذریم یا چنان رویه رو سرو نمیشدیم که یاد آوری از آن برای ما غیر قابل تحمل است . مقام ریاست تربیه بدنی وزارت معارف گذشته از اینکه رویه در مقابل شاگردان معارف نکرد حتی سرداران کابلی ما زاکه آرزوی دادن مسابقه را با ما داشتند اجازه ندادند که با ما دست و پنجه نرم کنند .

نداشتن و حقیر شمردن معتقد هستیم که این عمل شایسته ما افغانها که مهبان نوازی از میراث دیرینه گذشتگان ماست نمی باشد . به هر حال چند شبی در کلوب هوایی ملکی بودیم .. جای بدی نبود از آنجائی خاطره داریم ، بد نخواهید بود اگر یادآوری کنم . در طول همین مدتی که به کابل بودیم یک شب در آن جا عروسی بر گزار شد . گرچه شب خوشی بود ولی **بقیه در صفحه ۶۰**

چهره های ورزشی

بناغلی درمحمد

سنتز فولیک تیم جوانان قندهار یکنوازی ورزیده ترین ورزشکارا نیست که واقعا خوب بازی میکند موصوف دارای ۲۰ سال عمر بوده ۶ سال است فوتبال میکند آرزو دارد روزی در ردیف کسانی قرار گیرد که با فوتبال خویش افتخار به کشور خود کمانی میکنند بناغلی در محمد ورزشکار حقیقی کسی را میدانند که واقعا متصف با صفات ورزشی باشد یعنی هم باجو هراخلاق آراسته وهم با روحیه قوی محبذ باشد .



پیغله کبرا هاشم زاده

متعلمه صنف ۱۱ وعضو فعال تیم بانسکتبال لیسه زرغونه دارای شانزده سال عمر بوده و سه سال است ورزش میکند بر علاوه بانسکتبال به تینس - اپیازی - اسب سواری وودیدن های صد متری علاقه دارد و مدت شش ماه است والیبالی نیز تمرین میکند . پیغله هاشم زاده ورزشکاری را دوست دارد که دارای اخلاق سپورتی باشد .



تیم برازیل چگونه خود را برای جام جهانی آماده میکند

برای زلیپیا مسلما یکی از چشم باز ترین مردم فوتبال جهان اند پنج ماه قبل هیات بزرگ وبا صلاحیتی را روانه آلمان نمودند وبعد چهار ماه قبل يك هیات فنی دیگر را به منظور تحقیق و مطالعه تمام شرایط سر زمین آلمان مثل تدارک هتل محل اقامت محل تفریح و تمرین ، شفاخانه تعیین فواصل بین محل اقامت و محل تمرین و مسابقه وهمچنان تحقیق در مورد آب وهوا رطوبت ارتفاع از سطح بحر و بلاخره همه چیزو تهیه راپور مفصل از آن فرستادند و بعد از آن هفت سوم باتیم برازیل وارد آلمان شده وهیئت چهارم زمانی وارد آلمان میشود که مصادف بازمان مسابقات مقد مانی نهایی

(کوئین هو) استاد حرکات بدنی تیم ملی برازیل در یکی از مصاحبه های خود گفت : (بناظر من قیافه فعلی ورزشکاران تیم ملی برازیل به هیچ وجه همان قیافه نخواهد بود که در مسابقات سال ۱۹۷۴ در مونیخ حاضر می شوند . زیرا تا حال مافروست تمرین رابکلی نداشتیم وبعد ازین برای چهار ماه به یک تمرین خاص ادامه خواهیم دادو در اخیر شما قیافه هایی را می بینید که بکلی با این قیافه مافروق خواهد داشت) حالا خوانندگان محترم توجه نمایند که یک تیم مخصوصا تیمیکه سالها قهرمان بوده چگونه حاضر به مسابقه میشود .



در تصویر مسابقه بین برازیل و یکی از ممالک اروپایی را می بینید .

باشد و این هیات است که دیگر همه چیز را در زمان امکان مورد مطالعه و بررسی قرار میدهد و بدین ترتیب درست یک سال پیش از آنکه تیم ملی برازیل برای مسابقات جام جهانی وارد آلمان شود همه چیز در جای خود قرار گرفته وهمه حالات پیشبینی وتدارک شده میباشد که این همه بخش خارجی کار برازیلیان راتشکیل میدهد . وبخش داخلی آن دامنه دار تر ازین است .

بر اساس پروگرام داخلی ۲۳ تن بازیکن برای تشکیل تیم ملی چهار ماه پیش از روز شروع مسابقات نهایی وارد ورزشگاه میشوند در حالیکه هر يك کارت های در دست دارند مدت سه ماه را در ورزشگاه بسر خواهند برد و در ماه سوم به چند بازی آزمایشی دست زده وهرمیار اروپا میشوند . تیم ملی برازیل بعد از آنکه دو ماه در برازیل زندگی کردند ، در کشور برازیل با وقت آلمان کار میکنند یعنی شب وروز برازیل را فراموش کرده شب و روز ساعات آلمانی را ملاک عمل قرار میدهند . مثلا بجای آنکه باز یکنان طبق معمول برازیلیان ساعت هشت صبح برای صرف ناشتا حاضر شوند ساعت چهار و بیست و دو دقیقه ناشتا میخورند که این برابر با ساعتی است که در وقت برگزاری جام جهانی در آلمان به صرف ناشتا خواهند پرداخت .

برازیل بازی های تدار کاتی را طی ماه سوم درست در لحظه آغاز میکند که به هنگام مسابقات نهایی در آلمان خواهد کرد صرف نظر ازینکه این لحظه نزدیک به **بقیه در صفحه ۵۸**

اخبار ورزشی

واسلی الکسیف وزنه بردار ۳۱ ساله شوروی در مسابقات وزنه برداری قهرمانی اروپا در مادرید با بلند کردن ۲۴۰ کیلو گرام در حرکت دو ضرب ثابت کرد که هنوز قویترین وزنه بردار جهان است . تیم ملی فوتبال کوریای جنوبی یک ازمه مدعی رسیدن به فاینل و اشتراک در جام جهانی سال ۱۹۷۴ مونیخ است تیم ملی فوتبال جاپان را پادومقابل صفر از میدان کشیده و یک قسم خود رابه جام جهانی نزدیک ساخت .

راس کلی کو لکیر سابق تیم ملی استرالیا بعد از صدمه که سال گذشته دیده بود باز دیگر روی میدان فوتبال حاضر شد . در مسابقات جهانی ۱۹۷۳ جود وتیم جاپان یا بردن هر شش مدال طلا اولین باری است که همچو مو فقیته را در سر تاسرجهان حاصل نموده . پیغله ماریا سیکورا دونه اطریس در

یک مسابقه بین المللی در فرانکفورت آلمان غربی ریکارد چهار صد متره با مانع را شکست . مشهور ترین و افتخار آور ترین آبیاز استرالیا پیغله شین گولد در امر یگاناشتن جوانی شده و این عمل او باعث از دست دادن قهرمانی اش گردید .

پیش از آنکه به طبیب جز رسید

یخ برده گی

یکی از علامات سر ما زدگی تغییر رنگ جلد است که بعضاً حتی باعث آن میشود که بعضی اعضای بدن که دچار برودت گردیده بی حس میگردد درین صورت چه خواهد کرد.

اولین کمکی که درین حالت بمریض باید انجام شود جریان دادن خون به ناحیه سر ما زده است. اگر ناحیه سر ما زده دست باشد یا با اولاً باید آنرا با آبیکه دارای حرارت ۳۵-۳۸ درجه حرارت باشد دست و پای مریض را در بین آب گذاشته و به مساز دادن آغاز نمائیم هر گاه

مریض بجای دور زندگی دارد و رسیدن او بشفاخانه مشکل است در آن صورت فوری یک پارچه پشمی را با آب گرم مرطوب نموده و در قسمت صدمه رسیده بگذارید و مریض را از سردی نجات داه و با پارچه گرم پیچانید

و اگر امکان داشت مریض را در بین آبیکه دارای حرارت ۲۷ درجه باشد داخل نمائید درین موقع از جریان هوا و سردی بایند جلو گیری نمود.

در سر ما زدگی های درجه دوم که در روی جلد بعضی دانه های بوقانه مانند دیده میشود در آن صورت خیلی با احتیاط پوست بدن را با الکل پاک نموده و دقت شود که آبله ها

تخریب نگردد. بعد یک پارچه پاک را روی آن هموار نماید، اگر آبله ها بسیاری قسمت بدن را اشغال نکرده باشند در آن صورت بعد از ۱۰-۱۲

روز در اثر این اهمات از بین رفته و مریض صحت یاب میشود.

در سر ما زدگی های درجه سوم و چهارم اکثراً تخریبات انساج بدن بصورت عمیق بوجود می آید درین حالت آبله های خون دار در روی جلد نمودار شده و حتی خطر گانگرن در همان قسمت ماء و امکان دارد. درین نوع حادثات مریض به تمام وجود خود احساس درد میکند. باید مریض را بکلی از تماس با هوای سرد دور ساخت. و مریض را فوراً با نای گرم نقل داده چای و قهوه گرم برایش تهیه نمود و بمساز بدن او پرداخت. اگر حمام گرم میسر نشود در آن صورت بدن مریض را با الکل مساز دهید و مریض را زودتر به شفاخانه نقل دهید.

کلینیک جدید برای امراض

شنوائی و صدائی و لکنت زبان

سه سال پس از ایجاد چوکی خاص تد ریس در رشته اختلالات سمعی و زبانی و صدائی در پوهنتون پوهانس - گو تنبرگ در ماينتز اکنون پلی کلینیک اختلالات ارتباطی کار خود را آغاز کرده است.

در کلینیک نامبرده مریضان شنوائی و صدا و لکنت زبان طبق تازه ترین کشفیات دانش طبی تحت معالجه قرار میگیرند. در اینجا آن ادوات و دستگاه های بکار گرفته میشوند که در پوهنتون ماینتر تکمیل



در هوای سرد زمستان بشریان های قسمت های برهنه پا آسیب

رسیده و جریان خون در همان قسمت های برهنه متضرر میگردد.

ساخته و در خارج از جمهوری اتحادی آلمان نیز با موفقیت ازمایش شده اند. مهمترین مجاهدات

دوکتوران طب متخصصین در اختلالات ارتباطی حتی الکلان تشخیص بوقت

مرض است ازین رو متد های غامضی تهیه شده اند که بواسیله آنها می توان اختلالات

سنگین سمعی را در اطفال کشف کرد. بکمک کامپیو تران جریانهای مغزی ارزیابی میشوند که بعنوان عکس العمل در برابر یک صدای

مشخص بوجود می آیند. همچنین سمعی میشود اختلالات

ولکنت زبان را که در اکثر موارد ناشی از آسیب عضوی به مغز است هر چه زودتر علاج نمایند. برای

اینکه فرصتی از دست نرود همه اطفال تحت نظر و مراقبت قرار میگیرند که در دوران حاملگی مادر یا بهنگام وضع حمل با عوامل

خطر ناکی مواجه بوده اند و ممکنست که بالنتیجه صدمه ای دیده باشند.



در زمستان سر برهنه بیرون نشوید زیرا هوای سرد زمستانی به وهای شما آسیب رسانیده و باعث ریزش موهای شما میشود.

طیب ژوندون

مشوره سید هد

شیر دارای کدام مواد معدنی و ویتامین

هاست :

ولی محمد

شیر دارای تمام مواد معدنی و ویتامین بوده و یک غذای خیلی مناسب برای اطفال و بزرگسالان محسوب میگردد. مخصوصاً برای جوانان و رزکار خیلی ضرور است.

از چاقی نا مناسب خود رنج میبرم چه باید بکنم تا لاغر شوم.

گل محمد از خیر خانه

باید گفت که او لتر از همه به طبیب مراجعه کنید و تا رسیدن به طبیب این توصیه ها را عملی نمائید:

۱- مقدار هر دفعه غذا را کمتر سازید.

۲- مقدار غذا یتان را تماماً مصرف نکنید.

۳- خوردن بعضی از غذاهائی را که باعث چاقی میشود از قبیل کچالو، برنج و خمیر باب تقلیل بخشید و یا قاطعاً نمائید.

۴- از غذاهای پر کالری اجتناب کنید.

۵- ورزش از ضروریات بوده و آنرا ترک نکنید.

۶- زیر نظر طبیب معالجه رژیم غذایی تانرا تنظیم کنید.

نرس بااطمینان



نرس بدکتور :

مریض حالا به خود آمده وقتی کیلاس دوارا پیش دهنش بردم کف روی دوا رایف میکرد.



از: شریفه دانش ادیب

مادران و تربیه اطفال

بعضی از مادران روی اشتباه تصور می کنند که اطفال شان به اثر مطالعه و فرا گرفتن مضامین درسی مکتب ضعیف و نسانوان میشوند. از آن رو بالحن بخصوص خیلی کهنه فکراته خطاب به اطفال خویش چنین میگویند: جانمادر! از بس درس خواندن، کاملاً مریض و لاغر شدی، بکوش تا بیشتر ازین ناراحتی فکری نصیبت نگردد.

این عده مادران با چنین وضع اطفال نازدانه ای بار می آورند که در نتیجه با کتاب و مکتب وداع میگویند و کردار اشتباه آمیز و عادات نامطلوب والدین چون تپریکارد در مغز کودکان جای گزین میگردن. آنها کلماتی را که شنیده اند شکفت انگیزانه در مغز خویش تکرار میکنند و بالاخره به سطحی تگری و بی بند و باری میگردند.



کسی که بی بند و بار گردید آنچه دلش خواست همان میکند و در پهلوی سینما و بازی های مداوم، نیم سوخته های سگرت را از روی جاده ها نیز فرا موش نخواهند کرد. اینجاست که بچه های خوب مکتوب و روزه ارزشمندی نادرست والدین راه نامطلوب زندگی را پیش میگیرند و اگر اتفاق افتد باید دست آوردن اندک پولی به بدکردار می میرد.

بدین صورت وقتی که سن اطفال از مرحله خوردی بگذرد دیگر کار از دست میرود و ناله بقیه در صفحه ۶۱

گفتنی های کودکان



- ۱- وقتی کودک باشما صحبت میکند به حرفهای وی توجه عمیقی مبذول دارید.
- ۲- هنگامیکه درباره اتفاقی که برایش افتاده و در نظر او مهم است برای شما صحبت میکند یا سیر و حوصله بدان گوش بدهید.
- ۳- هر قدر که تکلم طفل مشکل باشد بگذارید حرفش را تمام کند و آنرا قطع ننمائید.
- ۴- سعی کنید که هنگام صحبت کردن با او آرام و شمرده تر حرف بزنید، اگر خود شما آرام و خونسرد باشید با احتمال زیاد او هم هنگام صحبت باشما احساس آرامش خواهد کرد. گاهی از اوقات برای او مشکل است که بتواند با بزرگترها در صحبت کردن همگام شود و اگر شمرده تر، کوتاه تر و ساده تر باری حرف بزنید برایش آسانتر خواهد بود تا روان صحبت کند.
- ۵- گوشش نمائید که انتظارات شما در زمینه تربیت کودک خارج از حدود فهم و توانایی او نباشد.

افسانه

بخت و بیز

ماکارونی

یک کیلو گوشت بدون استخوان را چرخ کرده سدق دانه پیاز را پوست نموده ریزه کنید و مقداری روغن را داغ کرده سباز ریزه شده را بین روغن بیندازید و چرخ دهید تا اینکه پیاز گلایی رنگ شود. بعد گوشت را بالای پیاز علاوه کرده کمی سرخ نمائید و اندکی آب به آن اضافه کرده بگذارید تا آب آن جذب شود. سپس نمک و مسرچ را اضافه کرده آب بادنجان رومی را در مقداری آب حل نموده به آن بیفزایید و بگذارید تا به روغن بیاید.



در یک ظرف بزرگ مقداری آب با کمی نمک بریزید و بگذارید بجوشد وقتی جوش آمد یک قطی ماکارونی را اگر در ازیا شد به اندازه شش ما نیمتر خورد کرده در آب جوش بریزید تا پخته شود. علامت پخته بقیه در صفحه ۶۱

رمز زنا شوهری

زن را باید احترام کرد

زن میتواند حس اعتماد و شخصیت مثبت را در مرد بوجود آورد و ورشید دهد. زنی که میخواهد شوهرش در زندگی موفق باشد باید روح شکست ناپذیر و اراده قوی داشته باشد و همان شباهت و ایمانی را که میتواند بوجود آورنده شخصیت مرد باشد در قلب خود پیر و زاند و اگر در این راه موقتاً باناکامی رو برو شد مایوس مس نگردد.

این حقیقتی است انکار ناپذیر که لباس و سرو وضع آراسته در مرحله نخست معرف شخصیت است و زن باید به این نکته توجه نموده و شخصیت مثبت مرد زند گیش را در دیدگاه مردم قرار دهد و احترام مرد را نسبت به او بره نکیزد.

زنی که مهربان و با گذشت است خیلی خوب میتواند شریک زندگی خویش را در صحنه زندگی مدد گاری نموده و زمینه موفقیت را برایش مهیا سازد. زن میتواند با فدا کاری و برد باری مرد تند خو را لجام گسته را رام نموده و احترام متقابل را در او بوجود آورد.



حسد به طبیعت زن غالب است

(سولون)

غیرت زنان حسد است!

یک زن مهربان و فهمیده وظیفه کلی و حتمی در موفقیت شوهر خود دارد. پس میتوان گفت که زن سازنده مرد و شخصیت اوست و باز هم به این عقیده میروسیم که زن را باید احترام کرد.



طرز آرایش و رنگ سیاه



از رنگ سیاه و لباس مشکی امسال میتوانی که از طرف روزنیز استفاده کنید درین فصل لباس اسپورت، دامن جاکت، دستمال گردن ویلان سیاه خیلی رواج دارد. اگر می خواهید که روزانه لباس سیاه بپوشید و شیک هم باشید لازم است موهایتان را به فرم جدید آرایش کنید. موهای که تا حده گردن دراز است فقط قسمتی از یکطرف آنرا کوتاه کنید و از سمت چپ روی پیشانی و بعد به طرف راست ببرید و حلقه حلقه نمائید. روی رابا سایه های زنده اما رنگین آرایش کنید. این سایه ها باید از چند رنگ متنوع ولی ملایم باشد.

پودر صورت که به رنگ زنده است باید در گودی یا عمیقی روی مالیده شود. برجستگی زیر ابرو را با سایه بنفش روشن و براق بپوشانید. روی پلک را سایه صورتی تمایل به پیازی بزنید. زیرمژه ها را خط نازک بنفش بکشید و به مژه ها پل سیاه بمالید. لبسریز باید به رنگ سرخ روشن باشد.

بقیه در صفحه ۶۲

زیبایی پاها

برای حفظ زیبایی پاها، باید در انتخاب بوت راحت و مناسب دقت نمود. اگر بوت تنگ و ناراحت کننده ای بپا کنید آنرا در چهره شما ظاهر می شود و پنجه های یا متورم می گردد. استفاده از بوت های راحت و مناسب برای روز و محل کار ضروری است.

سلامت پنجه ها :

اگر پاهایتان میخک کرده است قورا بوتهای تانرا عوض کنید و از پوشیدن بوتهای تنگ و نارام منصرف شوید و برای از بین بردن میخک پا نزد داکتر بروید و هم ماساژ و ورزش پاها را از یاد نبرید ماساژ پاها پوست را نرم و درخشان می سازد و خون را با سرعت بیشتری در پاها بگردش می آورد و ورزش نیز خستگی پاها را از بین می برد و عضلات را شکل بهتر میبخشد.

خستگی از دشمنان زیبایی و سلامت پاهاست چسب رانیز مگر میسازد. هر وقت احساس خستگی در پاها می خود کردید یک لیتر آب گرم و یک لیتر آب سرد آماده کنید و پاها را تانرا به تنوب در آب گرم و سرد قرار دهید. خستگی آنرا از بین میبرد.

سیاق های زیبا :

وقتی ساقها خوش ترکیب و زیبا باشند پاهای شما جلوه میکنند و جوراب علاوه بر اینکه به شخصیت زن میافزاید پاها را نیز زیبا نمودار می سازد.

اگر ساقهای شما باریک است از جوراب های کم رنگ و اگر ساقهای شما چاق است از جوراب های تیره رنگ استفاده کنید. (نسرین وردک)



اشتهای کودک از نگاه غذا

چرا کودک اشتهای خود را بین سن ۹ تا ۱۰ ماهگی از دست می دهد ؟
 يك طفل ممكن است غذای غير مایع را برای دوماه اول مشتاقانه خورده و بعد ناگهان اندکی اشتهای خود را از دست بدهد. یکی از دلایل آن ممکن این باشد که درین سن وزن گرفتن طفل بطی می گردد. در ۳ ماه اول طفل غالباً ماهانه در حدود ۲ پوند وزن می گیرد و در حدود ۶ ماهگی شاید وزن گرفتن ماهانه به یک پوند باین آید در غیر آن طفل بسیار چاق خواهد شد و دلیل دیگر آن ممکن تکلیف دندان کشیدن طفل باشد.

بقیه در صفحه ۶۲



دخترانان

توندون

بو هنمل غلام جیلانی یفتلی

وچرا بعضه آدر حالت اضطراب بسرسی بریم؟

تشویش واضطراب عبارت از آن نوع ترسی است که ما بصورت ضمن ودایمی به آن دچار میباشیم .
طور یکنه تشویش شکل حادو شهید داشته واضطراب بسیار عادی و معمولی است . روان شناسان تشویش را عبارت از ترسی میدانند که منبع وانگیزه آن به صورت درست معلوم نباشد باینصورت که مادر حالتی بسری می بریم که گویا باصطلاح تحت فشار من سنگ قرار داریم .

دنیادر نظر مادر سنگ و خصوصیت آمیز جلوه میکند . هر چیزی را که به خاطر می آریم در باره هر موضوعی که فکر میکنیم و هر آنچه را که احساس میکنیم ناگوار تلخ و ما یوس کنند معلوم میشود .

بر علاوه ، این احساس در ما پدید می آید که از آینده امید ی نیست . مساعی لازمه در داخل آن مشکل جایی را نمی گیرد و کسی هم به داد مانسرسد علاوه بر آن ، ناراحتی ، بیخوابی ، رویاهای مخوف و احساس تنهایی نیز از عوارض دیگر تشویش به حساب میرود . چنین یک حالت روحی را که بصورت عموم جسم و روحا مضر است تشویش می گویند . بعضا اینکه به صورت آگاهانه نمی دانیم چه علتی وجود دارد که ما را اینقدر ناراحت ساخته است بدوره های کودکی انسان رابطه می گیرد . آنکه دوره طفولیتش با خواری به پایان رسیده باشد به صورت ناخود آگاه دنیارا بخود رشن میداند هر چه که واقع شد ، به آن اژهان نظر بد بینانه و مخاصمانه می بیند و باینصورت تشویش خلق می شود . بر علاوه آن عدم استوار نگه داشتن روابط فامیلی ، احساس حقارت اندیشه حفظ وبالابردن موقعیت اجتماعی ، وده ها عوامل دیگر که محصول زندگی امروز است همه در ایجاد تشویش رول عمده دارند .
بقیه در صفحه ۶۱

کیسرسی داوید آواز خوان جوان

او که بتازگی پا به سن بیست و یک سالگی گذارده یکی از چهره های درخشان شبکه رادیو تلویزیون می باشد . چهره طفلانه با چشمان سبز سیر و بدون حر کسی اش شباهت تمام به جین فوندا دارد . او بزودی پله های شهرت را طی نموده و در پرو گرام مسلسلی که بنام «نگاه» از شبکه تلو یز یون بخش می گردد تواجست تا بخوبی بدر خشد .



او لحظه ای که برای اجرای کانسرت روی سن ظاهر می شود با شور و هیجان از طرف جوانان بخصوص دختران استقبال میگردد وساعت ها برای دو باره خوانندش کف میزنند ، بسیاری هواخواهان وی پیرا هن های را فر ما یش داده اند که روی آنها چهره داوید نقش یافته است شهرت وی زمانی آغاز یافت که در نقش کوچکی روی پرده

کتابخانه کلب جوانان

کتابخانه کلب جوانان که مر بوط ریاست کتابخانه عامه کابل وزارت اطلاعات و کلتور میبا شد . در سال ۱۳۴۵ تا سنیس و برای استقا ده جوانان قرار داده شد .

این کتابخانه درای هفتصد جلد کتاب بوده و روزانه در حدود ۱۲-۱۵ نفر از جوانان که عضویت کلب را دارند از کتب این کتابخانه استفاده میکنند .

جوانانی که عضویت کلب را دارند بر علاوه مطالعه کتب از و سایبل ورزشی این کلب نیز استفاده می کنند .



گوشه ای از کتابخانه کلب جوانان

قصه ای

هوا صاف و گواری بود و قلب هر جوان را به کار و فعالیت میداشت .

بلی! آن روز ، روز اول نظام نوین جمهوریت بود که تو سطر با زوان قوی واراده متین و خلل نا پذیر
ژونون

آن روز هنگامی که از بسترم بلند شدم دیگر همه چیز عوض شده بود بلی! همه چیز ، و قتی به خور شید نگاه کردم ما نند همیشه بسی نور نبود بلکه اشعه وی حرارت دیگر داشت .

بلی! آن روز بروی گل ها پتهها و درختان قطرات شبنم مملو از نشاط و خوشی پاشیده شده بود .



شاگردان ممتاز



نام: لطیفه واسعی
صنف: دوازدهم هم لیسه رایجه بلخی
درجه: اول نمبر
سن: ۱۷ ساله
علاقتمند: به ورزش
آرزو: میخوام در آینده معلم شوم



نام: زکیه دانشمندان
صنف: دوازدهم دام لیسه مریم
درجه: اول نمبر
سن: ۱۹ ساله
علاقتمند: ورزش باسکتبال
آرزو: میخوام در آینده دیپلما بشوم

پاوول هاممل

ستاره موسیقی پاپ

پاوول هاممل بدون شك یکی از شخصیت های معروف موسیقی پاپ مردم سلوواک می باشد. او که آهنگساز، گیتار نواز و سراینده می باشد یکی از چهره های بنام در بین محصلین پوهنخی حقوق پوهنتون کومنیوس در براتیسلاوا می باشد. امسال او بیست و پنجمین سالگرد تولدش را جشن گرفت. او چنان امسال رهبری گروه نوازندگان و سرایندهگان را بدوش گرفت که در کشور های چلی مکسیکو، برازیل، مالتا، المان دموکراتیک کنسرت های جالبی اجرا نمود.

او در کارش علاقه فراوانی داشته. و به موسیقی «عشق» می ورزد. او حتی توانست آهنگ های سنگین برای آثار بوتولد برست نمایش نامه نویسی معروف بسازد و در آهنگ سازی سعی می کند تا از مایه های مردمی استفاده نماید. به صورت مختصر او توانسته در مدت کوتاه با قدرتمندی در جهان آهنگهای رنگینا به صدا در هنر موسیقی برای خود راه باز کند.



او امروز بزبان گویای نسل خود تبدیل شده است.

او را هواخواهان نش پنام اسپری باگیتار سنگین می خوانند. به این ترتیب او یکی از مبرزترین چهره های موسیقی پاپ می باشد.

من کوچکترین عضو خانواده خود هستم البته این مهم نیست چیزیکه مهم است اینست که یک عیب بدنی دارم یعنی یک چشمم معیوب است

پاین معنی که گل بزرگی یک چشمم را بدنما وبد ترکیب ساخته است

وهمین عیب بدنی سبب شده است که خواهران و برادرانم همیشه مرا طعنه بدهند و همیشه این عیب را به رخم بکشند حتی از رفتن به سینما پامن خود داری میکنند و من از این موضوع رنج زیاد می برم.

آقای مدیر!

شمارا به خدا به خانواده ها بگویند که اگر کسی عیب بدنی پیدا شسته باشد به اراده خودش نیست بنابراین چرا دیگران حتی بسرا دران و خواهرانش او را تحقیر میکنند و باعث اذیتش می شوند؟

نلیسه - ع
صفحه ۵۱



مدیر محترم مجله ژوندون!

از وقتیکه ستون درد دل جوانان را در مجله ژوندون مشاهده میکنم باعلاقه زیاد مطالب آنرا میخوانم و در ضمن متوجه میشوم که این من تنها نیستم که عقده و درد دلی دارم بلکه جوانان دیگری هم هستند که از باعث رنج و عذابم شد، و در هر حال

نداشته، همه خوش بو دند کف میزدند. در حالیکه عرق از سر و روی شان جاری بود می خندیدند و به آینده خوش آمدید میگفتند هلهله و هیاهوی شان سراسر کشور را تکان

سرس قهرمان این نظام به میدان و زنجیر اسارت را از هم مستانده روح مستعدیدید گا پنداراد ساخت و به همه نیروی کار و رت قلب بخشید.

مردم دیگر بیم و هراسی در دل شماره ۲۰

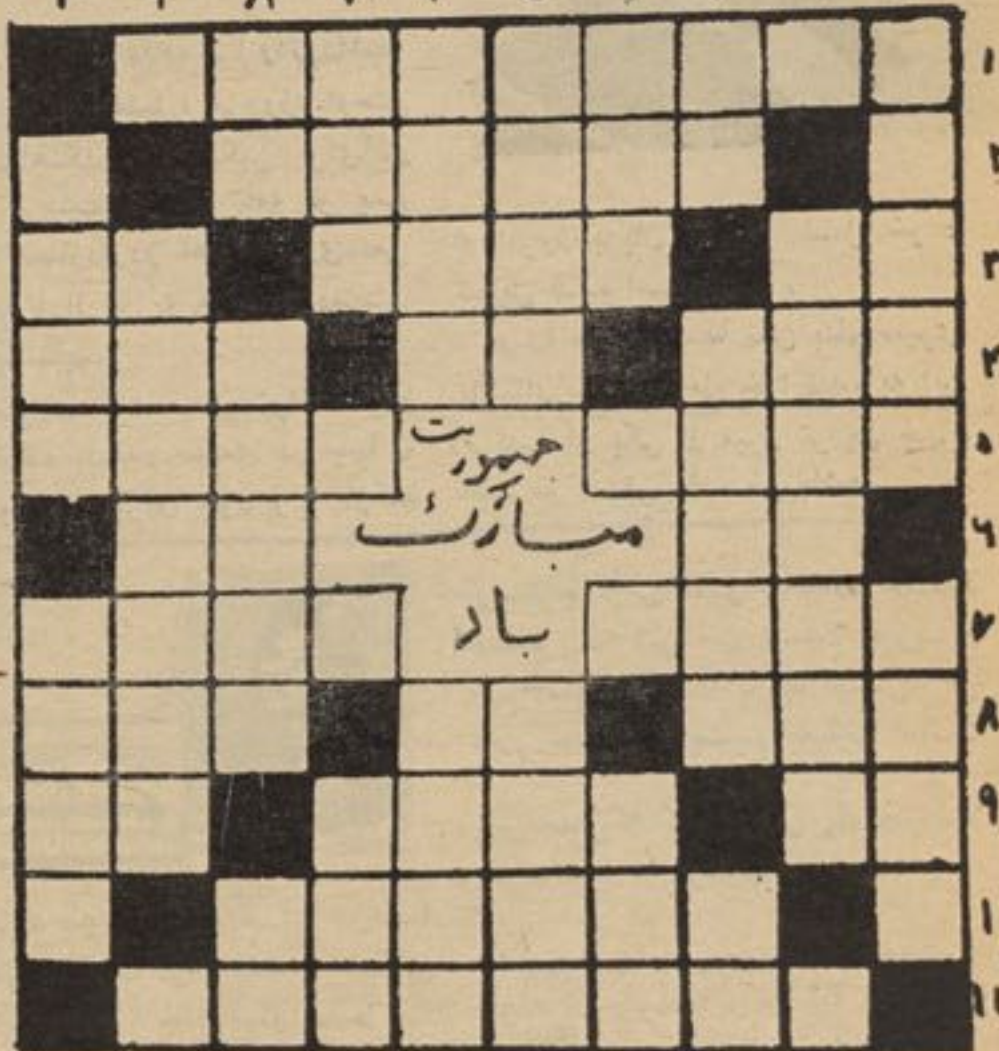
آن روز

جدول کلمات متقاطع

افقی :

- ۱- شخصی اول دریک روزیم جمهوری - ۲- یکی از آوازخوانهای رادیو که فعلا آهنگی نمی سرا یسد - ۳- هم در چاه است و هم در دریاها نبادید به این عمل عادت گرفت - توان و طاقت (پنبستو) - ۴- جمع آن ادراك است. و او در میا نش نیست و گرنه روشنی بود. در واژه (عربی)
- ۵- نام اول حزب محافظه کار انگلستان - تگری است اما پریشان
- ۶- ماسر - ۷- تکرار یک حرف در چهار خانه - شاگرد یا ندارد
- ۸- اگر (ه) اشرا (ح) بسا زید پیاله میشود - ماده منفجره - از کمانرها میشود - ۹- از آنطرف یا- شیک است و آخرش را نادیده بگیرد .
- اگر چنین نمیشد خشک بود - ۱۰- با میکرو سکوپ میتوان دید .
- ۱۱- شاعر معروف فرانسوی .

۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱



طرح کننده شیما امین متعلمه صنف دهم لیسه را به بلخی عمودی:

- ۱- دلیری - بسیاری از شاگردان تنبل چنین هستند - ۲- برو مندی
- ۳- بلی بزبان خارجی - کتاره و گوشه - باز بی دم ۴۰ قسمتی از پا - این ... بی هنر پیچ پیچ ۵- آلمان را بعضا چنین میگویند - مثل حرف اولش در آخر هم بیا و رید نام یک شاعر فقید افغانی بدست می آید .
- ۶- حرف آخر ندارد و گرنه مبارک است . همیشه و به تکرار .
- ۷- دیوانه را بعضا چنین میگویند - گفته خداوند را گویند .
- ۸- یک بلسان خارجی - با ران های شدیدا درهند چنین میگویند کلمه ندائیه .
- ۹- مساله ای که در امریکا رئیس جمهور را دچار تشویش ساخته .
- ۱۰- آنچه کسب میشود - تکرار یک حرف در چهار خانه .

صفحه ۵۲

قطعاتی از شماره گذشته!

نفر مسافر آن نابود خواهند شد . کسیکه در تلفون حرف میزد مطالبه دو میلیون دالر را برای رفع

۱- کشش آب، شمریخ و اقسام میوه های خشک و ترولی فراوانتر از هر چیز دیگر در آنجا مگس است .

۲- آرام از او می پرسیم . چیست چیست ؟ سرش را بلند کرده بعد از لحظه

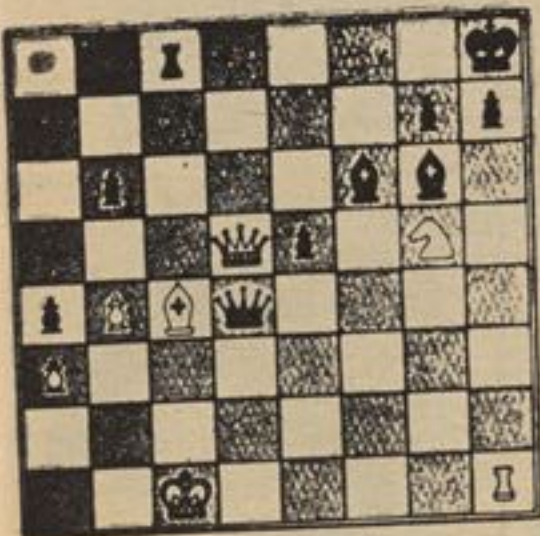
۳- باید دقت کنیم چه مرحله دلوگوسود سترگو د نوو نروویو که شبکه تکلیف بود بر مینا دباره خطرناک ده . که افه لادوی متلاکوکوماه لومری سوکی ویزنل شی . تصوی اکتروول به بی اسانه دی .

۴- نیم ساعت بعد رفقای ستار دربین سینما بودند ... بچه فلم که عاشق دختر فلم شده بود مخالفان خود را

۵- ماتریبا یکسال تمام از ما پیش خود را به کمک سگهای پولیس در قسمت کشف مواد منفلقه ادلمه

درین کلیشه قطعاتی از مضامین مختلف شماره گذشته را ملاحظه می کنید - لطفا برای ما بنویسید که هر قطعه مربوط بکدام مضمون شماره گذشته میباشد.

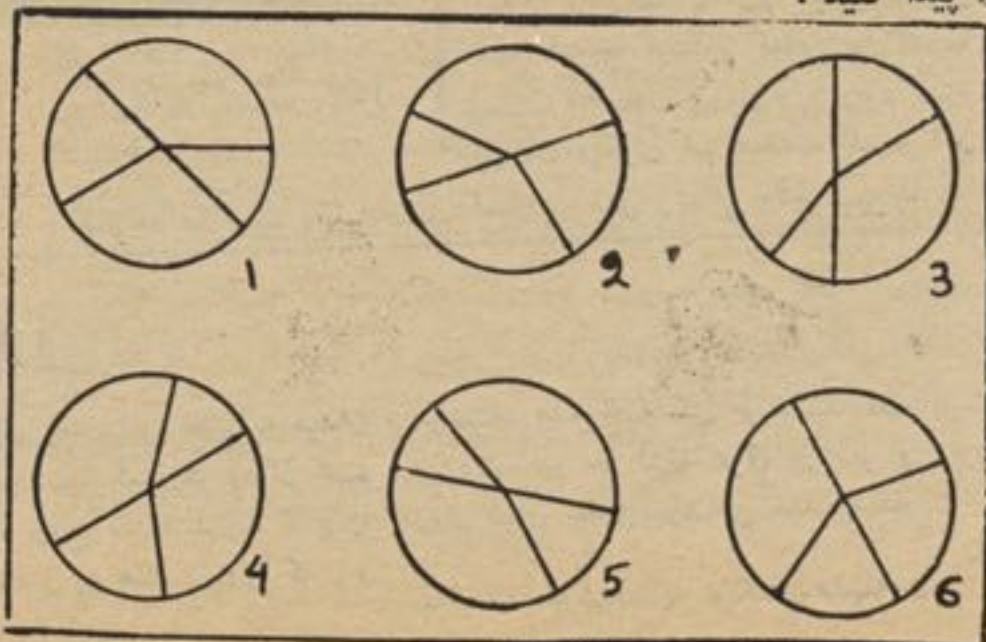
مساله شطرنج



درین مساله سفید هفت مهره و سیاه ده مهره است . سیاه بازی را شروع کرده در دو حرکت سفید را مات میکند طرز شروع بازی را میتوانید حدس بزنید ؟

کدام دایره!

اگر با دقت به این دایره ها نگاه کنید متوجه خواهید شد که یکی از آنها در ترسیم شعاعها با دیگران فرق دارد آیا میتوانید آن دایره را پیدا کنید ؟





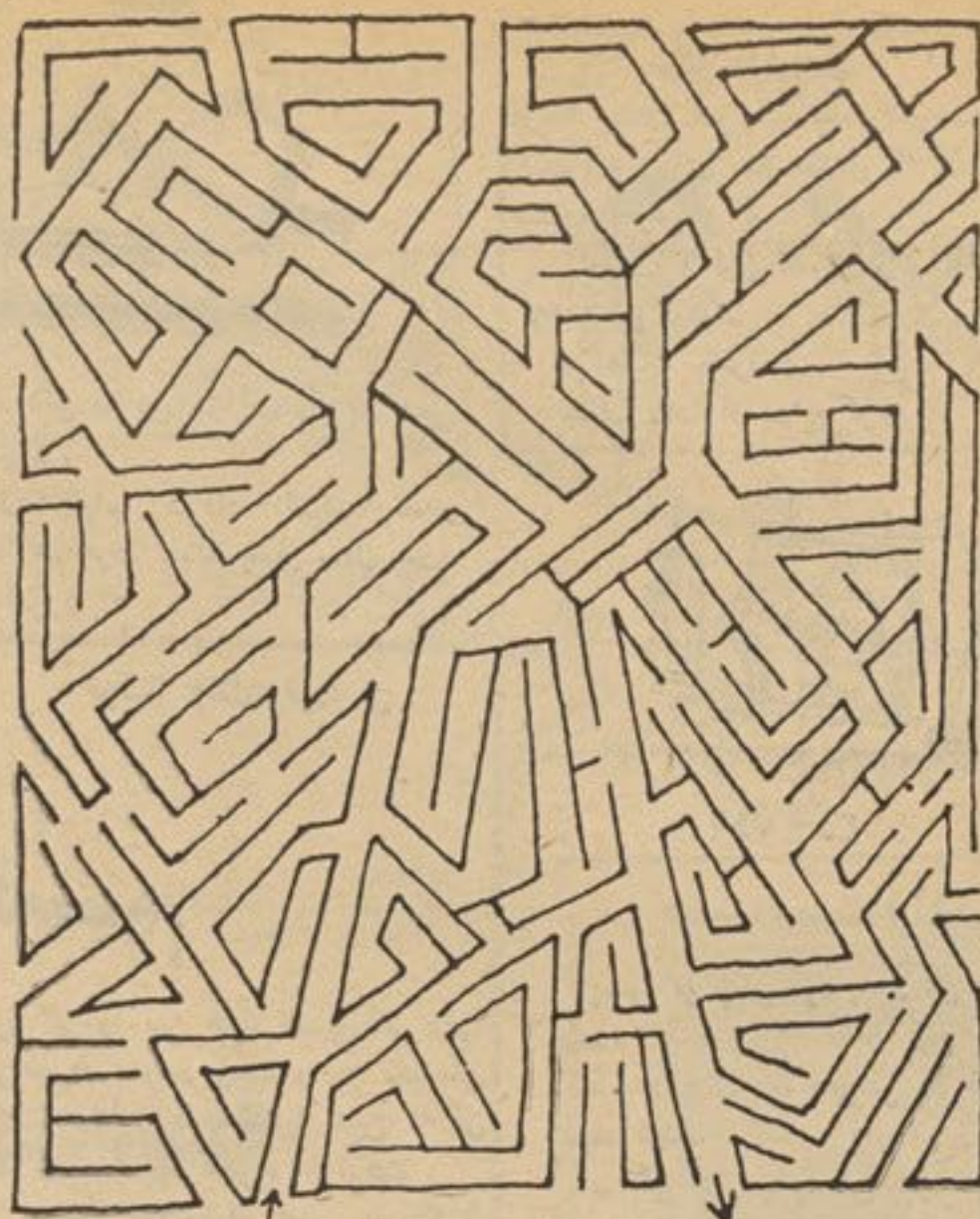
این عکس چیست



به این کلیشه توجه کنید، آیامی
توانید بگویند که مربوط به چیست؟
بوتنه گیاه است یا ریشه درخت
یا مسیر آب یا چیز دیگر؟

آیامیدانید

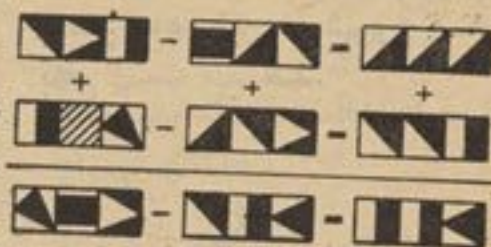
نگاه کردن به این تصویر انسان
را بیاد یکی از داستان های معروف
می اندازد - آیا نام این داستان را
میدانید؟



از راهی که با تیر نشان داده شده همراه یک خود کار سرخ حرکت کنید
و بدون اینکه به مانعی ای برخوردنماید از دروازه دیگری که آنهم با
تیر نشان داده شده خارج شوید

اعداد نامعلوم

این مربعات به عوض اعداد در این
شکل گذاشته شده اند اگر اصل
اعداد را در جای شان قرار دهیم معادلات
مذکور صدق میکند - کوشش کنید
که اصل اعداد را پیدا کنید؟



بپوشید نوجوانان با
شیک اسب نشان نه تنها به اقتصاد
ملی خود کمک میکنید بلکه باعث
تقویه صنایع ملی خود هم میشوید.



بوتن پلاستیکی وطن از نگاه
جنسیت، زیبایی و دوام بر بوتهای
خارجی برتری کامل دارد و با خرید
آن اقتصاد خود را تقویت مینمایید



HORSE BRAND SOCKS

به کسانی که حداقل به چهار سوال این دو صفحه جواب درست بدهند
به اساس قرعه یک سیت جراب اسب نشان جایزه داده میشود.



بهرسم این دو هنرپیشه نگاه کنید
اگر موفقی به شناختن آنها شده
اسم هر دو را با قلم مشترک نشان
بما بنویسید

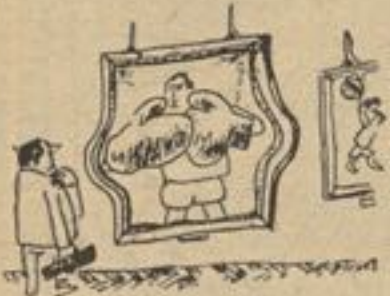
به این سوالات پاسخ دهید

- ۱- فضانوردان سکا یلاب چند روز رخصت میمانند؟
- ۲- بندرا نایکه صدرا عظم کدام کشور است و آن کشور در کجا
موقعیت دارد؟
- ۳- صفحات اختصاصی ژو نلون که همیشه چاپ میشود چند صفحه
است؟

گفتگاو

نکته ها لیودی

از يك ستاره معروف سينما تعريف می کنند که روزی بدو ستش که او هم ستاره معروفی بود گفت:
- امروز او لین قدم را برای طلاق گرفتن بر داشتیم.
پر سید: چطور؟
جواب داد: از دواج کردم!



بدون شرح

علت دست دادن

پسر کو چکی نزد پدرش رفته گفت:
- پدر جان ... سوالی در ذهنتم ایجاد شده.
- بگو چه میخواهی پسر سی؟
- چرا هنگام عقد عروس و داماد دست همدیگر را میگیرند و با هم دست میدهند.
پدر آهی کشیده گفت:
- این يك رسم است پسر م...
بکسر هاهم قبل از شروع مسابقه باهم دست میدهند.



بدون شرح

کارت و یزت

(ولتر) نو یسنده معروف فرانسوی روزی ژان ژاک رو سو را بخانه خود دعوت کرد و لی و قتی رو سو بخانه ولتر رفت او را در خانه ندید و در انتظار آمدنش عقب میز گرد پراونشست، یکی دو ساعت گذشت ولتر نیا آمد و رو سو که آدم کم حوصله و تند خوئی بود روی میز غبار آلود ولتر با انگشت رسم مر کسب را نقش بست وزیر آن نوشت خن چند روز بعد که ولتر، رو سو را دید به او گفت متاسفم که بخانه آمدید او گفت متاسفم که بخانه آمدید و من نبودم اما کارت و یزت شما را زیارت کردم.

ژوندون

- اگر به من جواب رد بدی میمیرم.
زن جواب رد داد. الکسا ندر دو ما هم مرد. البته چهل سال بعد از آنروز!

نوشته جلال: نورانی

فدای عشق

الکساندر دو ما (پدر) فریفته زنها بود و عیاشی بسیار میکرد. روزی یکی از زیبا ترین زنان پاریس گفت:

حرف شنو

اولی: چرا چوب سگرتت اینقدر دراز است؟
دومی: بخاطر اینکه داکتر بمن گفته از سگرت دوری کنم.

فانتیزی وطنی

شب نشین نو آسبه میرزا تبسم

بردگی را بین خود تقسیم کردیم، من همراه سرور و صفدر به سینمای باختر رفتیم اما شمس الدین که آن فلم را دیده بود همراه ما نرفت. نزدیک های شام پیش بایسکل سازی یعقوب، غوث الدین پنچری يك بایسکل را میگرفت همراهیش جور پرسانی کردیم، گفتیم:
- بچیم با یسکله از کجا کردی...؟
غوث الدین جواب داد:
- ده ای کو چه آهنگری هیچ بایسکل سلامت نمی مانه میرزا تبسم يك رفیق آغایم اس... بیچاره خانه ما آمده بود با یسکله پنچر شد بایسکله آوردیم که پنچری بگیرم... سرور پرسید:
- میرزا تبسم...؟ باباه غلام سخیره میگی...؟
- شما اوره از کجا میشناسین؟
- هیچ همتور... رفیق ما س... غوث الدین گفت:
- همراهی ماهم يك خوشبختی دارن... آمده که از بایم قرض بگیره... شوشش نوایش اس...
خو... ما خبر نداشتیم... از کد نام نوایش؟
- غلام سخیره خدا يك بچه داده... اما مسکین وقتی که ده سرویس بالاشده پول ها یشه از جیبش کیسه بر زده...
- کی؟
- امروز... او پول هاره بایش داده بود که از خاطر شو شش بچه خود سودا بخره... من و سرور بطرف همدیگر نگاه کردیم، خنده مان گرفته بود، همراه غوث الدین خدا حافظی کردیم و بخانه خود برگشتیم.
(پایان)

بخره... سرشته ده فلاش گرم میکنیم و ترق زدن برش تنگه نمی مانیم. در جیب هر کدام ما يك قطعه بود که جیک هایش را نشانی کرده بودیم. صفدر و شمس الدین بجان غلام سخیره رفتند... غلام سخیره شانده کو چه ریکاخانه میشینند، ماهم عقب کابل ننداری طرف کمپ های جشن در همان چمنهای خلوت رفتیم و منتظر آمدن آنها شدیم من يك قوطی سگرت کی دو هم گرفتیم، نیم ساعت بعد صفدر و شمس الدین همراه غلام سخیره آمدند معلوم میشد که غلام سخیره را خوب گپ داده اند. ما طوری وانمود کردیم که به هیچ صورت منتظر آنها نبوده ایم بعد از احوال پرسى از غلام سخیره و طفلیکه نو شده بود. قطعه را در میدان انداختیم. چند دفعه اول با پر ضعیف خود چال میرفتیم و خود را به غلام سخیره می باختانیم تادل بگیرد و نفهمد که دست همگی ما یکی است ظاهراً شمس الدین و صفدر طرفدار غلام سخیره بودند و من و سرور يك طرف بودیم. شور خوردنی يك هزار و دو صد افغانی غلام سخیره و چهل و پنجاه افغانی شمس الدین و صفدر را بردیم، بعد يك گفتگوی ساختگی بین ما در گرفت و از هم جدا شدیم شمس الدین و صفدر يك طرف و ما به سمت دیگری براه افتادیم. غلام سخیره را بسیار زور داده بود حرفهای شمس الدین و صفدر که حاکی از جوانی و کاکه جوانی بود باعث شد که غلام سخیره نتواند پول باختگی خود را از ما پس بخواهد. چاشت در هوتل بامیان همگی ما دوباره جمع شدیم. صفدر خندید و میگفت: دیدین چطور حریفه این ساختیم؟ پولهای

همین میرزا تبسم که چند سال پیش با خانواده قدوس شان خویشی کرده بود و خواهر قدوس یعنی دختر سر کاتبرا برای پسر جوان خود گرفته بود. درین روزها صاحب سومین نواسه شده است.
پرروز که همراهی سرور و شمس الدین از کوچه آهنگری طرف کوچه علی رضاخان می آمدیم وی خواستیم در سرچوک پست کارتهای سینما هارا ببینیم و اگر کدام فلم واره دار باشد خود را به سینما بزینم دم کوچه پیشروی دکان رنگ فروشی صفدر دم روی ما را گرفت و گفت:
- او کلفت ها... ما از مفلسی مردیم يك خبر ماره نگر فتن. سرور که يك روز همراه همین صفدر بخاطر دهن پوچش قلبکی جنگ کرده بود و نزدیک بود یکی دیگر را همراهی چاقو بزنند و ما خلاص شان کرده آنها را آشتی انداخته بودیم، گفت:
- برو بچیم... خدا و راستی خود ما خراب خراب استیم پول سینما هاره از صوفی قرض گرفتیم... اینا لسی دل ما اس که يك سینما بریم... صوفی در کوچه آهنگری یعنی نزدیک خانه ما دکان داشت و از آهن خوب خوب چیزها جور میکرد. صفدر خنده بلندی کرد و گفت:
- خی بگیرین که غلام سخیره ره لچ کنیم...
شمس الدین با علاقه خاصی گفت:
- پیسه داره...؟
- ها... چطور نداره... از خاطر شو شش بچه خود از خانه پیسه گرفته دلش است که سودا

صورت و عقل

بر ناردشاه چهره زشتی داشت
 در یکی از روزها این نویسنده
 شوخ طبع انگلیسی از خانمی نامه ای
 دریافت کرد که مضمون آن این بود:
 - اگر ما با هم از دواج کنیم
 خداوند پسری بماند داد که
 صورت خوب من و عقل شما را خواهد
 داشت.
 و بر ناردشاه در جواب او
 نوشت:

- و من میترسم که خداوند
 پسری به ما بدهد که عقل شما و
 صورت مرا داشته باشد !!



شکار خرگوش

فانتزی خارجی



بدون شرح

نوشته: یاسن انتوف
ترجمه: غلامغالی

قصه غمگین و طویل من

رفتم در آنجا نیز یک تعداد اشخاص نو بست
 گرفته بودند یک نفر از کارکنان دکان سلمانی
 موظف بود تا به مرا چنین نمره بدهد و از
 سو تفاهم ویایی نوبتی جلو گیری نماید .
 به آنها گفتم : رفقا ... دوستان ! شما
 میدانید که آدم هر روز ازدواج نمیکند ...
 همین برادرک کوچک شما یعنی بنده حقیر
 امروز داماد میشوم . همه در محکمه انتظارسار
 مرا دارند چه میشود اگر لطف نموده مرا
 موقع بدهید . همه بطرفم بدید دیده گفتند که
 ما آدم های جالباز و دروغگو را خوش نداریم
 و با این گپ ها بجان ما زده نمیتوانی . بالاخره
 چون برای شان قسم خوردم و یک پنجه گریه
 نمودم حرفم را قبول کرده بمن موقع دادند
 به این طریق ریش و سر تراشی من موفق
 بود اما سلمانی بخاطر یک مرتب تق میزد
 که عجله کند ، در فرق سرم یک میدان والیبال
 رسم کرد - البته عمدی نبود همینطور نا
 غلطی ماشین رادر فرق سرم دواییده بود .
 بافحش و دشنام از آنجا خارج شده باعجله
 بخانه رفتم که کلاه خود را پیدا کنم و بسر
 بگذارم تا مورد تسخر واقع نشوم . همراه
 تارو سوزن یک آستینم را که دکمه اش
 گم شده بود کولا زدم ستوجه بوت های خود
 شدم که رنگ نشده و چمک بود اما وقت
 نداشتم فکری بحال آنها بکنم حتی چند دقیقه
 از وقت نکاح ما هم گذشته بود و من هنوز به
 آنجا نرسیده بودم - با عجله یک مغازه
 کلفروشی رفتم در آنجا گلی که مناسبت
 محفل عقد نکاح باشد تیا فتم - دویده به
 مغازه دیگری مراجعه کردم - در آنجا هم
 گل های خشکیده را میفروختند طبعاً لوحه
 آن دروغ میگفت زیرا روی لوحه نوشته بودند
 « در همه وقت گل های تازه . ناچار یک دسته
 گل از همان گل هایی که روی قبر میگذازند
 خریدم و دووان دوان خود راه یک غرفه
 تیلفون رساندم - دوستو تینگ - واحد پول
 بلغاریا - انداختم ولی توانستم تیلفون کنم
 فهمیدم که تیلفون مذکور را بعضی ها برای
 اینکه دوستو تینگ را از آن بدزدند خراب
 کرده اند به غرض دیگری مراجعه کرده از
 آنجا نمره دوستانم را دایل نمودم ولی بر

شده بود و شب قبل آنرا از کاغذ های
 مرطوب پر نموده بودم و به اصطلاح درقا لب
 گرفته بودم تا اندکی کج و جوی آن درست
 شود . از بین یک قوطی دکمه های آستینم
 را بیرون کشیدم ولی یکی از آنها گم
 شده بود که نتوانستم پیدایش کنم .
 وحالا کار مهمی که در پیش دارم تراشیدن
 ریش و اصلاح موهایم میباشد و بعد خریدن
 یک دسته گل و تیلفون کردن به یگان دوست
 و رفیق که بحیث شاهد در محفل عقد نکاح
 ما حضور داشته باشند .

به اتو خانه رفتم - در یک گوشه سالون
 اتو کاری در پرده است که آدم میتواند
 تا اتو شان لباسش در آنجا با نیکروز بسر
 بیاورن انتظار بکشند من هم عقبسب آن در
 پرده رفتم در ریشی خود را کشیدم و در همان
 حالت انتظار به دفتیکه فکر میکردم - شا
 یه او هم در همین دقایق مصروف زیبا ساختن
 خود باشد . در حالیکه از خنک میله زیدم
 با خود اندیشیدم که نباید وجود عکاس را
 فراموش کرد - باید از آن محفل عکس های
 رنگه بگیرد . یک وقت متوجه شدم که کسی
 بفکر اتو کردن در ریشی من نیست اتو کاران
 گرد هم جمع شده قصه میگردند باعصبانیت
 علت اینکار را پرسیدم ، گفتند :

- برق نیست ...
 از آنجا بر آمده بیک اتو کاری دیگر رفتم
 ولی در آنجا برق بود ولی ماشین شان خراب
 شده بود . با عصبانیت به دکان دیگری
 مراجعه نمودم در آنجا یک صف طولانی را
 مشاهده کردم که همه به انتظار اتوشدن لباس
 خود نشسته اند گفتم بمن حق اولیت بدهید
 آخر من امروز داماد میشوم - یک نفر خندیده
 گفت :

« او هوهو ... حالا حتی به تو هم زدنم
 دهند ... ؟
 با عصبانیت ویرا فروختگی بخانه رفتم
 اتوی همسایه را خواستم و خودم به اتو کردن
 آغاز نمودم ، یک وقت بوی سوختگی به مشام
 رسید ولی مهم نبود - رنگ پهلونم تیره برد
 و جایی سوختگی آنقدر معلوم نمیشد . بعد
 از اتو کردن کرتی و پهلون به دکان سلمانی

خوانند گان عزیز شاید مرد کوچک اندامی
 را که ریش ترا شیده دارد و بعضی ریش روی
 ناسته با چشمان خواب آلود دم دکان
 شیر فروشی گوجه می آید دیده باشید .
 این شخص نحیف و لاغر در عین حال
 خیلی تندخو و عصبانی هم است . بمجریکه
 دوشیزه فروروشنده ، او را اندکی معطل
 بسازد سرو صدای این موجود عجیب و عصبی
 بلند شده همه را دشنام میدهد و حتی
 فروروشنده را متقلب و چناینگار خطاب نموده
 همرا با حرف های نیشدار خود تکان می
 دهد . باید به اطلاع تان برسانم که این
 شخص ضعیف و چنگره خورم هستم - وحالا
 اگر حوصله داشته باشید بمن اجازه بدهید
 قصه طولانی و ترازیدی خود را برای تان
 آغاز میکنم و اگر حوصله ندارید و اجازه نمی
 دهید باز هم به بلایم .

باید عرض کنم که من یک زدن جوان را
 دوست داشتم - او هم مرا دوست داشت و
 با بقول بعضی ها « با هم ارتباط داشتیم »
 او زن قندول و مهربانی بود و من از دل و جان
 عاشق او شده بودم ، اسم نا زینش « دفتیکه »
 بود . یک روز به او گفتم :

دفتیکه جان ... بگیر که ازدواج کنیم ...
 آخر من و تو تاکی همینطور مجرد باشیم ؟
 او هم قبول کرد و قرار گذاشتیم فوراً
 ازدواج نمایم ، من کار های ضروری خود را
 یاد داشت کردم ، او گفت : باید موهای خود
 را تونی کنم .

فردای آن روز یعنی روز ازدواج از
 خواب بر خواستم - به آینه نگاه کردم ازینکه
 به « شارل بوایه » اندکی شباهت پیدا کرده
 بودم - خوشحالی شدم - یک در ریشی به
 اصطلاح « پلو خوری » سه سال قبل برای
 خود ساخته بودم - زیرا فکر میکردم شاید
 روزی برای من تقدیر نامه بدهند و در روز
 گرفتن تقدیر نامه باید سر و وضع من خوب
 باشد ولی بعضی من آدم جایلوسی تقدیر
 نامه گرفت بسر حال همان در ریشی را از
 الماری کشیدم تا در بهترین روز حیاتم
 یعنی روز عروسی دوبر کنم . در ریشی مذکور
 چمک شده بود همچنان بوت هایم چمک



بر ناردشاه

نکته هایی از بر ناردشاه

دلیل پیری

از بر ناردشاه پرسیدند:
 - از چه وقت احساس پیری
 کردید.
 تو یسنده جواب داد:
 - روزی بیک خانم جوان چشمک
 زدم و او از من پرسید:
 - آیا چیزی به چشم تان
 افتاده است ؟!

از بر ناردشاه پرسیدند:

- بازن از چه چیز او با ید حرف
 زد.
 - از زیبایی او .
 - اگر زیبایی نیا شد چه ؟
 - از زشتی زنبهای دیگر !

بدشمناسی

بر ناردشاه از سر فیه کردن
 تا شا چیان در سالون تیا تر بدش
 می آمد بدین مناسبت میگفت :
 - از هر ده نفری که بر نشیبت
 میگردند - یک نفر شان به دا کتر
 مراجعه میکنند و نه نفر می آیند به
 که تما شای نمایشنامه های من !

شبییل

آهنگ شباويز

بچشمش خورد یکنوع اشاره توسط آتش و علامت دهی ... بعد دو پاره خا عوش شد صدای گوشنواز دیگری بگوشش میرسید . شاید صدای دریا بود ...

شبییل به دور دست ها نظر می انداخت و فکر میکرد ، روشنی مهتاب در برابرش چشمانش بشکل دسته های نور به اشکال مختلف بوجود می آمد و بعد دوباره خیره میشد اما شبییل بوضاحت در میان آنهمه نور دو چشم را میدید دو چشم زیبا را ... و تبسمی را که آدم نمی توانست در بر این آنحالت عادی داشته باشد ازجایش بلند شد و بطرف این چشمان براه افتاد او بطرف آن چشم های زیبایمیدید و آن لبخند ملیح او را بسوی خود میکشید . او پیشمیرفت و هرگز بعقب نگاه نمی نمود . در دهکده خانه پدرش بود . آهسته و پسا احتیاط سه ضربه بسفر نواخت ... و یکی آهسته گفت .

من هستم .. مصطفی ...

در واژه باز شد او قدم بیرون خانه گذاشت در د یگدان آتش شعله میکشید و سایه ها روی دیوار ها میر قصبندند . روشنی دیگدان انواع سلاح او را قایل دید ساخته بود . دسته کارد و تفنگچه اش در روشنی میدرخشید ... او قندی بلند و شانه های پهن داشت ، خانه پدرش در نظرش خیلی تنگ می آمد . به چشمان مادر خود متوجه شد ، تمام خطر هایی که او را تهدید میکرد نزد درنگاه های پر اضطراب مادرش پو ضاحت خوانده میشد و حدس زده میشد . مادر به نرمی گفت :

مصطفی .. چرا آمدی آیا به آنجا خواهی رفت؟

- بلی مادر .. به آنجا خواهم رفت . سبزه وقت میروی ؟

سفر دارم ..

مادر پیر فرزندش را خوب میشناخت و از همین جهت لازم ندید دیگر درین مسورد با او حرفی بزند مادر کنار آتش نشست . دامن خود را روی زانو ها پیش کشید ، بود . چشمان خود را بزمین دوخته گفت ؟

مصطفی .. از سه روز به اینطرف سپاهیان حاکم با تفنگ های خود نشان میزنند و کارد های خود تیز میکنند . بعد برای معلوم کردن تیز شدن کارد ها با آن موی دست های خود را تراشند ، آنها بیروت های خود را تاپ داده بطرف مانگاه میکنند .. مصطفی .. کدام حادثه بدی روی خواهد داد .

شبییل برگشته بطرف او رو کرد ، ولی نگاهش طوری بود که گویی هیچک از حرفهای مادر را نشنیده و یا اگر شنیده چیزی از آن نفهمیده مادر با دیدن آن وضع ناراحت شد و دیگر حرفی نزد ، شبییل تفنگچه او را کارد های خود را کشیده خواست استراحت نکند خواست برای اولین بار شبی بدون سلاح بخوابد .. در ضمن دیگر تصمیم نگرفت از آن ها استفاده کند .

بالا در قهوه خانه کلیسا نزدیک پنجره ای که باز بود حاکم مراد بیک و ویلیکو کیخایا نشسته اند ، حاکم با پیشانی ترشش خاموش و متفکر بنظر میرسد و لوله و ابسری چلم را می جود اما ویلیکو خوشحال است بلند شده قدم میزند و هر لحظه ساعت جیبی خود را که به توب شباهت دارد از جیب بفسل واسکت کشیده به آن نگاه میکند و بعد دوباره آنرا بجایش میگذارد . او دستهای خود را بهم مالیده میگوید :

سافندی .. همه چیز درست است کار مرا تماشا کن .. دیگر خیلی بدام نسزد دیک شد .

در مقابل حاکم بالای میز دو دستمال قرار دارد ، یکی دستمال سفید و دیگری یک دستمال سرخ این دستمال ها برای علامت دادن است

اگر حاکم از کلکین دستمال سفید را شور بدهد علامه رحم و شفقت او خواهد بود و اگر دستمال سرخ را تکان دهد علامه مرگ است آنها منتظر اند و بطرف کسوف چه مینمایند هیچکس معلوم نمیشود ..

را دادر مقابل دروازه دیده نمیشود مصطفی هم هنوز پیدانست حاکم می پرسد .

- خوب ... او چه وقت باز میگردد ؟ ویلیکو کیخایا پدر را دا جواب میدهد :

سعه چیز دو بره است .. او بهتر پس لباس خود را پوشیده و تبسم میکند .

حاکم به قهر میگوید :

- چرا تبسم میکند ... آیا اونمیداند که چه حادثه اتفاق خواهد افتاد ؟

- خبر دارد ... چطور خبر ندارد .

- تو همه چیز را براو پیش گفتی ؟

- ... همه چیز را ... ؟ مگر این امکان دارد ... اوه ... شما هیچ تشویق نداشته

باشید ... همه چیز درست میشود . یک ساعت دیگر هم گذشت ولی هیچکس نیامد

و ویلیکو کیخایا بارود م به خانه رفت ، در آنجا مدتی باقی ماند ، بعد دوباره برگشت .

حاکم باز هم پرسید :

- پس چه شد ؟

- بگذارید . حالا باز طور دیگر شده ،

اوه که اگر او را گیر می آوردم حقیقی را کف دستش می گذاشتم خود هم نمیدانم

که چه برایش گفته حالا گریه میکند و هر چیز را که پیش دستش است می شکناند و می گوید :

(نخواهم گذاشت یک تار موی از سرش کم شود او را ازین خطر باخبر خواهم ساخت

و به همرايش به کوه فرار خواهم کرد او که زنها ... زنها ... اینطور هستند ، کم عقل ها

اما خواهد پر آمد . من امر کردم .. حالا خواهی دید ..

حالا او را نزدیک دروازه خواهی دید .. حاکم دستش به ریش خود کشیده خاموش

ماند . دود آبی چلم در اطراف چهره اش تیت میشد . و درین وقت ویلیکو کیخایا با خوشحالی گفت :

- ایته .. را دا از دروازه بیرون شدی

از طرف دیگر مصطفی می آید . حاکم و ویلیکو کیخایا بطرف کلکین باز دویدند و در عقب پرده پنهان شدند ، او را تماشا می کردند

مصطفی از وسط کویچه می آمد در بالای پام و در بالای درختان میوه آفتاب می تابید . دور تر در قسمت وسط کویچه کوه معلوم میشد

همان کوهی که مصطفی فر مانروای آن بود . او هیچ نوع اسلحه ای با خود نداشت

اما دلبرانه قدم بر می میداشت ، لباس آبی و واسکت طلایی به تنش بود ، قد بلند و باریک داشت مخصوصا درین اواخر یک اندازه

لاغر شده بود و یک اندازه چهره اش سپاه به نظر میرسید ولی قیافه زیبا تر و مردانه

به او داده بود دریک دستش تسبیح کهربایی زرد فرستادگی حاکم بود و در دست دیگرش یک گل سرخ گرانقیمت که آنرا میخواست به

رانا بدهد او نزدیک بود ، بطرف رانا میدید و تبسم می کرد . حاکم ریش سفید خود را

چنگال زده گفت :

- او چه جوان ! چه مردانه !

درین وقت ویلیکو کیخایا گفت :

- افندی دستمال ! دستمال ... و او باز هم تکرار کرده گفت :

- چه جوان ! چه دلبر و مردانه ویلیکو کیخایا دستمال سرخ را از بالای میز گرفته و به طرف کلکین رفت و حاکم دستش را گرفته گفت :

- نی چور باجی ... نی ... چور باجی (چور باجی به معنی اصطلاحی - لاکترجم) ویلیکو کیخایا چیغ زده گفت :

- پس دخترم ... عزت و وقارم چه میشود ..

تا با استفاده از موقع با طاق داخل شود و کتا بها را یکی بعد دیگری بنظر تقدیس و احترام از نظر بگذراند و نامها و سطر های از آنها بخاطر بسپارد و بعداً یادآوری آن دو ستان و هم نشینان خویش را دچار اعجاب و شگفتی سازد .

او مرا دید که بر کتا بی نظر دوخته ام ، کتا بی که تا آن وقت بنظرش نرسیده بود . از من پرسید که در اینجا چه میکنم و با این کتابها چه کار دارم ؟ خواستم کتابی را که در دست دارم تهنان سازم ، اما او بسرعت آمد و کتاب را از دستم ربود و مرا بشدت و خشونت از اطاق بیرون ساخت .

او مدت زیادی در داخل اطاق باقی نماند ، بعد از لحظه ای از آنجا در

حالی که کتاب قبل الذ کر را بدست داشت ، بیرون آمد و با وضعی خشمگین و نهایت عصیان بر روی همسر خود داد زد و کتاب را بشدت سوی او پرتاب نمود و با خشمی پایان نا پذیر به دشنام دادن و نامزای گفتن ادامه داد . خشم او لحظه به لحظه بر همسر بیچاره و پسرانش فزونی می یافت و آنها را گاهی بشدت و خشونت و گاهی با تار و تالم مورد تهدید قرار میداد و از اینکه آرزو ها یش در باره فرزندانش بهدر رفته و آنها بجای آنکه شیفته دانش و معرفت باشند ، از پی هوا و هوس رفته اند و اوقات گرانبهای خود را در خواندن همچو لاطا یلاتی بهدر از دست میدهند ، اظهار افسوس و وندامت میکرد . که میداند ! شاید آنها هنگام اقامت در قاهره نیز شب و روز خویش را در خواندن همچو آثار رضا له ای میگذرانند ، در حالیکه پدر گمان میبرد ، پسرانش به تحصیل دانش مصروف خواهند بود و سوی علم خود را بلند

او به طرف کلکین رفته و دستمال سرخ را شور داد . صدای فیرهای متعددی تفنگ کشیده شد و شیشه های کلکین بلسرزه در آمدند . دیوار خانه ها تکان خوردند مثل اینکه سایه سیاهی افتاده باشد شبییل ایستادند و درین لحظه خیلی قشنگ تراز سابق می نمود . تسبیح از دستش افتاد ولی گل گرانقیمت را هنوز هم بدست داشت چند لحظه سکوت برقرار شد . فقط تا اینکه تفنگ های خود را از نو پر کردند از قسمت پایین محله فیرهای متعددی بطرف او شد ولی شبییل از جایش تکان نخورد فیرهای دیگر از طرف خانه ویلیکو کیخایا صورت گرفت . شبییل متوجه

شد که رانا بطرف او میدود و دست هایش را طوری بلند کرده بود که گویا میخواهد او را نجات بدهد باز هم تفنگها به صدا درآمدند

شبییل به زمین افتاد و در مقابل او فراداه نیز نفس زمین شد .

سرو صداها خاموش گردید آفتاب با زهره مثل سابق می تابید . گل گرانقیمت سوخ به مثل قطره خونی بین او چسبید بی جان افتاده بود .

از کلکین قهوه خانه کلیسا یک نفر سر دستمال سفید را شور می داد . اما دیگر کسی دیر شده بود چون قبلاً دستمال سرخ تکان داده شده بود .

با قیادار

شده که رانا بطرف او میدود و دست هایش را طوری بلند کرده بود که گویا میخواهد او را نجات بدهد باز هم تفنگها به صدا درآمدند

شبییل به زمین افتاد و در مقابل او فراداه نیز نفس زمین شد .

سرو صداها خاموش گردید آفتاب با زهره مثل سابق می تابید . گل گرانقیمت سوخ به مثل قطره خونی بین او چسبید بی جان افتاده بود .

از کلکین قهوه خانه کلیسا یک نفر سر دستمال سفید را شور می داد . اما دیگر کسی دیر شده بود چون قبلاً دستمال سرخ تکان داده شده بود .

خواهند برد . آیا او پول و زندقه خود را برای آنها بخاطرین وقت نموده است که در چنین جاده گمراشته کننده ای گام بردارند و از پی همه فسق و فجور بروند . آنها با این رویه خودنه تنها وقت و جوانی را نروت و دارایی و مساعی دائمی به خویشتن را بر باد میدهند ، بلکه

بدست خود خانه پدر را خراب سازند ، گوئی آنها نمیدانند که این کتاب بهر خانه ای داخل شده است کتاب بخرابی و نابودی سوق داد .

او سپس دو پاره با طاق کتشتن داخل شد و تمام کتابها را ز پرورج کرد و تمام اجزای کتاب مورد نظر را بدست آورد و با گلوبی گرفتاریه از بغض بیرون آمد و تمام اجزای کتاب را پاره پاره کرد و تا وقتیکه اوراق پاره شده را طعمه حریر نساخت ، آرام نکر فت .

آنروز اهل منزل روز بدی را سپری کردند ، پسران در اواخر روز از دعوت برگشتند ، از آنچه دیدند و یا شنیدند از خاموشی شان و یا سخنانیکه اظهار داشتند ، چیزی نپرسیدند اما نتیجه ای که ازین همه کشمکش و جار و جنجال حاصل شد این بود که من از منزل شان رانده شدیم

بار دیگر بمنزل زانو به سر گشتم و با طاق قیقه او سپری میکردم

گذاشتم و چند هفته انتظار کشیدم تا ببینم دست سر نو شت چه میکند

و نیز نک باغبان که برایش دوچندتایی مزد و عده داده شده بود بسکبکی

میرسد .

با قیادار

شده که رانا بطرف او میدود و دست هایش را طوری بلند کرده بود که گویا میخواهد او را نجات بدهد باز هم تفنگها به صدا درآمدند

شبییل به زمین افتاد و در مقابل او فراداه نیز نفس زمین شد .

سرو صداها خاموش گردید آفتاب با زهره مثل سابق می تابید . گل گرانقیمت سوخ به مثل قطره خونی بین او چسبید بی جان افتاده بود .

از کلکین قهوه خانه کلیسا یک نفر سر دستمال سفید را شور می داد . اما دیگر کسی دیر شده بود چون قبلاً دستمال سرخ تکان داده شده بود .

با قیادار

شده که رانا بطرف او میدود و دست هایش را طوری بلند کرده بود که گویا میخواهد او را نجات بدهد باز هم تفنگها به صدا درآمدند

شبییل به زمین افتاد و در مقابل او فراداه نیز نفس زمین شد .

سرو صداها خاموش گردید آفتاب با زهره مثل سابق می تابید . گل گرانقیمت سوخ به مثل قطره خونی بین او چسبید بی جان افتاده بود .

از کلکین قهوه خانه کلیسا یک نفر سر دستمال سفید را شور می داد . اما دیگر کسی دیر شده بود چون قبلاً دستمال سرخ تکان داده شده بود .

با قیادار

شده که رانا بطرف او میدود و دست هایش را طوری بلند کرده بود که گویا میخواهد او را نجات بدهد باز هم تفنگها به صدا درآمدند

شبییل به زمین افتاد و در مقابل او فراداه نیز نفس زمین شد .

سرو صداها خاموش گردید آفتاب با زهره مثل سابق می تابید . گل گرانقیمت سوخ به مثل قطره خونی بین او چسبید بی جان افتاده بود .

از کلکین قهوه خانه کلیسا یک نفر سر دستمال سفید را شور می داد . اما دیگر کسی دیر شده بود چون قبلاً دستمال سرخ تکان داده شده بود .

با قیادار

شده که رانا بطرف او میدود و دست هایش را طوری بلند کرده بود که گویا میخواهد او را نجات بدهد باز هم تفنگها به صدا درآمدند

شبییل به زمین افتاد و در مقابل او فراداه نیز نفس زمین شد .

سرو صداها خاموش گردید آفتاب با زهره مثل سابق می تابید . گل گرانقیمت سوخ به مثل قطره خونی بین او چسبید بی جان افتاده بود .

از کلکین قهوه خانه کلیسا یک نفر سر دستمال سفید را شور می داد . اما دیگر کسی دیر شده بود چون قبلاً دستمال سرخ تکان داده شده بود .

با قیادار

شده که رانا بطرف او میدود و دست هایش را طوری بلند کرده بود که گویا میخواهد او را نجات بدهد باز هم تفنگها به صدا درآمدند

شبییل به زمین افتاد و در مقابل او فراداه نیز نفس زمین شد .

سرو صداها خاموش گردید آفتاب با زهره مثل سابق می تابید . گل گرانقیمت سوخ به مثل قطره خونی بین او چسبید بی جان افتاده بود .

از کلکین قهوه خانه کلیسا یک نفر سر دستمال سفید را شور می داد . اما دیگر کسی دیر شده بود چون قبلاً دستمال سرخ تکان داده شده بود .

با قیادار

شده که رانا بطرف او میدود و دست هایش را طوری بلند کرده بود که گویا میخواهد او را نجات بدهد باز هم تفنگها به صدا درآمدند

شبییل به زمین افتاد و در مقابل او فراداه نیز نفس زمین شد .

قصه غمگین و طویل ...

برعکس باشعبد اکادمی علم رخ شدم و یار دیگر با کسی صحبت کردم که نپفیدم کی زنده بود او گفت :
 ساگر نمی توانید با تیلغون صحبت کنید و قلم ده خود رفته باگاو های خود مشغول شوید در جوابش گفتم :
 آغا جان من از پدر پدر اهل صوفیه هستم و هیچوقت باگاو ها سرو کار نداشته نیس باارم جز امروز گوشک را گذاشتم با خود گفتم جوانی بلاهت پس شاهدان - خودم از عقد نکاح عقب انسی به محل عقد نکاح رفتم . دم دروازه منظره عجیبی دیدم . بلکه دیدم .
 دینکه در برابر عکاس پوز گرفته بود - راب و در یک دستش گل و در دست دیگرش دست بر روی بود با در یشی سیاه و چند شاهد در که اطراف شان حتی نمی خواست به طرف من نگاه کنند . یک نفر بمن گفت :
 دا - بسیار آدم پوکی هستی ...
 ومن جریان را از او پرسیدم و فهمیدم که پدر منتظر دختری بوده تا پاوی ازدواج کند ولی آن دختر نیامده از طرف دیگر دینکه بی کشتن من بوده ولی من دیر کرده ام و این امر پرور شده که دینکه وان مرد باهم جور

بیایند و ازدواج کنند . همه آنها سوار تکسی شده رفتند ومن همراه عکاس تنها ماندم او مرا دلداری میداد و میگفت زنها اصلا بی وفا هستند نشینیدی که گفته اند و عقب زن و ترا موای ندوزیر اخطر دارد .
 در همین وقت يك زن با موهای تونسی شده وارد سالون شعبه عقد نکاح شد و چون فهمید دامادش با عروس من ازدواج کرده سخت عصبانی شد و به دشنام دادن آغاز کرد خواستم دستم را بطرف او دواز گرده بگویم بیا با من ازدواج کن دیدم آن زن بطرف عکاس که يك جفت پروت منظم داشت رفته و طرف او خنده خنده میکند - با خود گفتم :
 نخیر ... نباید این زنها مانند تکت بخت آزمایی بگیرم - بهتر است همینطور زنده و سلامت بغانه خون بر مردم سراه خانه را در پیش گرفتیم تصمیم گرفتیم مجرد باشم همین است که بيك آدم عصبی تند خو و زردی مبدل شده ام
 بلی همین آدم پر گپ و جنگره را که صبحانه پیش دکان شیر فروشی میبینید من هستم و قصه ام را هم برای تان گفتم .
 «پایان»

پنججاه سال در پای سارنگ

دعوت چنان خر سندن شد که از خنده های طفلانه اش بو ضوح تمام و جد و سرو رش مشا هده میشود .
 طفلک شر مینده شر مینده انگشت بدن گرفته در حا لیکه نکا های جوینده اش اطراف منزل و چهره های همه کسی را ورنانداز مینمود رفته روی زانوی عمو قرار گرفت .
 لاله دستی برو یش کشیده و از گونه خاک آلود طفلک بو سه آبداری گرفته سخنا نش را دنبال نمود :
 - اینه این پسرک را می بینسی عمر ش شاید از چهار سال تجا وز نکند . مگر میدا نین هر وقت شب که از بیعا نه بمنزل بر میگردد این بیدار بوده و همه کس را صدا میزند که در را برویم باز کنند .
 - خوب لاله جان آیا همین خور د ترین طفل (غازی) است یا چطور ؟
 - نخیر ازین هم يك خورد تراست ولی او چون در وقت حیات پدرش چندان بچیزی نمی فهمید آنقدر پدر خود را یاد نمیکند .
 - کاکا غازی که يك پسر بزرگتر هم داشت آیا او در چه کاری مشغول است .
 - او از اینکه درین مسلك کدام آینه و یا تشو یقی را ندیده بود ترك مسلك کرده و شاگرد خیاط شده است که حالا میتواند تا حدی بقا میل خود کمک نما ید .
 همینکه صحبت مان با ینجار رسید از استاد معذرت خوا سته پر سینم تا کمی در مورد حیات هنری خود صحبت نما ید . استاد بمشکل حرف میزد گفت :
 - من دیگر چی دارم که در باره آن

همرای خودت سخن بز نم . خو من همان لاله مستان هستم که ده سال بارا دیو همکاری سا رنگ نو ازی داشتیم . مگر چون را سستی را سستی تعداد نوازنده های را دیو خیلی زیاد شده و اجرای معا شات مان مشکل بزرگی را برای را دیو کابل آنوقت بمیان آورده بود همان بود که یکعده دیگر اضا فه بست شدیم .
 - خوب نظر تان پیرا مون موسیقی فعلی را دیو و طرز نشرات آن چیست ؟
 - والله اگر راست بگو یم همین قسم سوالات را بهتر است از من نبر سی .
 - خوب لاله جان در مورد او لاد هایتان چه نظر یه دارید . آیا می خواهید آنان نیز ما نند شما نوازنده و یا مانند دیگران سرا ینده بار آیند یا چطور ؟
 - بلی این سوال که مربوط خودم است جواب میگو یم .
 من ازین و طیفه یا پیشه چی مفاد دیدم که اولاد هایم را نیز تشو یقی کنم؟ زندگی ها پراز نا امیدی ها ، رنج های روحی و جسمی و غیره و غیره است .
 آرزو ندارم که اولاد هایم موسیقی را بصفت پیشه برا یشان انتخاب نمایند . بهتر است آنان شاگرد خیاط و یا کدام پیشه دیگر باشند تا بخاطر آسوده تری زندگی را دنبال نمایند .
 همینکه صحبت مان با ینجار رسید دست استاد را با صمیمت کا میل فشرده خدا حا فظی گفتم .

گنجینه ها در کوچه ها

هر گاه این کار شده نتواند همچو اشخاص میتوانند که بروی تضحین آکتب مستعمله یا تذکره ویا ترخیص عسکری ویا امانت گذاشتن مبلغ قیمت کتب - کتاب مورد ضرورت را از کتابخانه اخذ نموده و به تحصیل علم بپر دازند .
 شما از کدام زمان به تحصیل علوم دینی شروع نمودید ؟
 اندکی فکر کرده بعدترین پاسخ داد :
 پدرم درعین حالیکه صاحب منصب اردو بود به علوم متداوله دینی نیز علاقمند ی خاصی داشت من بعد از اینکه در سال ۱۳۲۷ در پست سرمعلمی به اگر مریضی استعفا دادم بعد از اعاده صحت بکمال جدیت به تحصیل کتب فقه ، تفاسیر ، احادیث ، عقاید ، اصول - صرف ، نحو ، منطق و سایر کتب دینی پرداختم در قدم اول نزد پدرم بعد نزد علمای جید آنوقت به کسب تحصیل پرداختم و همینکه تحصیلات خودم را نا جای رساندم به تدریس آغاز نمودم .
 فیضانی ادامه میدهد :
 من اکنون ۲۹ - اثر تالیف کرده ام اما با تاسف بیشتر از سه جلد آن بطبع نرسیده است . سه اثریکه ازین بچاپ رسیده بنامهای دلیل التذکرین ... ختم های غوشید و جهان از تلسکوب قران یاد میشود .
 بناغلی مولانا فیضانی در اخیر گفت :
 من توقع دارم سایر تالیفات خود مرا نیز بزبور طبع مزین ساخته واز طریق این مؤسسه فرهنگی آن رابه معرض استفا ده عامه قرار دهم که همکاری اهل خیره و مقامات مربوطه در زمینه از تو قعات عمد نده میباشه .

چنینکه راجع به انکشاف کتابخانه سوال را مطرح کردم بناغلی فیضانی در جواب این توضیح نمود :
 من همجو مراکز دینی و علمی برعلا وه مرکز در سایر ولایات کشور نیز موفق کردم همکاری روشنفکران در زمینه شرط اساسی است .
 او گفت :
 یکمده اشخاصی هستند که کتب خود را باقیه ما گذاشته اند که نه خود ازان استفاده میکنند و نه این سرمایه معنوی شان را به شکست عرض استفاده دیگران میکنند . من توقع بودم تا با همچو اشخاص در تماس شده و ایشانرا وادار به همکاری با موسسات فرهنگی سازمان . به این ترتیب ممکن است مانند این گنجینه ها کتابخانه دیگر نیز بمیان آید قدرین مورد به کسک نشرات ملی شیاس و تبلیغات دینی علمای و روشنفکران احتیاج میکنند محسوس است .

پیوری تاب دفع کننده میکروب های مضره آب

اگر می خواهید آبهای نو شیدنی شما کاملا اطمینان بخش با شد .
 وبه امراضی از قبیل کولرا ، محرقة ، پیچش و دیگر امراض مکر وبی دچار نشو ید بز قا پلیت های ساخت انگلستان که شهرت جهانی دارد استفاده کنید .
 مراجع فروش : - بطور عمد نه نمایندگی همدرد محمد جان خان وات
 و برچون : - تمام ادویه فروشی ها



صفحه ۵۷

در کار گاه استاد...

دارد و زیر کاسه ها شکاف ها سی از گل ساخته ام که حرارت به اندازه کافی به هر سه برسد. به این ترتیب ازین شیشه شکسته های بیگانه استفاده می کنم. شیف الله در باره تفاوت شیشه شکسته های خارجی با فوایدیکه خودش از سنک «چقماق» استخراج میکند می گوید:

ظروفی را که از مذاب شیشه های خارجی میسازم بطور دلخواهم صاف و صیقلی نمی آید، علاوه بر دوام آنها هم کمتر است و لسی اثباتاً بیکه از سنک و پو دره اشقاره میسازم خیلی زیبا و با دوام میباشد. غم گنگ چهره سیاه چرده اش را در هم میکند، با تحقیر بسوی وسایل تو لیدی خود می نگرند، بعد میگوید: چه فایده، من زحمت میکشم این اشیاء را بوجود می آورم و دانم پنج تا شش افغانی بالای عتیقه فروشان و دکانداران میفروشند، اما آن ها همین ظروف را به قیمت های گزافی به خارجیان بفروش میرسانند.

درین فرصت کمی احساساتی می شود، با هیجان بیشتری صحبت میکنند، برای اینکه معلومات بیشتری درباره شیشه سازی او تهیه کرده باشم، می پرسیم: رنگهایی که به

ساخته میشود نا شکن و مقاوم می باشد. او اکثر ظروف مورد ضرورت خود را خودش میسازد، شاگرد خود را بنام «شکور» صدا میکند، بعد ظرفی را که در گوشه یی گذاشته شده، میخواهد پرایم نشان میدهد و می گوید:

«اگر درین ظرف بخواهد چیزی بپزید میتوانید، زیرا در برابر حرارت مقاومت زیاد دارد و بعد برای اینکه مقاومت آن را برابریم نشان دهد، ظرف را کمی آنطرف تر پر تاب میکند.

از او می پرسیم: چگونگی شیشه سازی را یاد گرفتی؟ جواب میدهد: پدر من این پیشه را از پدرش آموخته بود و من هم از پدرم آموختم رفته رفته شکل کار و ظروف را تغییر داده ام و امروز از روی نقشه هر نوع ظرف شیشه یی که خواسته باشید من با همین دست هایم می سازم.

برای ساختن یک گیلان در حدود نیم خورد مواد مورد ضرورت و مصرف داش از صبح تا چاشت ده سیر خوب است.

بقول خودش از کاشی ها و خشت های شیشه ای که او ساخته، در مسجد جامع هرات استفاده شده است، همچنان چند سال قبل به تعداد زیادی «سلیتر» های سیم تیلفون و برق را نیز ساخته است.

در برابر سوال دیگرم سیف الله می گوید: از دواج کرده ام و یک طفل دارم اما هرگز نمی خواهم که او کسب مرا تعقیب کند، چون من هرگز

همچنان رنگ سبز را از آهن و رنگ سفید را از یکنوع زهر بنام «سنگتیا» بدست می آورم، این رنگ ها در برابر هر نوع حرارت مقاومت داشته و خاصیت خود را از دست نمیدهد.

این شیشه ساز ادعا میکند که حاضر است بحضور هیاتی از همان مواد ابتدا بی بدون قالب و دیگر وسایل تخنیکی با انگشتان و پوف خود ظروفی بسازد که برای ظروف نا شکن خارجی مقاوم داشته باشد.

او توضیح میدهد که: من ساعت چهار صبح کوره ام را آتش میکنم در حدود ساعت پنج و نیم مواد شیشه سازی ام ذوب و آماده می گردد، اگر این حرارت را یکساعت بیشتر ادامه دهم شیشه های که

(بقیه از صفحه ۴۶)

تیم برازیل چگونه خود را برای جام جهانی آماده میکند

چهار ساعت با لحظه معمول برای آغاز مسابقات برازیلی تفاوت میکند. بدین ترتیب پیش از حرکت بسوی اروپا دو ماه وقت را برازیلی دیده و یک ماه را با ساعت المانی زندگی می کنند. آنگاه یک ماه پیش از آغاز بازیهای نهایی قدم به شهر بال در سویس نزدیک بسرحد المان می گذارد و سه هفته در یک مرکز ورزش زندگی خواهند کرد. این مرکز ورزشی یک هزار و پنجاه متر از سطح بحر ارتفاع دارد دارای خوابگاه های عالی سه میدان تمرینی و انواع وسایل مورد لزوم قهرمانان از قبیل جریان آب سرد جریان آب گرم و وسایل دیگر میباشد. برازیل میتواند به مدت هفت دقیقه مجروحین قهرمان را به یک درمانگاه مجهز برساند و در مدت هفت دقیقه میتواند مجروحین را از میدان تمرین به یک روغتون بسیار مجهز روانه سازد درین حال یک روغتون مجهز کاملاً آماده در کنار میدان تمرین جاچا خواهد کرد. درین سه هفته اقامت تیم ملی برازیل سه دیدار دوستانه خواهد داشت. یکی باتیم شبر بال دیگری با (راسین کلب استراز بورگ و سومی باتیم (فری بورگ) ملی برازیل خواهد بود و محصل رهایش تیم به ارتفاع ۱۵۰۰ متری صاحب ۶۵ کیلو متر فاصله با مرکز شهر (پسال) میباشد و مکانی است آرام با هوای بسیار لطیف. انوقت یک هفته پیش از تحلیل مراسم جام جهانی تیم برازیل به خاک المان قدم خواهند نهاد.



استاد سیف الله در کارگاهش

خانه فروشی

نه شما اشتباه نکرده اید. آن خانه برای فروش آماده است ...
 بعددوسی ای واگشوده ، بعدازآنکه چند ورق رانهوبالا کرد، کاغذی رابیرون کشید و درحالیکه بسطهای ماشینی آن اشاره میکرد، گفت :
 «ولی گمان نمیکنم بدرد شما بخورد ..»
 «بکدام دلیل ؟»
 آرون ورق دیگری را از لای دوسیه بیرون کشید و اظهار کرد :
 «اینک خود شما بخوانید ..»

روی کاغذ بوسیله ماشینی تایپ شده بود :
 (یک تعمیرمجرباستیل خاص - دارای ۸ اتاق، ۲ تشناب ، مطبخ مکمل که طور انوسومات ایجاد حرارت میکند. حویلی بزرگ با درختان بلند . بدکانهاومکتب خیلی نزدیک است . قیمت ۷۵۰۰۰۰ دالر.)

آرون پرسید :
 «ایابازهم بخریدن آن تمایل دارید ؟»
 مردجاق که اندک ناراحت شده بود، گفت :
 «چرانی ...؟ آیاکدام رمزی هست که من نمیدانم ؟»

آرون بالای گوش خودراخاریده ، اظهارکرد :
 «والله چه بگویم ... اگر واقعاً مورد دلچسپی شما قرار گرفته مطلب من اینست که اگر واقعا میخواهید درشهر مازندگی کنید و خانه خوبی داشته باشید، من خانه های دیگری سراغ دارم که آماده فروش است و برای شما از هر حیث مناسب»

آقای واترپوری خودش را روی چوکی راست کرده، گفت :

«اصلا معنی حرفهای شما را نمیفهمم ، آقای هاگر... من برای خریداری خانه ای نزد شما آمده ام که مشخصات آنرا گفتم و مطالعه کردیم، ... آیا همین خانه را برای من میفروشید یا نه؟»
 آرون با لحن جدی تری اظهار کرد :

«آیا من برایتان گفتم که این خانه را نمی فروشم ؟... آقای محترم ، این خانه برای فروش آماده است و چه خوشحال میشوم اگر زودتر از سران خلاص شوم ، ولی متأسفانه تا هنوز این سعادت برای من میسر نشده است.»
 مردجاق مژه های خود را چندبار بهم زده ، گفت :

«مطلب شما چیست ، آقای هاگر؟»
 «مطلب من اینست که شما نیز آنرا نخواهید خرید، همین ویس ..»

راست بگویم معامله فروش این خانه را مختص بگل روی خانم «سادی گریمز» پذیرفته ام، ورنه نگهداری این اوراق اصلاً بعیل من نبوده است ..»
 واترپوری بانگه پراز استفهام بطرف آرون دیده، گفت :

«باور کنید باز هم مطلب شما را نمیفهمم.»
 آرون سیگار برگی را از لای قطی چوبی بر نقش و نگار بیرون کشیده، درحالیکه آنرا آتش میزد ، گفت :

«پس اجازه دهید، شما قاصه کنم؛ خانم سادی گریمز پنجسال قبل، دوست هنگامیکه پسرش چشم از جهان پوشید، درصدد افتاد خانه را بفروش برساند و معامله فروش آنرا بمن واگذار کرد. حقیقتش اینست که من باین معامله راضی نبودم و عدم رضایت خود را نیز بآلماوجه برایش گفتم، زیرا این تعمیر کهنه اصلاً قیمتی که روی آن گذاشته شده، نمیآورد. این را از من پدیدرید آقای واترپوری، ارزش این خانه کهنه را بیش از ده هزار دالرنمی توان تعیین کرد.»

چهره واترپوری سوخ شد :
 «واومیخواهد ۷۵ هزاردالر، یعنی ده ونیم چندارزش واقعی آن ، بفروش رساند ؟»

«بلی، همین طور است . ولی ازم نمیپرسید، چرا ... این خانه واقعا قدیمی است . هیچگاه به ترمیمات آن توجه نشده است . یقین دارم که سال آینده بخشی از دیوار و باستون های آن فرو میریزد. تپکسوان چندین ماه بزرآب میماند. طبقه اول آن در حدود بیست سانتی متر شکست کرده، باغچه آن بیشتر به جنگلی شبیه است که گویانسانی در آن قدم نهاده است.»
 «باین وصف چرا قیمت بلندی روی آن گذاشته اند ؟»
 آرون شانه هارا حرکت داده، گفت :
 «از من نمیپرسید. شاید نوعی تقاضا باشد ..»

از آغاز دوره نهضت این منزل برای فامیلیها اختصاص یافته و شاید بعلت اینکه از جمله مستعمرات بوده و مقر مامورین دولتی به شمار میرفته است ، بر قیمت آن افزوده اند ...»
 مردجاق نگاه متجسس خود را بسطع اتلاق دوخته، متفکرانه گفت :

«بهر حال خیلی بد شده، بعد سرش را برداشت ، نگاهی بچهره آرون الکنده، تبسم کوتاهی کرد و اظهار داشت : «ولی چه کنم که از آن خوشم آمده ... این منزل - نمیدانم چطور افاده کنم - درست از همانگونه منزلی است که از آن خوشم می آید ..»

«میدانم، میدانم که شما چه میگویید . این خانه، از خانه های قدیمی جالبی است که ده هزاردالر شیرین میآورد . اما هفتاد و پنج هزار دالر؟ آرون خنده ای کرده ، ادامه داد :
 «باوصف آن نباید علت این تناقض را از خصوصیات زندگی کسی خانم سادی گریمز کاملاً سوآدانست . وی پول فراوان ندارد . وقتی پسرش زنده بود، عواید ثابتی داشت

که میتواندست بمادرش کمک کند برای وی آرامش مادی ببخشد . بعد از مرگ پسر، برای وی خیلی عاقلانه مینمود منزل را بفروشد، ولی بسیار برایش ناگوار آمد که از منزل کهن و خانه ای که به چهار دیواری آن انس و عادت گرفته بود، چشم ببوشد . بنابراین قیمت منزل را به قدری بالا کشید که هوس خرید دودل مشتریان فروکش شود و از سوی دیگر آرامش روحی خود را باز یابد ..»

آرون خنده بین دهنی کرد و افزود : «عجیب دنیایی ... همینطور نیست ؟»
 واترپوری متفکرانه جواب داد : «بلی، خیلی عجیب است» و متعاقباً برخاسته گفت :

«میخواهم چیزی برایتان بگویم، آقای هاگر: فرضا بیروم نزد خانم گریمز و فرها سعی کنم قیمت را پایین بیاورد ... آیا ممکن است ؟»

«ببتر است خود را زحمت ندهید ، آقای واترپوری . از پنجسال باینطرف من خود سعی فراوان کرده ام ، ولی نتیجه نداده است ..»
 «که میدانید؟ شاید سعی یک مرد بیگانه که منطق غیر محیطی دارد، مؤثریفتد ...»
 آرون دست خود را بعلامه تایید حرکت داده، گفت :

«شاید حق باشما باشد . مادر جهان عجیبی زیست میکنیم، آقای واترپوری . اگر شما این زحمت را بر خود هموار سازید ، من بهر نوع کمک در اینباره حاضرم ..»
 «خوب ، در بنصورت میخواهم همین حالا حرکت کنم ..»

«پس بمن اجازه بدهید به خانم سادی گریمز تلفون بکنم و آمدن شما را به وی اطلاع بدهم ..»
 (در شماره آینده ختم میشود)

گشت و گذار ..

در صورتیکه تا حال دیگر ایستگاه های خودکار شوروی از عین سلسله (از چهارم تا هفتم) در قسمت شب سیاره انجام یافته.

پرواز وینو س هشت در حقیقت آغاز حل سه پراپلم مهم شمرده میشود که عبارت است از :

- ۱- قشر خارجی این جسم از کدام نوع تشکیل یافته ؟
- ۲- ابرها در حالیکه تحت مرا قبت و مشاهده غیر زمین قرار میگیرند چه وضعی در آن مشاهده میگردد ؟
- ۳- و بالاخره آنها شعاع آفتابی را جازه میدهند یا نه ؟

خاک در ناحیه فرود آمدن خیلی نرم معلوم شد این خاک درالر تجارب مرکبات گرانیت را بخاطر می آورد . اینها و نتایج دیگری در حقیقت ودیعه فیستدار و پر ارزش و مطالعات سیاره وینوس مخصوصاً از نظر مطالعات جیولوجیکی و تکامل تدریجی آن می باشد.

برای اولین بار مقدار امونیاک در اتموسفر ارزیابی گردیده و معلوم میشود که یک سیگ هیبو تیزی که مطابق با آن در قطار این های وینوس ها امو نیاک داخل میگردد ، وجود دارد .

سوال در اینجا بود که آیا تارکی شمیر وینوس حتی از سمت آفتابی حکمفرما نخواهد شد ؟

معلوم میشود که نه . تفاوت بین روز و شب معلوم میشود . مامون طراح عمومی (وینوس) تیب اومس میگوید

حالا که پرواز موفقانه انجام شده مسا مصرف وظایف دیگری شده ایم که بیشتر بنظر ما مشکل است اما من همیشه از وینوس هشت خاطرات خوبی دارم زیرا

اساسات طرح ما را تثبیت نمود . و ما تجربه زیادی از آن اندوختیم که در ساختمان مطرح رستگاه های امو ماتیک جدید

برای پرواز بکره ماه و تحقیقات آن از آن کار خواهیم گرفت .

افغان اعلانات
 Afghan Advertisment

توقف!!
 ازین چند روز گذشته
 استفاده منمائید

در ظرف کمترین مدت موثرتسسه
 اعلانات افغان هر گونه اعلان شما را با بهترین
 روش تبلیغاتی در جراید ، مجلات ، روزنامه ها ، رادیو ، سیاهها
 تلویزیون ها و لواج به نشر می رساند .

خوار
 خوا
 دارد
 سرا
 مس
 م
 تاین
 سوار
 د
 م
 اجور
 هر
 د
 هر
 به
 نظر
 بند
 شکشو
 رایا
 امن
 ساد
 دا
 گان
 من
 به
 هنرم
 ل
 و برا
 ی آی
 صنم
 شه
 ستعد
 هنو
 خت
 ه
 ی
 د
 کماه
 نزدیک
 ایگاه
 خیره
 مجیز
 سنون
 سدان
 فری
 صاحب
 بسیار
 قسم
 سدان

په اسلام کښی دجمهوریت نظام

کوم وخت چه دمسلمانانو دوخت خلیفه دخواستو تعالی او درسول الله داومرو تابع او دخلق الله خدمتکار و وی دا ایجاب منځ ته راځی چه د اوامرو اطاعت دی شی داچه نن ورځ گران افغانستان د یوه سپیڅلی جمهوریت نظام په غیر مترقب نعمت بریالی شونو باید ددغه ستر نعمت قدر و وکړو او ددغه له کومې دغه په زړه پوری نظام څرنگه چه بنایي وساتو ددغه نظام مسائل محض دتولی په وینا او هرکلی نه کیږی بلکه عملی اقدام غواړی چه دمیواد دسمران او آبادی لپاره متی زاو نغای و شخصي غرضونه پریرودو ځانی کتوته شا وړو او اجتماعی درودنه او هیلی ترسره کړو ځکه په جمهوریت نظام کښی ټول سره په گټه او تاوان کښی سره شریک یو - په دی نظام کښی هیڅ یوه نه په بل باندی بی ځایه امتیاز نه ورکول کیږی بلکه هغه څوک محترم او پتر گڼل کیږی چه نورو په خدمت کښی وی لکه چه

قرآن عظیم الشان فرمایي وخیر الناس من ینفع الناس ، موده افغانستان کښی د نوی جمهوریت نظام ښه هرکلی کړو او ددی نظام لرونکي چه ددغه ستر کار میترک او موسس ښاغلی محمد داؤد هغه شخص دی چه دټول عمر په طول کښی دوطن خدمت نه پرته بله هیله نه در لوده او نه یی لسی او ددی ارمانجن دی چه دگرانو هیوادو الو خدمت وکړی گران وطن ښ او سمسور کړی ترڅو چه هیواد وال دیووعالی او آرام ژوند ځا وندان وی .

څرنگه چه دغه په زړه پوری تحول دیوی سپینی کور تاله لاری پوره بریا لیتو ب لاس ته راغی امیدنی چه هنداسی په ټولو چارو کښی و پوره موفقیت او بریا لیتوب په برخه شی .

آمین یارب العلمین .

اقتباس

حادثه در نیمه شب

نه اورا، ویرعلاوه آنها همیشه در خارج از این نوع احساس زندگی داشتند . یعنی آنها به اندازه در عشق مورد نظر خود غرق بودند که میشد نام جنون علم را روی آنها گذاشت . و این باعث میشد که آنها علاقه برای ملاقات لی نداشته باشند . لی در رهت تاریخ تحصیل میکرد . برعلاوه چیزهای راجع به باستان شناسی و حفريات را مطالعه کرده بود همیشه یکنفری که در آن لحظه از یک سرگردان کاری و حفريات در مزرعه برگشته بود و چیز های همچنان آور درباره کشفیاتش داشت و پاسلاید هایی که تماشای آن لی رابه همچنان می آورد و با قلم های که در این زمینه تهیه شده بود و یا نسخه ها و رو نوشت های که از منابع اصلی و موثق گرفته شده بود در آنجا وجود داشت . در این فضاء و شرایط لی طوری معلوم میگردد که مانند یک مرد باشد که برای ملاقات پدرش و جهت فرا گرفتن علم تاریخ آمده است .

لدالی بندهت با سپر ها روپرو میشد . رخصتی تابستانی اش خیلی فشرده و محدود بود زیرا او مجبور بود که هر سال از آنی دیدن نماید .

بعضی اوقات او رخصتی بهاری اش را بیک سفر کوتاه باستان شناسی و حفريات میرفت . یکمرتبه بهیچای گروبی از باستان شناسان برای نقشه کشی و ترسیم خرابه های مغاره های سرخ پوستان که در بین یک وادی و در جاهای بلند و رفیع سکونت داشتند به ایالت آپریزونا رفته بود . و یکمرتبه دیگر هم به مکسیکو پرواز کرده بود تا بتواند در کارهای مقدمانی و ابتدایی حفريات و باستان شناسی که بطور یقین میتوان بنام حفريات مسایان پلازایادش کرد شرکت جوید . در گروپ آنها بسرو جوان وزیبایی وجود داشت . هنگامی که لی را بدقت زیر نظر داشت در چشمانش یکنوع نیت غیر قابل فهمی بشما همد میرسید .

لی ساعات زیادی را در جریان کار کردن با گروپ باستان شناسان در آن ناحیه و مزارع دیگر در حالیکه همیشه تصویرش را در آئینه میدید گذرانده بود . این خیره نگرستن طوری معلوم میگردد که گویا میخواهد زنی را که در داخل وجودش زندگی میکرد کشف نماید . در یکی از روز ها همان شاگرد طوری ترتیب داد که او را تنها گیر بیاورد و کوشید که لبانش رابه باد بوسه بگیرد .

بایدارد

فقط تمرین همیشگی بوده و کدام رهنمای بخصوص نداشته ام .

وسيله تشويق شما در قسمت سپورت چیست ؟

متأسفانه باید بگویم که تا حال کدام خاطره فیکي از اینکه تشويق شده باشم ندارم و از نظر من بهترین راه موفقیت برای یک ورزشکار تشويق است و بس .

و هم چنان امر دیگر ، استقبال گرم تما شاگرد چنان است که باعث تشويق ورزشکار می شود .

آینده ورزش را چگونه می بینید ؟ و نظر کان راجع به ورزشی افغانستان چیست ؟

ورزش در افغان نستان بسویه ابتدا ئی بوده و هیچ نوع اقدامی برای پیشرفت آن بعمل نیامده است .

ولی ناگفته نباید گذاشت که تیم لیسبه ها در سال اول چون تسمیر یسن نداشت در اوایل هم مسابقه ای انجام نمیداد آنچه حساب شده نتیجه دو سال است که صورت گرفته و امیدوارم در آینده مسا بقات بهتر و بیشتر داشته باشیم .

چه چیز سبب شده تابه ورزش علاقه بگیرد ؟

یگانه موضوعی که مرا به عالم ورزش وارد نمود ذوقی بود که از ایام کودکی به سپورت داشتم . و بعد متوجه شدم که بهترین وسیله سر گرمی و تفریح در اوقات فراغت سپورت است .

ممکن است بگوئید استاد شما در سپورت کی بود ؟

استادم در قدم اول هم معلمین سپورت بوده که فن باسکتبال را بمن آموخته اند و هم اینکه توانستام باسکتبال را بهتر بیاموزم

پهغه بگانی چهپره جوان ورزشکار : فتیحه بیست سال عمر داشته و قدش به ۱۶۲ سانتی متر ووزنش به هفتاد کیلوگرام میرسد . او در صنف دوازدهم یکی از لیسبه ها مشغول سپورت نمودن دوره تحصیلی خود است او به ورزش علاقه مفرطی داشته و در باسکتبال مقام ارزشمندی را به دست آورده است .

از چند سال به اینطرف ورزش مینمایید ؟

ج : سه سال پیش به سپورت های آزاد شروع نموده شامل کدام تیم سپورتی نبودم . ولی از سه سال با اینطرف باسکتبال نموده و فعلا کپتان تیم باسکتبال لیسبه خود مینباشم .

در چند مسابقه تاحال شرکت کرده اید ؟

مسابقات رسمی و غیر رسمی که در آن شرکت نمودیم به بیست مسابقه میرسد .

اشتهای کودک

هرگاه طفل شما قدری اشتهای خود را از دست میدهد بخوردن زیاد وی را تشویق نکنید . درین مورد دوکار را میتوانی انجام دهید : اول آنکه به تدریج پوره را از فرمول غذائی طفل (شیر) دور کنید . البته شکر در ماههای اول اساساً برای آن داده میشود که به کودک کالوری کافی ببخشد . وقتی که طفل روزانه ۳ بار با غذای غیر مایع کمک میشود حقیقتاً لزومی برای گنا لوری ایسکه از شکر گرفته میشود باقی نمی ماند . در واقع اگر شیر طفل بسیار شیرین شود ممکن است که اشتهای کودک رادر مورد غذاهای غیر شیرین از بین ببرد . دوم آنچه که باید شود این است که پروگرام ۴ ساعته غذای طفل رادر خلال روز که تقریباً (۶ صبح ، ۱۰ صبح ، ۲ بعد از ظهر و ۶ عصر) میباشد بیک پروگرام ۳ وقته تبدیل نمایند . مثلاً (ساعت ۷ صبح ، ۱۲ ظهر و ۵ عصر) .

هرگاه با زهم با یکبار بردن دو قاعده فوق

طرز آرایش

رنگ سیاه در شب :

در شب نشیمنی های مجلل لباس شب اکثر آنکه های مشکی نازک جالی، زری و ستاره دوزی انتخاب شود .

برای اینکه رنگ صورت شما را تیره نکند باریک های زنده و تند صورت خود را آرایش کنید . پودر باید درخشان باشد . روی پلکها سایه بلوطی رنگ بمالید برجستگی زیر ابرو ها و زیر مژه های پائین را با سایه فیروزنی روشن بپالانید . اگر این سایه ها صدفی باشد زیبائی شما در شب چشمگیر تر میشود . لب سرین آلبالویی رنگ ، پودر صورت براق که از روی صورت تا کنار شقیقه ها امتداد دارد مصرف نمائید و در اوردور لبها را با قلم مشخص کرده بعد لب سرین آلو بالونی رنگ را بکار برید .

(انیسه لطیف)

اشتهای طفل اعاده نگردید ، لازم است موضوع را مهم دانسته کودک را نزد داکتر ببرید تا از صحت وی اطمینان حاصل کنید .

مترجم : محمد حکیم ناهض

ارمغان تاریخ

با استقرار رژیم جمهوری ، حا کمیت ملی بگف ملت افغان نستان سپرده شد و تمام مردم این کشور در قبال صلا ی عام جمهوریت باید وجایب ملی خودش را برای قوام و مظلوریت نظام نوین و برآ ورده شدن امان ملی چنانکه شایسته است بجا آورند و در جهاد مقدس و همه جانبه آبادانی کشور سهم مولر و عملی بگیرند .

خانواده های عزیز ، به حیث هسته موجودیت ملی ما بگو شنند فرزندان و وابستگان شان از این آزمون بزرگ حیات ملی مو فقا نه بدر آیند زیرا سپهگیری در حیات ملی مستلزم تربیت عملی است و این کانون خانواده هاست که می توانند در مقام سر حلقه چنین يك آغاز پسندیده تجلی نماید .

احساس مسؤلیت در قبال موا زین و اصول نظام جمهوری ، وظیفه شناسی ، داشتن حسن عالی خدمت گزار ی و بالاخره پشتکار و اهانت داری در وظایف و مشاغل اصول اساسی هستند که از تربیت ملی تمام افراد شور مخصوصاً جوانان ما نشأت کرده و در این مرحله از حیات ملی سخت امیدواریم با دولك مسؤلیتی که در قبال نظام نوین و تاریخ کشور داریم ، در راه موفقیت نظام جمهوریت و تحقق آر مانهای بزرگ آن دهر مو فقف و موقعیتی ه هستیم نظیر موسس بزرگ جمهوری بیندیشیم که : نظام نوین با خواستها و آرزو مندی های جدید آن وظیفه ما را سنگین تر میسازد !



- دامتياز خاوند :
- د مجلا تو نشراتی مو سسه
- دهوسسی رئیس :
- سراج الدین وهاج «توخ»
- تيلفون : ۲۳۸۳۴
- مسؤول مدير :
- میر محمد حسین هدلی
- د دفتر تيلفون : ۲۶۸۴۹
- د کور تيلفون ۳۱۶۵۱ (۳۳)
- د چاپ مدير : طوران شاه شپیم
- دارتباط او خیر نگارانو مدير :
- روستا باختری
- فوتو را پورتر : مصطفی وژیری
- عکاسی : محمد ظاهر یوسفزی
- پته : انصاری واپ
- داستراک بیه
- په کابل کښی ۴۵۰ افغانی
- په بانديو هیوادو کښی ۲۴۲۴ دالر
- دیوی گنی بیه ۱۲ افغانی

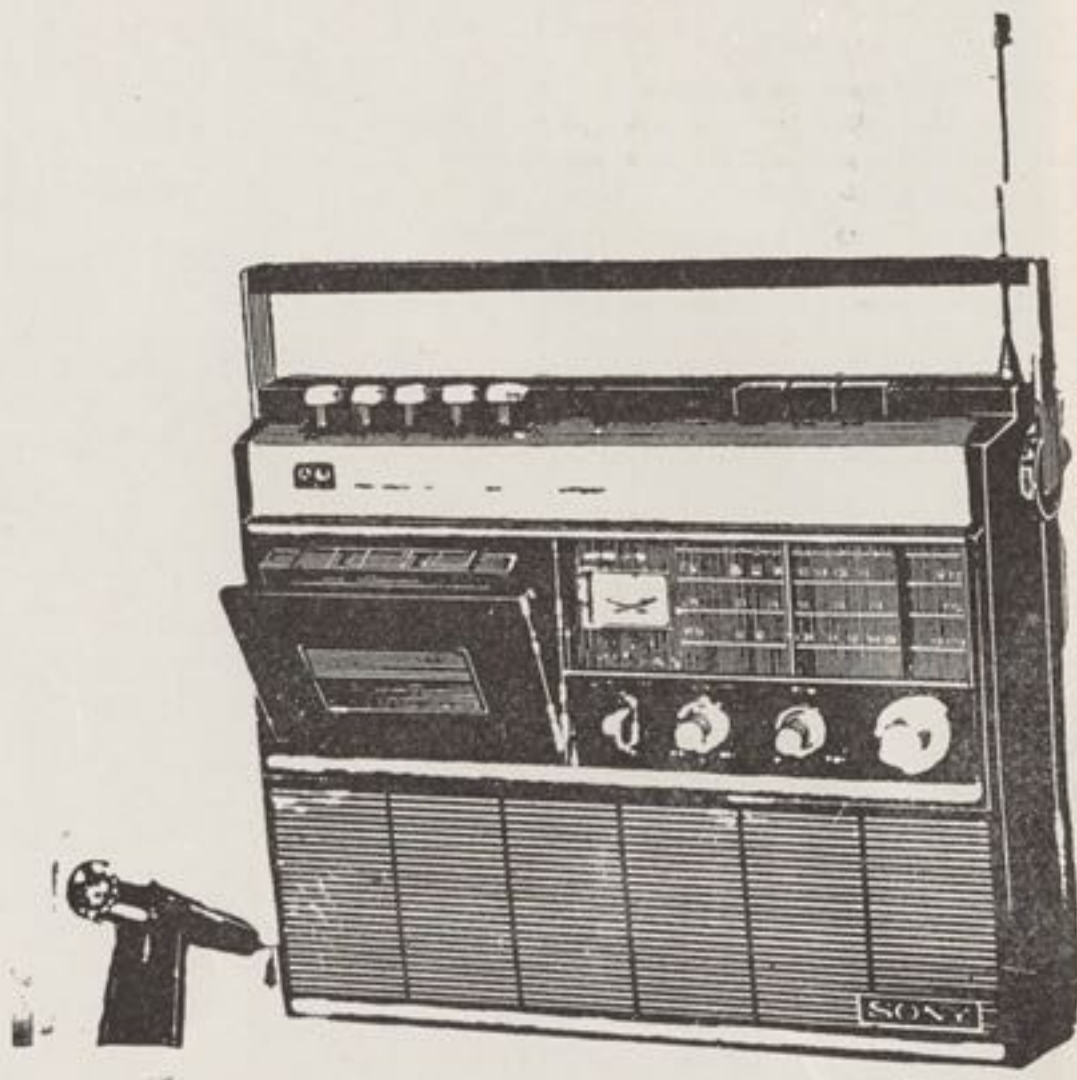
سونی

SONY

●
سونی برای من

●
سونی برای شما

●
سونی برای همه



رادیو کست مودل CF-250S

رادیو کست مودل F 250SC

دا رای رادیو سه موج - قدرت ۱۸ وات برای لو اسپیکر ۱ ضا فی کنترل اتوماتیک برای ثبت - برق (۱۱۰ - ۱۲۰ یا ۲۲۰ ولت - باطری (۴ عدد باطری کلان) - کنترل بموزیر آواز - کنترل سه مرحله ای بلندی و پستی آواز . وزن ۳۳۵ کیلو و بزرگی ۳۳ × ۱۰۰ × ۱۳۳ میلی .

رادیوی دستی مودل 7R-55

دا رای سه موج - حساسیت زیاد - برق ۱۱۰ - ۱۲۰ یا ۲۲۰ ولت باطری (سه عدد باطری کلان) دارای وزن ۲۱۷ کیلو بزرگی ۳۳ × ۷ × ۹۶ میلی .
انج و قیمت بسیار نا زل .
محل فروش :

عموم رادیو فروشی های معتبرمرکز - وولایات .

SONY.

دولتی مطبعه



فروشگاه بزرگ افغان

با بهترین و قشنگ ترین یخچال های جهان در

خدمت شما



یخچال اندست ساخت ایتالیا دارای شهرت جهانی یخچال اندست که در بیش از یکصد و بیست کشور جهان مردم با علاقه مندی زیاد از آن استقبال کرده اند.
یخچال اندست مدرن قشنگ و خوش ساخت.
یخچال اندست در گرمای تابستان غذای صبحی را برایتان نگه داشته شمارا فرحت میبخشد.
یخچال اندست را صاحبان ذوق و سلیقه عالی انتخاب میکنند.
یخچال اندست را از فروشگاه بزرگ افغان بدست آورده میتوانید.

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**